**این کل کتاب سرچشمه های گزاره ها یا ذهنیات است ۱/۵/۱۴۰۱**

**۷**

**عنوان:سرچشمه های گزاره ها یا ذهنیات**

**موضوع: فلسفه ذهن**

**پدید آورنده: دال-ه**

**کپی برداری با ذکر منبع بلامانع است**

**شروع مقدمه کل کتاب**

**-ضدیت با موجود نبودنِ ذهنیات، باعث ذهنیات است مثلاً گاهی، به انواع گوناگونِ غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، فرد با موجود بودن های خود هم ضدیت دارد.**

**ستیز بین، موجود بودن های ذهنیات و موجود نبودن های ذهنیات، وجود دارد، و این نیز باعث موجود شدنِ ذهنیات است.**

**در اصل و به انواع گوناگون، خشونت رانی ها و حرکت ها و ستیزها و ضدیت ها، برای انجام دادن های موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها، و از طرفی دیگر، خشونت رانی ها و حرکت ها و ستیزها و ضدیت ها نداشتن ها و انجام دادن ها داشتن ها برای موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها موجود است، و در صورتِ پیروز شدن های موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها است، که ذهنیات و گزاره ها موجود می شوند و موجود هستند.**

**مثلاً در خیلی موارد و مواقع، فرد در پی ضدیت و در پی ستیز داشتن ها و بعد انجام دادن های اعمال و امورِ گوناگون، برای موجود بودن ها و ادامه یافتن های موجود بودن های خودش است، و فرد این ستیز و ضدیت و انجام دادن ها و انجام دادن های اعمال را، برعلیه موجود نبودن ها و نیز ضدیت و انجام عمل و خشونت رانی ها، برعلیه موجود نبودن ها و بر علیه ادامه نیافتن های موجودیت خودش دارد.**

**اما از طرف دیگر، موجود نبودن ها هم، دارای ضدیت و ستیز و خشونت رانی بضد و برعلیه، موجود بودن ها و بر علیه ادامه یافتن های موجود بودن های فرد است.**

**اما موجود نبودن ها و موجود نشدن های ذهنیات و گزاره ها هم، دارای خشونت رانی ها نداشتن ها و ضدیت ها نداشتن ها و ستیزها نداشتن ها و انجام دادن ها نداشتن ها، در راه موجود نشدن های ذهنیات و گزاره ها است.**

**مثلاً در خیلی موارد، فرد در پی نمردن ها است، و به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، با مردن و موجود نبودنِ خودش ستیزها و خشونت رانی ها و ضدیت هایی انجام می دهد، و با این ستیزها و خشونت رانی ها و ضدیت ها، بر موانع و موضوعات و امور و چیزها و عواملی، که به انواعِ گوناگون، باعثِ مرگ و موجود نبودن های وی است پیروز می شود، تا بعد زنده و موجود بماند و به زنده بودن و نمردن ادامه دهد.**

**اما از طرفی دیگر هم، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، عوامل و موضوعات و امور و چیزهایی، در خودِ فرد موجود است، که در پی این می باشد، که این فرد ادامه ی زندگی ندهد و ادامه ی موجود بودن ها ندهد، اما موقعی که این عوامل و موضوعات و امور و چیزها پیروز نشدند، و بر عوامل و امور و اعمالی، که باعث زنده بودن و نمردن فرد است پیروز نشدند و نچربیدند، آن گاه این فرد زنده می ماند و ادامه ی زندگی می دهد و نمی میرد.**

**اما ممکن است این موضوعات و عوامل و چیزها و امور، که در خودِ فرد و امورِ وی است، به طورِ مستقیم و آشکار نباشد، و چون اغلب به طورِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، در فرد موجود است و وجود دارد، فرد این موضوع را نفهمد و نداند و پی نبرد.**

**مثلاً به عنوان نمونه هایی از امور و موضوعات، چیزهایی که در پی این هستند، که فرد زنده و موجود نباشد و موجود و زنده نماند، می توان به سکته، انواع بیماری ها، سرطان، خودکشی، ضدیتِ غیرمستقیم با خود، کشتن های غیرمستقیم و ندانسته و ناخواسته ی خود (که به طور آشکار و مستقیم و دانسته وخواسته نیست)، و به اعمال و اموری پرداختن ها ، که بدون آن که فرد بخواهد و بداند و بفهمد، که در آینده باعث مرگ و زنده نبودن های وی می شود، می باشد.**

**ممکن است فرد امور و کارهایی را برای دیگران انجام دهد، که بدون آن که فرد به طور مستقیم و آشکار بداند و بفهمد، در آینده ی دور یا نزدیک، با امور و موضوعات و اتفاقاتی که پیش می آید، باعث مرگ و زنده نبودن فرد شود، اما در اصل این موضوع را فرد از قبل و به طور ناخودآگاهانه و غیرمستقیم و پنهان می دانست، و به این طریق هم فرد، به انواعِ غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، در پی نابود کردن های خودش رفت و کشیده شد .**

**اما با این مواردی که گفته شد می توان گفت: این ضدیت ها و خشونت رانی ها و ستیزها، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، درباره ی موجود بودن ها و موجود کردن ها و موجود شدن های، ذهنیات و گزاره ها، و از طرف دیگر موجود نبودن ها و موجود نشدن ها و موجود نکردن های ذهنیات و یا بنا به نظری جدیدتر در فلسفه درباره ی گزاره ها هم وجود دارد و موجود است و صدق می کند.**

**اما چون اغلب این موضوع و این ضدیت ها و ستیزها و خشونت رانی ها، در ذهن و در ذهنیات وگزاره ها، و در «گزاره ها در گزاره ها»، به طورِ غیرمستقیم و پنهان وکم و ناخودآگاهانه است، این موضوع و این تضاد و ستیز و خشونت رانی، به طورِ آشکار و مستقیم و آگاهانه و زیاد لو نمی رود و آشکار نیست، و یا ذهن و فرد و «گزاره ها در گزاره ها» به این موضوع پی نمی برند و نمی فهمند و نمی دانند، و یا حتی گاهی فرد و ذهن و «گزاره ها در گزاره ها»، این موضوع را انکار می کند.**

**البته هم گاهی موجودیت مرگ، سرچشمه و دلیلی، برای موجود ماندن و موجود بودن و ادامه دادن به موجودیت فرد و افراد و یا ذهنیات و گزاره ها است، و این موضوع موقعی است، که فرد و افرادی، که به این نتیجه و دریافت رسیدند، که مرگ موجود است و بالاخره می میرند، آن گاه گاهی در پی این می روند که به زنده بودن ادامه دهند و زنده بمانند و در زنده بودن موجودیت داشته باشند، برای همین این فرد و افراد در پی انجام اعمال، و اموری می روند، که با ضدیت با مردن و ستیز با عوامل مرگ زنده بمانند و زنده باشند و به زنده بودن ادامه دهند، اما از طرفی دیگر می توان گفت ذهن و ذهنیات و گزاره ها هم، وقتی دریابند که ممکن است گاهی موجود نبودن و یا مرگِ ذهنیات و گزاره ها رخ دهد، آن گاه در پی ضدیت با مرگ و ضدیت و ستیز با زنده نبودن، با موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ادامه یافتنِ موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها می روند، و بعد گاهی برخی گزاره ها و ذهنیات موجود است و موجود می شود.**

**ستیزها و خشونت رانی ها و ضدیت ها، بین مردن و زنده ماندن هم، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، موجود است و به انواعِ گوناگون ادامه می یابد، و این موضوع درباره ی ذهن و ذهنیات و یا «گزاره ها در گزاره ها» و گزاره ها هم موجود است و رخ می دهد و ادامه می یابد.**

**مثلاً ستیز و خشونت رانی ها و ضدیت هایی با ضدیت ها و خشونت رانی ها و ستیز ها هم موجود است، و ستیز و خشونت رانی و ضدیت با ستیز و خشونت رانی و ضدیت در پی این است، که ستیز و ضدیت و خشونت رانی موجود نباشد و ادامه نیابد، ولی از طرف دیگر خودِ ستیز و خشونت رانی و ضدیت، در پی این است، که موجود باشد و ادامه ی موجودیت داشته باشد و موجود شود، برای همین از طرف خشونت رانی و ضدیت و ستیز هم، در ستیز و خشونت رانی و ضدیت، با ضدیت و خشونت رانی و ستیزی برعلیه ضدیت و خشونت رانی و ستیز است.**

**مثلاً، ضدیت با ضدیت، می خواهد، ضدیت، موجود نباشد، و از طرفی دیگر، ضدیت هم می خواهد با ضدیت برعلیهِ ضدیت، ضدیت موجود باشد و ادامه ی موجودیت یابد و موجود باشد (پس این ضدیت ها موجود است، اما ضدیت با ضدیت هم نوعی ضدیت دارد).**

**خشونت رانی برعلیه خشونت رانی، هم، نوعی خشونت رانی دارد، زیرا خشونت رانی ای برعلیه خشونت رانی است.**

**حتی برای نبودن های خشونت رانی ها هم، خشونت رانی لازم است.**

 **در فرد و ذهن، برای خشونت نراندن ها هم خشونت راندن ها لازم است، تا بعد خشونت راندن ها موجود نشود.**

**ولی چون اغلب، و به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، موجود شدن ها و موجود بودن ها و موجود کردن های امور و اعمال و موضوعات، و همین طور ذهنیات و گزاره های گوناگون، موجود است، برای همین امور و اعمال و موضوعات و موجود بودن ها و موجود شدن ها، و همین طور ذهنیات و گزاره ها، با موجود بودن ها و موجود شدن ها و موجود کردن های خشونت رانی ها و ضدیت ها و ستیزهای گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد همراه است، و به طور کم یا زیاد و آشکار یا پنهان و مستقیم یا غیرمستقیم، بدون این همراه بودن ها نمی تواند باشد، اما باز هم این خشونت رانی ها و ضدیت ها و ستیزها و موجود بودن ها و موجود شدن های گوناگون موجود می باشد، و این موضوع و این تسلسل، و این موجودیت و موجود شدن ها و موجود کردن ها و موجود بودن ها، هم چنان ادامه می یابد.**

**در خیلی موارد و مواقع هم، خشونت رانی ها و ضدیت ها هم، همراه با خشونت رانی ها و ضدیت هایی، برای موجود نبودن ها و موجود نشدن ها و موجود نکردن های خشونت رانی ها و ضدیت ها و ستیزها، در فرد و افراد و ذهن و ذهنیات و «گزاره ها در گزاره ها» و گزاره ها است.**

**اما در ادامه باز هم این خشونت رانی ها و ضدیت ها و ستیزها و موجود بودن ها، برای موجود نبودن ها و موجود نشدن ها و موجود نکردن های خشونت رانی ها و ضدیت ها و ستیزها و موجود بودن ها و موجود شدن ها و موجود کردن ها (مثلاً در امور و اعمال و چیزها و همین طور ذهنیات و گزاره ها) هم، دارای خشونت رانی ها و ضدیت ها و ستیزها، برای موجود نبودن ها و موجود نکردن ها و موجود نکردن ها (مثلاً در امور و اعمال و موضوعات و چیزها و همین طور ذهنیات و گزاره ها) می باشد، و باز هم این موضوع و این تسلسل ادامه می یابد و موجود است و موجود می شود.**

**ضدیت، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، ضدیت و ستیز و خشونت رانیِ حرکت دهنده ی حرکت کردن ها، در موضوعات و امور و اعمال می باشد، اما این موضوع به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، درباره ی موجود شدن ها و موجود کردن های ذهنیات، و از طرفِ دیگر، درباره ی موجود نکردن های موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها هم، رخ می دهد و موجود است و عملی می شود.**

**اما از طرفی دیگر هم به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، حرکت هم حرکت دهنده ی انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیمِ خشونت رانی ها و ستیزها و ضدیت ها می باشد.**

**به انواعِ گوناگون، حرکت از خشونت رانی ها و ستیزها و ضدیت ها، و خشونت رانی و ستیزها و ضدیت ها هم، از حرکت و از حرکت دهنده ی حرکت ها است، و این موضوع درباره ی بهترینِ موجود شدن ها و موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها، و از طرفِ دیگر موجود نکردن هایِ موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها هم، رخ می دهد و موجود است.**

**خشونت رانی ها و ستیزها و ضدیت ها، موجود کننده ی موجود کردن ها و موجود شدن ها هم می باشد، که این موضوع درباره ی خشونت رانی ها و ستیزها و ضدیت ها، بینِ موجود کردن ها و موجود شدن های ذهنیات و یا گزاره ها، و از طرفِ دیگر، موجود نکردن های موجود کردن ها و موجود نشدن های موجود شدن های، ذهنیات و گزاره ها هم رخ می دهد و موجود است، هر چند ممکن است این موضوع، به طورِ مستقیم و آشکار و آگاهانه فهمیده و دریافت نشود، و به طورِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و دوربینانه و عمیق و با بررسی کردن ها دریافت شود.**

**مثلاً اگر دقت کنیم و به طورِ عمیق تر بررسی کنیم، در ذهنیات و یا گزاره ها، به انواعِ گوناگون، ستیزها و ضدیت ها و خشونت رانی ها، برای این که، مثلاً تفکر کردن ها یا برخی تفکر کردن ها درست و خوب است، یا آن برخی از تفکر کردن ها نادرست و بد است، در ذهن یا در فرد یا در «گزاره ها در گزاره ها» موجود است و رخ می دهد، هر چند ممکن است این موضوع را، به طور غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم و با دوربینی ها دریابیم، پس این موضوع هم نشان می د هد، که هر چند ندانیم و آگاه نباشیم، اما در بین ذهنیات و یا گزاره ها، ضدیت ها و ستیزها و خشونت رانی هایی، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها، و از طرفِ دیگر، انواعی از ستیزها و خشونت رانی ها و ضدیت ها، برای موجود نکردن های موجود کردن ها و موجود نشدن های موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها رخ می دهد و موجود است.**

**هر چند ممکن است گاهی و در برخی ذهنیات و گزاره ها، به موجود بودن های این ستیزها و خشونت رانی ها و ضدیت ها برسیم و دریابیم، اما این ضدیت ها و ستیزها و خشونت رانی ها، به انواعِ گوناگونِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و بدونِ آن که بدانیم، در ذهنیات و گزاره های دیگر هم رخ می دهد و موجود است.**

**ستیزها و خشونت رانی ها و ضدیت ها، برای موجود کردن ها و موجود بودن ها، و موجود کردن های موجود نکردن ها و موجود بودن های موجود نبودن ها موجود است و وجود دارد، که این موضوع درباره ی موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و یا گزاره ها، و از طرف دیگر، موجود کردن های موجود نکردن ها و موجود شدن های موجود نشدن های ذهنیات و گزاره ها، هم رخ می دهد و صادق است و موجود است و وجود دارد.**

**اما در این کتاب به برخی موارد، مثل بدبینی ها و توهم ها و تنهایی ها و تمرکز نداشتن ها و فراموش کردن ها و انجام امورِ غیراخلاقی ها و غیره، که به انواعی مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، زیر مجموعه ها و اعضایی از مجموعه ی انواعِ ستیزها و ضدیت ها و خشونت رانی ها هستند، و دارای انواعی گوناگون از ستیزها و خشونت رانی ها و ضدیت ها در خودشان هستند، و بعد این عضوها و زیر مجموعه ها ،که سرچشمه ها و دلایل و امور و موضوعاتی هستند، که موجود کننده، و یا موجود کننده ی موجود نکردن های، ذهنیات و گزاره ها هستند پرداخته شد، و دلایل و چرایی ها و چگونه بودن هایی برای این موارد آورده شد.**

**در این کتاب بارها از کلمه ی ذهنیات و گزاره ها استفاده شده است، زیرا اغلب در گذشته در فلسفه ذهن و معرفت شناسی، گاهی از ذهن و جسم و نفس و ذهنیات و نفسانیات نام برده می شد، که در ایده آلیسم و ماتریالیسم و رئالیسم، و فیلسوفانی مثل هیوم و بارکلی و لاک و دکارت و غیره، نمونه هایی از این موارد موجود است، اما در فلسفه هایی که در این اواخر و از حدود قرن بیستم موجود است، مثلاً در نزد فیلسوفانی مثل ویتگنشتاین و راسل و همین طور کانت (که مقداری در گذشته چند قرن پیش است)، اغلب از گزاره ها و تعریفِ گزاره ها، که تا حدی متفاوت با ذهن است نام برده شده است، برای همین در این کتاب گاهی بررسی هایی که صورت گرفت ممکن است هم در مورد ذهنیات و ذهن و هم در مورد گزاره ها باشد.**

**اما در این کتاب در برخی جاها از کلمه ی «گزاره ها در گزاره ها» استفاده شد، زیرا منظور این بوده که گزاره ها در خودشان و یا گزاره ها در گزاره ها وجود دارد و بعد به انواعی این گزاره ها در خودشان و یا گزاره ها در گزاره ها با موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های گزاره ها، و یا موجود بودن های موجود نبودن ها و موجود کردن های موجود نکردن ها و موجود شدن های موجود نشدن های گزاره های گوناگون همراه می باشد.**

**حتی در فلسفه های جدیدتر، مثلاً فلسفه های حدود قرن بیستم به این طرف، ذهن و ذهنیات به حیطه ی روان شناسی فرستاده شد، و از گزاره ها و همین طور از زبان و زبان شناسی، که تقریباً از سوسور به طور پایه ای شروع شد نام برده شده است.**

**البته ممکن است به طور کم، گزاره ها و زبان در فلسفه های فیلسوفان قدیم هم موجود بود و بررسی می شد، ولی این بررسی ها کم بود و هنوز به طور جدی و اساسی نبود.**

**حتی تقریباً در قرن بیستم، فرگه هم به انواعی از گزاره ها و موجودیت گزاره ها استفاده می کرد.**

**در این کتاب در جاهای گوناگون این عبارت آورده شده است: «به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه»، و این موضوع به این دلیل است که ممکن است، در خیلی موارد و مواقع و موضوعات و امور و ذهنیات و گزاره ها، مسائل و اموری موجود باشد یا موجود نباشد ، که به طورِ غیرمستقیم و پنهان و کم و ناخودآگاهانه است، و ممکن است فرد و ذهن و «گزاره ها در گزاره ها»، این مسائل و موضوعات، را به طورِ مستقیم و آشکار و آگاهانه نداند و پی نبرد، ولی با این حال این مسائل و موضوعات و امور و سرچشمه ها و دلایل و غیره، موجود باشد و یا رخ دهد و یا موجود شود.**

**----------------**

**اتمام مقدمه کل کتاب**

**---------**

**--------------**

**------------**

**فصل اول**

**موجودیت ذهنیات و گزاره ها با سرچشمه ی مهم در نظر گرفتن آن ها**

**-----------**

**مقدمه فصل اول**

**-در این فصل بررسی اینکه: چرا مهم در نظر گرفتنِ امور و موضوعات، و همین طور مهم در نظر گرفتن های ذهنیات و گزاره ها، دلیل و سرچشمه ای برای موجود کردن ها و تولید کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها است مورد نظر است.**

**مهم بودن ها، مهم بودن ها در مهم بودن های موجود بودن و ادامه یافتنِ موجود و زنده بودنِ خود و ذهن است، مثلاً برای همین، وقتی مهم بودن های مهم بودن های موجود بودن ها و موجود شدن ها و موجود کردن ها ذهنیات و گزاره ها در فرد یا در گزاره ها در گزاره ها یا در ذهن، موجود است و مهم است، آن گاه است که سرچشمه و دلیلِ مهم بودن های مهم بودن ها، و مهم بودن ها، همراه با موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های گزاره ها و ذهنیات است و همراه می شود.**

**مهم بودن ها و مهم شدن ها، مهم بودن های ادامه یافتن ها و موجود بودن های مهم بودن ها است، آن گاه برای همین هم، مهم بودن ها و انواعِ گوناگونِ مهم بودن ها موجود می شود و موجود است و ادامه می یابد، آنگاه به انواعی به همین طریق ها هم، موجود شدن ها و موجود بودن ها، و همین طور مثلاً موجود کردن ها و موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها، موجود می شود و موجود است و ادامه ی موجودیت می یابد.**

**اما اگر گفته شود که مثلاً یک موضوع برای فرد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》 مهم نیست، اما می توان گفت در اینجا مهم بودن های مهم نبودن ها، که نوع و انواعی از مهم بودن ها است موجود است.**

**حتی اگر یک موضوع یا امر یا عمل یا ذهنیت یا گزاره، برای《 گزاره ها در گزاره》 ها و ذهن، مهم نباشد اما موجود باشد، این موجودیت به این دلیل است، که در اینجا، مهم بودن های مهم نبودن های آن موضوع یا امر یا عمل یا ذهنیت یا گزاره موجود است، که باز هم این مهم بودن های مهم نبودن ها هم، نوع و انواعی از مهم بودن ها است. -**

**--------------**

**------------**

**شروع فصل اول**

**اما از طرفی ممکن است، گاهی فرد و یا ذهن، برخی موضوعات و امور و اعمال، که درباره ی آن ها، تفکرات و ذهنیاتی، وجود دارد، را مهم در نظر بگیرد، یا این برداشت، را داشته باشد، که این افکار و ذهنیات، که درباره ی امور و اعمال و موضوعات مهم زندگی است، مهم است، آن گاه چون این افکار و ذهنیات، مهم در نظر گرفته شد، یا ذهن و فرد، این افکار، را که مربوط به امور و موضوعات و اعمالِ مهم است، را مهم در نظر گرفت، آن گاه، فرد قادر به تفکر کردن، یا قادر به موجود کردن، یا شاید گاهی و با روش هایی موجود نکردنِ برخی ذهنیات است، اما این در حالی است که اگر این مهم در نظر گرفتن، موجود نباشد و وجود نداشته باشد، آن گاه در اصل، فرد و ذهن، قادر به تفکر کردن، یا موجود کردنِ ذهنیات نیست، یا مهم بودن، نباشد، ذهنیات و تفکرات، موجود نیست.**

**اما ممکن است این مهم بودنِ تفکرات و ذهنیات، دارای سلسله مراتب باشد، و برخی افکار و ذهنیات، مهم تر از، افکار و ذهنیات دیگر، در ذهن و فرد باشد.**

**ممکن است گفته شود: برخی افکار و ذهنیات موجود است که مهم نیستند، یا ذهن و فرد، آن افکار و ذهنیات، را مهم در نظر نمی گیرد، اما با این حال، آن افکار و ذهنیات، موجود است.**

**اما می توان گفت: این افکار و ذهنیات، که خیال شد مهم نیست، یا فرد و ذهن، خیال کرد مهم نیست، در اصل مهم هستند، اما کمتر مهم در نظر گرفته می شوند، و ممکن است، فرد و ذهن، خیال کند که مهم نیستند اما مهم هستند، ولی کمتر مهم هستند.**

**یا افکار و ذهنیاتی، موجود است، که ممکن است، مهم به نظر نرسد، یا مهم در نظر گرفته نشود، اما همین افکار و ذهنیات، وسیله ای برای این هستند، که افکار و ذهنیاتی که مهم هستند، یا مهم در نظر گرفته می شوند، در ذهن و در فرد، موجود باشد و وجود داشته باشد.**

**مثلاً ممکن است، برخی افکار و ذهنیات، که خیال می شود، مهم نیستند، به طورِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، مهم باشند ولی به طورِ مستقیم و آشکار و آگاهانه، مهم به نظر نرسند.**

**اگر مهم بودنِ افکار و ذهنیات نبود، آنگاه دیگر، ذهن و فرد، در پی فکر کردن ها و یا در مواردی، فرد و ذهن، در پی، موجود بودن های افکار و ذهنیات، در خودش و یا توسط خودش نبود، آن گاه اگر افکار و ذهنیات یا حتی اعمال و امور و زندگی کردن و موضوعات، برای خود و ذهن مهم نبود، آن گاه دیگر ذهنیات و افکار و اعمال و امور و موضوعات و زندگی کردن ها و موجود بودن ها هم، موجود نبود و وجود نداشت.**

**در امور و زندگی عادی هم، اغلب اگراعمال یا چیزها یا امور یا مسائل و یا موضوعات یا کارهایی، مهم نباشد، آن گاه فرد، در پی انجام دادنِ آن اعمال و امور موضوعات و مسائل و کارها، نمی رود و کشیده نمی شود.**

**مثلاً لااقل باید، یک عمل یا امری، برای فرد، به طورِ ولو کم یا غیرمستقیم یا پنهان، مهم باشد، تا بعد فرد، در پی انجام دادن و موجود بودنِ آن عمل یا امر یا موضوع یا مسئله برود و کشیده شود.**

**مثلاً به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، سود بردن، برای فرد، به انواعِ گوناگون، و در امور و موضوعاتِ گوناگون مهم است، آن گاه بعد گاهی و به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، فرد در پی اعمال و امور و موضوعاتِ سوددار و سودآور می رود، زیرا این امور و اعمال و موضوعات و سود بردن ها، برای فرد مهم شده است، یا مهم می باشد.**

**ممکن است گفته شود: گاهی برخی از افراد، در پی اعمال و اموری می روند یا کشیده می شوند، که خیال می کنند مهم است، اما در واقع این امور و اعمال مهم نیست.**

**اما می توان گفت: در اینجا ممکن است، این امور و اعمال، برای مدتی از زندگی این فرد، مهم باشد یا مهم شود، هر چند ممکن است، در مواقع دیگر زندگی وی، و یا در نزدِ افراد دیگر، مهم تصور نشود، پس باز هم، چون این امور و اعمال، برای این فرد، ولو به طورِ خیالی مهم بود، آن گاه این فرد در پی این امور و اعمال رفت و کشیده شد.**

**گاهی و به انواعی، در اصل مهم نبودن ها هم، مهم بودن ها، برای مهم نبودن ها است. -**

**---------------**

**-مهم در نظر گرفتن های ذهنیات و 《گزاره ها در گزاره ها》، مهم در نظر گرفتن های موجود بودن ها است، آن گاه وقتی به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، موجود بودن ها و موجود کردن ها در ذهن و گزاره ها و فرد مهم شد، آن گاه موجود بودن ها و موجود کردن های ذهنیات و《 گزاره ها در گزاره ها》، مهم می شود، آن گاه این مهم بودن و مهم شدن، راهی برای موجود کردن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**اگر به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه وکم، موجود بودن و موجود کردن ها مهم نباشد، آن گاه دیگر برای ذهن و گزاره ها، موجود کردن ها و موجود بودن هایِ ذهنیات و 《گزاره ها در گزاره ها 》هم مهم نیست و مهم نخواهد بود، آن گاه با این مهم نبودن ها، دیگر ذهن و گزاره ها در پی موجود کردن ها و ساختن های ذهنیات و گزاره ها نمی روند و کشیده نمی شوند.**

**اگر مهم بودنِ ذهنیات و گزاره ها در ذهن و در 《گزاره ها در گزاره ها》 موجود نباشد و موجود نشود، آن گاه برای ذهن و برای گزاره ها در گزاره ها و برای فرد، موجود بودن های خودشان هم مهم نمی شود، آن گاه ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》 و فرد، در پی موجود نبودن های خودشان و کشتن های خودشان می روند و کشیده می شوند، زیرا چون برخی چیزها و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها و موجودات، برای خودشان مهم هستند، آن گاه در پی موجود بودن ها و ادامه دادن ها به موجود بودن های خودشان می روند و هستند.**

**حتی مثلاً خودکشی هم به این دلیل است، که موجود بودن هایِ موجود نبودن ها، برای آن فرد یا موجود یا ذهن، مهم است، پس باز هم در اینجا چیز مهم و مهم بودن های موجود بودن ها، به انواعی ولو غیرمستقیم و ناخودآگاهانه و پنهان، موجود است و صورت می گیرد.**

**حتی خودکشی هم به انواعی، نوعی موجود بودن و موجود بودن ها، مثلاً موجود بودن و موجود شدنِ خودکشی و مرگ و نابود کردن ها است.**

**اما این انواعِ گوناگونِ مهم بودن ها و مهم شدن ها است، که حتی مهم بودن و مهم بودن ها، را هم مهم و مهم شدنی می کند.**

**اما مثلاً مهم بودن های ذهنیات و گزاره ها، برای مهم بودن های مهم بودن هایِ گزاره ها و ذهن، در خودشان، برای مهم بودن های مهم بودن ها و موجودیت مهم بودن های مهم بودن ها است، آن گاه به همین طریق و دلیل هم، ذهنیات و گزاره ها و موجود بودن ها و موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها هم مهم می شود و مهم است، تا مهم باشند و مهم شوند.**

**اما مهم بودن ها هم در پی ادامه یافتن مهم بودن ها، و در پی ادامه یافتن های مهم بودن های مهم بودن ها می باشند، اما این موضوع و این ادامه یافتن ها، و این مهم بودن های ادامه یافتن ها، در موردِ مهم بودن ها و موجود شدن های 《گزاره ها در گزاره ها》 و ذهنیات هم مهم است و مهم می شود و رخ می دهد و ادامه می یابد.**

**معمولاً ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》 و فرد، به طور مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، در پی آن چیزها و موجودیت ها و موجوداتی که برای آن ها مهم نیست، نمی روند و کشیده نمی شوند، اما از طرفی دیگر، همین طور اگر به انواعِ گوناگون، 《گزاره ها در گزاره ها》 و ذهنیات، مهم نباشند و مهم نشوند، آن گاه موجود نیستند ، و《 گزاره ها در گزاره ها 》و ذهن و فرد، در پی موجود بودن ها و موجود کردن ها و ادامه یافتنِ موجود کردن ها و موجود بودن های آن ها نمی روند و کشیده نمی شوند و در این جهت و حرکت قرار نمی گیرند یا خودشان را در این جهت و حرکت قرار نمی دهند.-**

**----------------**

**نتیجه فصل اول**

**انواعِ گوناگونِ مهم بودن های مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه هم، سرچشمه و دلیل، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره های گوناگون است.**

**مهم بودن ها، مهم بودن های مهم بودن ها و مهم شدن ها در مهم شدن ها و مهم بودن هایِ اجرا شدنی، در موجودیت های موضوعات و امور و اعمال و زنده بودن و همین طور در موجود شدن ها و موجود کردن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره های گوناگون است، و به این ترتیب مهم بودن ها و مهم شدن ها، دلیل و سرچشمه ای، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره های گوناگون هم می باشد.**

**مهم بودن ها با مهم شدن ها، و با موجود شدن ها و موجود کردن های مهم بودن های دیگر، و در امور و موضوعات و ذهنیات و گزاره های دیگر هم می باشد، تا موجود کردن ها و موجود شدن ها، و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها، زیادتر شود و ادامه یابد و شکل گیرد.**

**مهم بودن ها مهم بودن های موجودیتِ مهم بودن ها، در سرچشمه و دلیل تلاش و حرکت و جهت، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های امور و موضوعات و اعمال و ذهنیات و گزاره های گوناگون است.**

**مهم بودن ها در جهت و حرکت دادنِ فرد یا ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های امور و موضوعات و اعمال و ذهنیات و گزاره ها است.**

**البته ممکن است در خیلی از موارد، به برخی از مهم بودن ها و مهم بودن های برخی امور و ذهنیات و گزاره ها، به طورِ مستقیم و آشکار و زود و آگاهانه پی نبریم، ولی با این حال این مهم بودن ها و مهم شدن ها، به انواعِ گوناگونِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، موجود باشد و وجود داشته باشد. -**

**-------------------**

**---------------**

**فصل دوم**

**سرچشمه ی تنها بودنِ ذهنیات و گزاره ها، و بعد موجود شدنِ ذهنیات و گزاره ها**

**---------**

**مقدمه فصل دوم**

**چیزی که در این فصل موردنظر است، بررسی ها و چرایی هایی برای این موضوع است:**

**که تنهایی و تنها بودن های مختلفِ ذهنیات و گزاره ها هم، سرچشمه ها و دلایلی برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

 **اما در اینجا منظور از تنهایی، فقط تنهایی فیزیکی و ظاهری نیست، بلکه منظور انواعِ گوناگون و مختلفِ تنهایی ها، و انواعِ گوناگون و متعدد تعریف های تنهایی است.**

**مثلاً ممکن است، موردِ قبول دیگران و مورد قبولِ نظرها و رفتارهای دیگران نبودن ها، نوع و انواعی از تنهایی باشد.**

**مثلاً ممکن است قبول نداشتن های دیگران و قبول نداشتن های افکار و امور و موضوعات و موجودیت و اعمال و رفتارها و نوعِ زندگی و انتخاب ها و عقاید و باورها و سایر چیزها و امور آن ها هم، نوع و انواعی از تنهایی باشد، که ممکن است این موضوع و این موضوع و تعریف های تنهایی، درباره ی انواع تنهایی های ذهنیات و گزاره ها هم موجود و صادق باشد.**

**مثلاً انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه ی، ضدیت داشتن ها با دیگران، و نابود کردن های دیگران، و خشونت رانی ها برعلیه دیگران، هم انواعی از تنها بودن ها است.**

 **اما در اینجا منظور از خشونت رانی ها برعلیه دیگران، این نیست که رفتار و حرف ها و اعمالِ خشونت آمیزی که در دعواها و جروبحث ها در قبال دیگران اتخاذ می شود خشونت رانی است، بلکه منظور انواعِ گوناگونِ دیگرِ خشونت رانی ها و تعریف ها و نابود کردن های دیگران، که در بین افراد موجود است، ولی اغلب چون افراد به طور عمیق و دقیق تر و دوربینانه تر و باطنی تر و ریزبینانه تر، این خشونت رانی ها و نابود کردن ها و ضدیت ها را بررسی و جستجو نمی کنند، و بعد اغلب افراد این خشونت رانی ها و نابود کردن ها و ضدیت ها را خشونت رانی ها و ضدیت ها و نابود کردن های دیگران نمی نامند و در نظر نمی گیرند، انواعی از خشونت رانی ها است.**

**مثلاً اگر به کارها و شغل های گوناگون که در بین مردم و افراد است بنگریم، می بینیم که یک شغل کار زیاد و سخت دارد، ولی شغل و شغل های دیگری، مقدار کارِ کم و آسان دارد، اما در تمام این سری شغل ها درآمدها یکسان است، پس در اینجا فردی که کار کم کرد و همان مقدار درآمدی را داشت، که فرد و افراد دیگر با کار کردن های زیادتر و سخت تر آن درآمد را دریافت می کنند، آن گاه در اینجا فردی که درآمد و پولِ بیشتری گرفت، برعلیه فرد و افرادی که درآمد و پولِ کمتری گرفتند، به انواعی، انواعی از دزدی ها و خشونت رانی ها و نابود کردن ها و بی عدالتی هایی، را در قبالِ افراد دیگر که پول کم گرفتند انجام داد، اما مثلاً این مثال و مورد، در بین خیلی از افراد و مردم موجود است، ولی چون اغلب خیلی از مردم و افراد، در عمل و در عمل کردن ها این موضوع را دقیق تر و دوربینانه تر و باطنی تر بررسی نمی کنند و در نظر نمی گیرند، آن گاه ممکن است در عمل، خیلی از مردم و افراد این موضوع را دزدی و خشونت رانی و نابود کردن و ضدیت و آسیب زدن به حساب نیاورند و در نظر نگیرند.**

**البته انواعِ دیگری از تنهایی ها و تعریف کردن ها درباره ی انواعِ تنهایی ها موجود است، که اغلب با دیدِ اولیه فهمیده نمی شوند، و اغلب مردم و افراد، از این انواعِ گوناگون و متعددِ تنهایی ها و تعریف های تنهایی ها اطلاع ندارند.-**

**--------------**

**شروع فصل دوم**

**همان طور که اغلب، تنها بودن باعث و دلیلی، برای تفکر و تأمل کردن، و در پی دلایل و فلسفه رفتن است، آن گاه از طرفی، اگر یک تفکر، یا یک احساس، یا یک خواست، یا یک مفهوم، یا یک معنی و یا گزاره و یا نفسانیات و یا ذهنیات و ذهنیاتِ دیگر، به انواعی مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، در ذهن تنها باشد، و با افکار و مفاهیم و معانی و احساسات و عواطف و ذهنیات دیگر نباشد، آن گاه این فکر، یا معنی، یا تصور، یا حس، یا عاطفه یا گزاره یا ذهنیت، که تنها است، در پی این می رود و به این جهت کشیده می شود، که با دیگر تفکرات، و دیگر احساسات، و دیگر عواطف، و با دیگر ذهنیات، و با دیگر گزاره ها در ارتباط شود، و از تنها بودنِ خودش، به طورِ کم یا زیاد و مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان، بیرون بیاید، تا آن گاه سایر معانی و مفاهیم و تفکرات و احساسات و ذهنیاتِ دیگر، موجود شود و موجود باشد و شکل بگیرد.**

**پس تنها بودنِ تفکر و احساس و تصور و ذهنیات و گزاره ها، عامل و باعثی برای موجود شدنِ ذهنیات و معانی و مفاهیم و احساسات و عواطف و گزاره های دیگر است.**

**اما از طرفی، تنها بودنِ یک فکر، عاملی و سرچشمه ای، برای تفکر کردن و تفکر کردن ها و موجود شدنِ تفکرات دیگر است( این موضوع می تواند در مورد ذهنیات و گزاره ها هم صادق باشد و رخ دهد).**

**مثلاً گاهی و برخی افرادی، که تنها هستند، در پی این می روند که با خود و افراد دیگری باشند، تا تولید نوع کنند و تکثیر شوند، اما این موضوع، در مورد تفکر و حس و عاطفه و معنی و مفهوم و ذهنیات و گزاره ها هم، به انواعی دیگر موجود است و رخ می دهد.**

**در این جا تنها یک فکر یا یک تصور یا یک حس یا گزاره یا ذهنیت، در پی این نمی رود، که با فکر و فکرها و حس و حس ها و عاطفه و عاطفه ها و تصور و تصورها و گزاره و گزاره ها و ذهنیت و ذهنیاتِ دیگر باشد، تا بعد موجود کننده و شکل دهنده ی یک معنی یا یک مفهوم یا یک آگاهی یا یک خواست را دهد، بلکه ممکن است، چند مفهوم و چند معنی و چند حس و چند آگاهی و چند خواست هم، در پی این روند، که با معنی ها و مفاهیم و حس ها و عاطفه ها و خواست های دیگر، ترکیب شوند، یا با همدیگر باشند، یا در ارتباط با همدیگر باشند، تا بعد مفاهیم و معانی و خواست ها و آگاهی های دیگر را شکل دهند و موجود کنند، مثلاً ممکن است، گاهی فردی که اجتماعی است، و در اجتماع است، باز هم در پی این برود، که با افرادِ زیادتری ارتباط برقرار کند و اجتماعی تر شود.**

**پس به انواعی این موضوع در، گزاره ها در گزاره ها، و در ذهن، و در فرد، که گزاره ها و ذهنیات تنها نباشند، و در ارتباط با جمع، و در ارتباط با دیگر ذهنیات و یا گزاره ها باشند هم، عامل و سرچشمه و دلیلی، برای موجود بودن و شکل گیری و وجود داشتنِ ذهنیات و گزاره ها است.**

**تنها بودن های، یک گزاره یا یک فکر یا یک تصور یا یک درک یا یک حس یا یک خواست یا یک معنی یا یک مفهوم یا تنها بودن های ذهنیاتِ دیگر، عاملی برای تنها نبودن، و در پی تنها نبودن های آن ذهنیات و یا گزاره می باشد، زیرا اغلب و در خیلی موارد و امور و به انواعِ گوناگون، تنها بودن ها، سخت و ناخواسته است، البته این حرکت و جهت، برای تنها نبودن و در امور و کارهای مختلف، تنها نبودنِ فرد و امور و گزاره ها و ذهنیاتِ وی، شاید گاهی و تا حدی، جزوِ چگونه بودن ها و چگونگیِ فرد و فکر و حس و عاطفه و درک و تصور و معنی ها و مفهوم ها و آگاهی ها و ذهنیات و گزاره ها، که در، گزاره ها در گزاره ها، و ذهن، و فرد، موجود است می باشد.**

**در اینجا، در اصل، تنها بودن و وابسته نبودن ها، انواعی از برتری و قدرتمندی و درست بودن ها است، اما در اصل، این نوع تنهایی ای که درست و برتر و قوی است، در قبول نداشتن های دیگران و قبول نداشتن های امور و اعمال و زندگی و مسائل دیگران و قبول نداشتن های تفکرات و باورها و مفاهیم و دریافت ها و دانستن ها و ندانستن ها و احساسات و عواطف و مفاهیم و معانی و ذهنیاتِ دیگری که در افرادِ دیگر موجود است می باشد.**

**وابسته نبودن ها به دیگران و امور و زندگی و اعمال و ذهنیاتِ آن ها، و وابسته نبودن ها به دیگران و ذهن آن ها، نوعی تنهایی برتر و قوی و خشنِ برتر می باشد، زیرا در این صورت است که این فردی، که در این موارد تنها است، در پی تولید کردن ها و موجود کردن های امور و اعمال و زندگی و تفکرات و معانی و مفاهیم و خواست ها و حرکت ها و ذهنیاتِ دیگرِ برتر و قوی تر از دیگران، و برتر و قوی تر از ذهنیات و امور و اعمال و زندگی آن ها می رود، و به این جهت و حرکت هم، به انواعِ گوناگون، کشیده می شود و می رود، زیرا این فرد خودش و برای خودش، زندگی و موجودیت و انتخاب و انجامِ اعمال و امور و تفکرات و معانی و مفاهیم و خواست ها و باورها و ذهنیاتِ دیگرِ خودش، را در دست و در اختیار می گیرد، و مهار و تابع و دنباله رو و حمالِ دیگران، برای قبول داشتنِ دیگران، و حمال دیگران برای قبول داشتنِ اعمال و امور و زندگی و خواست ها و معانی و ذهنیاتِ دیگرِ دیگران، و بعد حمالِ زندگی و عمل کردن ها، برای دیگران و قبولِ دیگران، و همین طور حمالِ قبول داشتنِ امور و اعمالِ دیگران و طبق فرماندهی دیگران و امور و اعمال و زندگی آن ها بودن ها و عمل کردن ها نیست.**

**اما وقتی فرد، امور و اعمال و نوع های زندگیِ دیگران، و همین طور تفکرات و باورها و ذهنیاتِ دیگران، را قبول می کند، و تابع و مهارِ دیگران و امور و زندگی دیگران می شود، آن گاه بعد هم حمال برای قبول کردنِ امور و اعمال و زندگی و ذهنیاتِ دیگران شده است، و هم، بعد و در مرحله ی بعد، حمالی برای همانند کردنِ خودش و امور و اعمال و ذهنیاتِ خودش، با دیگران، و حمالی، برای عمل کردن ها و کار کردن ها برای دیگران می شود.**

**اما فردی که، در تنهاییِ برتر و قوی تر و متفاوت است، و ذهنیاتِ وی هم دارای این تنهاییِ برتر و قوی تر است، آنگاه موجودیتِ ذهنیات و گزاره ها و این فرد، دارایِ این تنهاییِ برتر و قوی تر هستند، آن گاه این 《گزاره ها در گزاره ها》 و این فرد و این ذهن، در پی تولید کردن ها و موجود کردن های این است، که اول تفکرها و اختیارات و تصورات و حواس و معانی و مفاهیم و ذهنیاتِ متفاوت تنها، را که متفاوت با ذهنیات و تفکرات و تصورها و مفاهیم و معانی دیگران است، را تولید و موجود کند، و بعد هم این 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا این فرد و یا این ذهن، در پی این حرکت و جهت می رود و هست، که با موجود کردن هایِ ارتباط دادن ها، و در جمع بودن های ذهنی و فردی و گزاره ایِ متفاوت با گزاره ها و ذهنیاتِ دیگران، در خودش و در ذهن و در 《 گزاره ها در گزاره ها》 ، آنگاه تفکرات و خواست ها و باورها و تصورات و معانی و مفاهیم و گزاره ها و ذهنیاتِ دیگری، که به انواعِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، متفاوت با تفکرات و باورها و خواست ها و رفتارها و تصورات و معانی و مفاهیم و ذهنیاتی، که در دیگران یا در ذهن های دیگر، یا ذهن های دیگران است، را تولید و موجود کند، و بعد به برتری هایِ برتر و قدرتمندی هایِ قدرتمند و برتر و متفاوت برسد و زندگی کند.**

**اما وقتی افراد حقیر و ضعیف و تابع و مهار، خودشان را تنها می بینند، یا ذهنیاتِ آن ها تنها است، بعد به دلیلِ ضعیف و حقیر و مهار و تابع و فرمانبر بودن های خودشان، در پی قبول کردن ها و همانند کردن های خودشان و همانند کردن های امور و اعمال و زندگی و گزاره ها و ذهنیاتِ خودشان، با دیگران یا با ذهن و ذهنیاتِ دیگران یا با 《 گزاره ها در گزاره ها》ی غیرِ متفاوت و غیرِ خود می روند، تا بعد باز هم، بدون آن که بدانند و دریابند، با این در جمع رفتن ها و ارتباط برقرار کردن ها و همانندی ها و همانند کردن های خودشان و امورِ خودشان با دیگران، ضعیف تر و حقیرتر و مهارتر و تابع تر و فرمانبرتر شوند. –**

**--------------**

**گاهی و در خیلی از موارد و مواقع، در فرد و در ذهن و یا در گزاره ها و موضوعات، تنهایی، و تنهاییِ یک گزاره یا تنهاییِ یک ذهنیت، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، در پی این می رود و کشیده می شود که تنها نباشد، و یا همین طور تنهایی ها در پی این می روند، که تنهایی آن ها تنها باشد، تا این تنهاییِ تنها، قدرتی برای در جمع بودن ها و تنها نبودن ها داشته باشد، زیرا اگر در فرد و یا در ذهن و یا در گزاره، اگر به انواعِ تنهایی و انواعِ موضوعِ تنها بودن و موضوعِ تنها بودن ها تنها باشد، آن گاه چون این موضوعِ تنهایی، در جمع نبود، و همین طوربا در جمع بودن ها و استفاده از جمع و استفاده از سایر چیزها و موضوعاتِ جمع، قدرت و همبستگی و اتحادی نیافت تا فرضاً قدرت و توانایی بگیرد، آن گاه این تنهاییِ تنها، چندان قدرت و توانی برای قدرتمند و توانا بودن ها نیافت تا افرادِ دیگر یا ذهنیات و گزاره های دیگر را تنها کند، و تنهاییِ تنها، نتوانست جلو ارتباطات یعنی ارتباطات در ربط دادن ها و ربط داشتن های ذهنیات و گزاره ها و یا افراد دیگر را بگیرد، آن گاه چون این تنهاییِ تنها، به تعریفِ حقیران و گله، تنها و ضعیف و ناتوان بود، نتوانست جلوی موجود بودن ها و ارتباط داشتن ها و ربط داشتن ها و ربط دادن های ذهنیات و گزاره های دیگر را بگیرد، آنگاه می توان گفت: با این ترتیب و با این دلیل هم تنهایی نتوانست و جلو موجود بودن ها و موجود شدن ها و ارتباطاتِ موجود شدنِ ذهنیات و گزاره ها را بگیرد هیچ، بلکه این تنهایی به انواعِ گوناگون، باعث شد ذهنیات و گزاره ها و یا از طرفی افراد دیگر هم، تنهایی تنها، را ضعیف و ناتوان و شکست خورده و حقیر بیابند، و بعد این ذهنیات و گزاره ها از تنهایی فرار کنند تا با تنها بودن ها ضعیف و ناتوان و شکست خورده نشوند، آن گاه این ذهنیات و گزاره ها و یا از طرفی افراد، در پی ارتباطات در ربط داشتن ها و ربط دادن ها با ذهنیات و گزاره های دیگر رفتند، آن گاه باز هم به این طریق و به این ترتیب و به این دلیل و با این سرچشمه هم، ذهنیات و گزاره ها موجود شدند و موجود می شوند و از بین نمی روند.**

**آن گاه اگر برگردیم به ابتدای دلیل قبل، می توان گفت: همان گزاره یا ذهنیتی که در ابتدا به انواعِ گوناگون تنها بود هم بعد از مدتی با دیدن ها و مواجه شدن ها با ضعف ها و ناتوانی های تنها بودن های خودش، در پی این می رود، که تنها نباشد و ضعیف و ناتوان نباشد، آن گاه باز هم همان ذهنیت یا گزاره ی تنها هم در پی ارتباط داشتن ها و ربط داشتن ها با گزاره ها و ذهنیات و نفسانیاتِ دیگر می رود.**

**اما در اینجا ممکن است منظور از تنهایی فقط تنهایی فیزیکی و تنهایی در جدا بودن نباشد، و منظور از تنهایی انواعِ گوناگونِ تنهایی های دیگر هم باشد.**

**مثلاً ممکن است در تعریفِ تنهایی، بتوان چند ده معنی و موضوع را در مورد تنها بودن و تنهایی شمرد، و این چند ده منظور و تعریف از تنهایی موجود باشد.**

**مثلاً همانندِ دیگران و همانندِ امور دیگران نبودن ها هم نوعی تنهایی است، که فقط تنهایی فیزیکی نیست.**

**مثلاً ممکن است قبول نداشتن های امور و نوع زندگی های دیگران، نوعی تنهایی باشد.**

**مثلاً ممکن است افکار و دلایلی متفاوت و ضد دیگران داشتن ها هم نوعی تنهایی باشد.**

 **اما می توان موضوعات و تعاریفی دیگر را هم برای تنهایی آورد، که فقط تنهایی فیزیکی نباشد.**

**اما با تمام این چیزهایی که در مورد اینکه تنهایی دلیل و سرچشمه ای برای در جمع بودن ها است گفتم، ولی با این حال ممکن است تعدادِ نادر و استثنایی افراد باشند، که باز هم با وجودِ اینکه در خیلی موارد و موضوعات، فردِ تنها با تعاریفِ گوناگون، را خیلی از افرادِ همانند و گله ای، در ظاهر و در دیدنِ چند گام جلوتر، ضعیف و ناتوان و غیرمعمول به حساب می آورند، اما باز هم با وجودِ این نظرات و رفتارهای گله ای و همانندِ آن افراد، این فرد در انواعِ گوناگونی در تنهایی می ماند و می رود، زیرا این فرد استثنایی، قدرتمندی و برتری و حرکت و جهتی، برتر و قوی تر از قدرت ها و برتری ها و خشونت رانی های ضعیف و حقیر و ناتوانانه و گله ای و همانندِ عموم و افراد و مردم دارد.**

**فرد استثنایی و نادر، قدرتمندی ها و برتری ها و خشونت رانی ها و حرکت ها و جهت هایی، برتر و قوی تر و خشونت ران تر و حرکت دارتر، از عمومِ گله ی افرادِ همانند، و برتری ها و قدرتمندی ها و خشونت رانی ها و حرکت های آن ها دارد، هر چند این فرد استثناییِ قوی تر و برتر و تنها، موردِ تایید و قبولِ دیگران و گله ی افراد و عموم و مردم نباشد، اما از طرفی این موضوع که گفتم، در مورد برخی ذهنیات و یا گزاره های استثنایی و نادر و برتر و قوی تر از کلِ ذهنیات و گزاره های دیگر و گله ای هم موجود است و رخ می دهد، آن گاه این ذهنیت یا گزاره، مانند دیگر گزاره ها و ذهنیات و افراد، انواع و تعریف های گوناگون از تنها بودن و تنها شدن ها را، ضعیف و ناتوان، در نظر نمی گیرد هیچ، بلکه گاهی هم قدرت ها و برتری ها و خشونت رانی هایی برتر و قوی تر از برتری ها و قدرتمندی ها و خشونت رانی های سایرِ ذهنیات و سایر گزاره ها و از طرفی سایر افراد دارد، و بعد آن گاه این ذهنیت و گزاره ی قوی و برتر، در تنهاییِ برتر و قوی تر و حرکت دارتر در قدرتمندی ها و برترها می رود.**

**نادر افراد و افرادِ استثنایی ای هم هستند، که برعکسِ اغلب افراد، با وجودِ اینکه افرادِ دیگر گاهی و به انواعی برخی تعاریفِ تنهایی و تنها بودن ها در آن را ضعیف و ناتوان به حساب می آورند، و بعد این افراد در جمع و در ارتباطات با دیگران و موضوعاتِ آن ها قرار می گیرند، اما این فردِ استثنایی، در پی تنها بودن های قوی تر و برتر و خشونت ران تر در برتر و قوی تر شدن می رود، که این موضوع درباره ی نادر ذهنیات و نادر گزاره هایی هم رخ می دهد و موجود است.**

**اما عموم و اکثریت، نمی توانند و ضعیف تر و گله ای تر از آن هستند، که در تنهایی هایی که در برتری هایِ برتر و برتری هایِ برتر در برتری هایِ استثنایی و برتر است بروند و خودشان را قرار دهند.**

**-----------**

**--------------**

**نتیجه فصل دوم**

**تنهایی و تنهاییِ برخی ذهنیات و گزاره ها هم، سرچشمه ها و دلیل هایی برای این است، که ذهنیات و گزاره ها موجود شود و موجود باشد یا ذهنیات و گزاره ها را موجود کرد.**

**اغلب تنهایی ها، تنهاترین تنهایی ها نیستند، زیرا در خیلی موارد و مواقع خیلی از انواع تنها بودن ها، در پی رفع کردن های انواعی از تنهایی های خودشان هستند، برای همین این در پی بودن ها، تنهایی کامل و تنهاترین تنهایی را ندارند، چون در پی انواعِ گوناگونِ ولو متفاوت از رفع تنها بودنِ خودشان هستند، برای همین این در پی بودن ها و در پی رفع کردن ها هم، انواعی از فرار از تنهایی و تنها نبودن ها است، زیرا به انواعِ گوناگونِ ولو متفاوت، فرار از تنهایی هم، انواعی از تنها نبودن ها است، اما این ها در حالی است، که این موضوعاتی که درباره ی تنهایی ها گفته شد، در فرد و افراد و ذهن ها و 《گزاره ها در گزاره ها》 و ذهنیات و گزاره ها صدق می کند و موجود است.**

**اما با اینکه این موضوع درباره ی تنهایی ها گفته شد، ولی همین انواعِ گوناگونِ تنها بودن ها، با این که تنهایی کامل نیستند و درجاتی از تنهایی ها هستند، اما همین تنهایی هایی که در فرد و ذهن و ذهنیات و گزاره ها موجود است هم، سرچشمه ها و دلایلی برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های تنها نبودن ها، مثلاً در تنها نبودن های ذهنیات و گزاره ها است، تا بعد 《گزاره ها در گزاره ها》 و ذهن، در پی موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره های دیگر و متعدد برود و یا این جهت کشیده شود، تا بعد ذهنیات و گزاره ها تنها نباشند، بنابراین باز هم این انواعِ تنها بودن ها، سرچشمه ها و دلایلی، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره های گوناگون و متفاوت است.-**

**---------**

**------------**

**فصل سوم**

**فراموشی راهی برای یادآوری ها و حفظ کردن ها و موجودیت گزاره ها**

**مقدمه فصل سوم**

**.در این فصل به بررسی این که: فراموشی ها هم سرچشمه ها و دلیل هایی برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها است پرداخته می شود، و به چرایی ها و چگونه بودن های این موضوع پرداخته می شود.**

**فراموشی ها به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، فراموشی ها و فراموشی های دیگر را فراموش می کنند، و بعد با این کنار رفتن های فراموشی ها، موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها فراموش نمی شود، و ذهنیات و گزاره ها موجود می شود و موجود است.**

**فراموشی ها، برای فراموش شدن ها، فراموش نمی شوند، مثلاً، فراموش شدن های موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها، برای فراموش شدن ها، فراموش نمی شوند.**

**فراموشی ها خود، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، ضد و دشمن و نابود کننده ی خودشان، با فراموش کردن های فراموش کردن ها، در ذهن یا «گزاره ها در گزاره ها» یا در فرد می باشند.**

**------------**

**شروع فصل سوم**

**-مقداری حافظه نداشتن لازم است، تا گزاره ها و یا بنا به نظری دیگر ذهنیات موجود باشد.**

**مقداری حافظه نداشتن، هم همراه با تلاش برای حفظ کردن های موضوعات و مطالب است، زیرا اگر مقداری حافظه نداشتن موجود باشد، آن گاه ذهن، و یا بنا به نظری دیگر، 《گزاره ها در خودشان》، در پی این می روند و در این جهت و حرکت می روند، که برعکس، مطالب و موضوعاتِ گوناگون را حفظ کنند، تا بعد جبرانِ مقداری حافظه نداشتن ها صورت گیرد، پس وقتی مقداری حافظه موجود نبود، ذهن و《 گزاره ها در خودشان》، در پی موجود کردنِ ذهنیات و یا بنا به نظری گزاره ها می روند و در این جهت قرار می گیرند، تا بعد این ذهنیات و یا گزاره ها، را به طورِ کم یا زیاد و مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، حفظ کنند، تا بعد جبرانِ مقداری حافظه نداشتن ها صورت گیرد.**

**مقداری حافظه نداشتن ها، 《گزاره ها در گزاره ها》، و یا بنا به نظری قدیمی تر، ذهنیات را در ذهن، فراموش می کنند، تا بعد فراموش نکردن های گزاره ها و یا ذهنیات دیگر، و یا همان گزاره ها و یا ذهنیات، در گزاره ها و یا در ذهن، موجود شود و صورت گیرد.**

**در اصل اغلب به انواع گوناگون، مقداری فراموشی و مقداری فراموشی داشتن، مقدمه و دلیلی برای فراموشی نداشتن ها است، زیرا فراموشی در پی فراموشیِ فراموشی، هم می رود و فراموشی خود را در این جهت و حرکت و خواست قرار می دهد و موجود می کند.**

**مقداری فراموشی، راهی برای فراموش نکردن های فراموشی، هم می باشد، تا بعد جبرانِ فراموشی ها در فراموش نکردن ها صورت گیرد.**

**مقداری فراموشی، فراموش نکردن های فراموشی، برای فراموش نکردن های موجود بودن های ذهنیات و یا بنا به نظری گزاره ها می باشد، تا به موجود بودن ها و موجود کردن های، 《 گزاره ها در گزاره ها》و بنا به نظری دیگر ذهنیات در ذهن، خو گرفته شود و عادت شود و فعالیت وتلاش و خواست و جهت و حرکت برای موجود بودن ها و موجود شدن های 《 گزاره ها در گزاره ها》، و یا بنا به نظری دیگر، ذهنیات در ذهن، موجود باشد و ادامه بیابد و عادی و معمولی و باور کردنی شود.**

**در اصل و به انواع گوناگونِ آشکار یا پنهان، اغلب فراموش کردن هایِ فراموشی، فراموش می شود تا در پی کم کردن هایِ موجود بودنِ فراموشی، با موجود کردن های، گزاره ها، و یا بنا به نظری دیگر، ذهنیات در ذهن، برویم و کشیده شویم.**

**اما ممکن است گفته شود: گاهی برخی افراد، در سن بالا، یا برخی بیماری ها، باعث این می شود، که فرد دچار فراموشی زیاد شود، اما این فرد، با این که این فراموشی را دارد، ولی فراموشی های دیگر وی، کم نمی شود، و یا این فرد، با این که فراموشی دارد، این فراموشی باعث نمی شود، که حفظ کردن ها و یادآوردن های موضوعات و مسائل، در وی موجود شود.**

**اما می توان گفت: این فرد، یا این ذهن، یا این 《گزاره ها در گزاره ها》، چون به انواعِ گوناگونِ آشکار یا پنهان، به یاد آوردن های فراموش کار بودن، و به یاد آوردن های اینکه فراموشی دارد، را در مقدارِ زیادتری نسبت به گذشته خودشان، که مثلاً فراموش کار نبودند، یا بیمار نبودند را دارند، آنگاه این گونه افراد، یا این گونه ذهن ها، و یا این گونه《 گزاره ها در گزاره ها》، در به یاد آوردن ها و حفظ کردن ها، دچار مشکلِ زیادتری می شود.**

**اما در گفته های قبلی گفته شد: مقداری فراموشی لازم است، ولی گفته نشد، که مقدار فراموشی، از مقدار معین زیادتر شود، زیرا اگر مقدار فراموشی، از مقدار معینی زیادتر شود، آن گاه ممکن است، گاهی فراموشی عادی و عادت شود، و فرد، در پی تلاش برای رفعِ این فراموشی ها که عادت و عادی ومعمولی شده است نرود، زیرا خو گرفتن ها به این فراموشی و فراموش کاری صورت گرفت.**

**گفته قبل، درباره ی مقدارِ تمرکز نداشتن ها هم صادق است، زیرا اگر تمرکز نداشتن ها از مقدار معینی زیادتر شود، آن گاه تمرکز نکردن ها در ذهن، یا بنا به نظری دیگر، در《 گزاره ها در گزاره ها》، کم می شود، اما اگر مقدارِ معینِ تمرکز نداشتن موجود باشد، آن گاه تمرکز کردن ها و موجود بودن های《 گزاره ها در گزاره ها》، و یا بنا به نظری دیگر، ذهنیات، موجود می شود و زیاد می شود.**

**معمولاً افرادی، که دچار بیماری فراموشی هستند، مقدار زیادتری نسبت به موقع سلامت، فراموشی را فراموش نمی کنند، آن گاه چون این مقدار زیاد شد، دیگر این مقدار زیادتر شده ی فراموشی و فراموش نکردن های فراموشی، جایگزینِ حفظ کردن ها، و جایگزینِ یادآوری کردن ها می شود، آن گاه چون این مقدارِ زیادترِ فراموش نکردن های فراموشکار بودن و فراموش نکردن های فراموشی، ظرفیت ذهن و ظرفیتِ 《 گزاره ها در گزاره ها》 را پر کرد، آن گاه دیگر در خیلی از مواقع،، در این ذهن و یا در این 《 گزاره ها در گزاره ها》، ظرفیت و جایی برای حفظ کردن ها و یادآوری ها و ذهنیات و گزاره های دیگر نمی ماند، آن گاه به این گونه افراد، نسبتِ بیماری فراموش کار بودن داده می گردد.**

**پس لازم است مقدارِ معینی فراموشی موجود باشد، تا بعد حفظ کردن ها و یادآوری ها صورت گیرد، اما اگر این مقدار، از مقدارِ معینی، خیلی کمتر یا خیلی زیادتر شود، آن گاه، به یاد آوردن ها و حفظ کردن ها ضعیف و کم می شود.**

**چون مقدارِ معیّنی فراموشی موجود است، و بعد حفظ کردن ها موجود می شود، این مقدارِ معینِ فراموشی، زیاد عادی و عادت و معمولی نمی شود، اما اگر مقدار بیشتر و مقداری بیشتر از حدِّ معیّن، فراموشی موجود باشد، و حفظ کردن ها کم شود، آن گاه چون حفظ کردن ها کم می شود، آنگاه فراموشی عادی و عادت و معمولی می شود، آن گاه بعد بیماری فراموشی موجود می شود، و یا این نسبتِ بیماری داده می شود.**

**گاهی، هم فراموشی فراموش می شود، و هم حفظ کردن ها حفظ می شود، آن گاه چون این فراموش کردن ها و این حفظ کردن ها در مقدار معیّن است، بیماری فراموشی رخ نمی دهد و فراموش کردن ها و حفظ کردن ها در مقدار معیّن و در تعادل است، هر چند باز هم، مرز بین بیماری فراموشکاری و بیمار نبودن هایِ فراموشکاری در هر فرد نسبت به فرد دیگر، مشخص نیست، زیرا به انواعِ گوناگونِ آشکار یا پنهان و کم یا زیاد، هر فرد با فرد دیگر متفاوت است.**

**مرز بین بیمار بودن ها و بیمار نبودن ها نیز، در بین افراد، معیّن و مشخص نیست، اما تفاوت ها، در بین افراد، به طورِ کم یا زیاد، موجود است و رخ می دهد. –**

**-----------------------**

**-به انواعی ولو متفاوت و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه و پنهان، فراموشی، فراموش کردن هایِ فراموش کردن ها، را هم با خود و در خود دارد، و این موضوعِ فراموش کردن هایِ فراموش کردن ها، در فراموش کردن ها موجود است، آن گاه به انواعِ گوناگون، این موضوع باعث می شود، که ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》 و نفس، موجود نکردن های ذهنیات و گزاره ها را فراموش کند، آن گاه به این ترتیب باز هم، ذهنیات و گزاره ها ، موجود و تولید و ساخته می شود و موجود است.**

**فراموش کردن ها، دلیل و سرچشمه ای برای ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》است، تا با فراموش کردن ها، موجود نکردن ها و تولید نکردن ها و نساختن های ذهنیات و گزاره ها را، فراموش کند، زیرا در ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》، فراموشیِ فراموشی، هم موجود است و موجود می گردد.**

**اما گاهی و در برخی موارد و موضوعات و ذهنیات و 《گزاره ها در گزاره ها》، فراموشی هم فراموش نمی شود، پس می توان گفت گاهی و در برخی موارد و در برخی ذهنیات و گزاره ها، فراموشی های برخی ذهنیات و گزاره ها، به انواعِ گوناگون و ولو متفاوت، فراموش نمی شود، بنابراین باز هم و در برخی موارد و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها، فراموش کردن ها هم، انواعی ولو متفاوت و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه از فراموش نکردن ها است.**

**اما گاهی و در برخی موارد و در برخی ذهنیات، چون به انواعی که گفته شد، فراموش کردن ها، انواعی از فراموش نکردن ها است، و این موضوع در فراموش کردن موجود است، آن گاه طبق این تعریف، گاهی فراموش کردن های برخی ذهنیات و گزاره ها، راهی برای فراموش نکردن های آن ذهنیات و گزاره ها، و یا راهی برای فراموش نکردن های برخی ذهنیات و گزاره های دیگر است.**

**گاهی فراموشی، سرچشمه ی فراموش کردن های فراموش کردن ها است، پس گاهی اگر فراموش کردن ها نباشد، آن گاه فراموش نکردن ها نیز موجود نیست و رخ نمی دهد و موجود نمی شود.**

**فراموشی، در فراموشیِ فراموشی ها نیز نهفته است، تا بعد به انواعی، موجود نکردن ها و نساختن های گزاره ها و ذهنیات، در ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》 با موجودیتِ فراموشیِ فراموش، فراموش شود.**

**گاهی فراموش کردن ها، سرچشمه ای برای نخواستن های فراموش کردن های موضوعات است، زیرا در خیلی موارد و موضوعات و امور، حافظه نداشتن ها و فراموش کردن ها، نوعی ضعف و حقارت است، یا در این امور، فراموش کردن ها، باعث اتفاق افتادن ها و رخ دادن ها و موجود شدن های ضعف ها و حقارت ها، در فرد و در بین افراد است (مثلاً در مورد یادگیری علوم و انجام دادن های شغل ها، آنگاه این فرد برای رفع کردنِ این ضعف ها و حقارت ها، در پی خواستِ فراموش نکردن ها و حفظ کردن ها و کنار زدن های فراموش کردن ها می رود و کشیده می شود، آن گاه همان طور که، با تمرین کردنِ حفظ کردن ها و یادگیری ها حافظه قوی می شود، این فرد و افراد هم، با خواست و تمرین، فراموشی ها را کنار می زنند و حافظه خود را قوی می کنند، اما از طرفی این مطلب که گفته شد به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و کم یا زیاد، در موردِ امور و موضوعاتِ دیگر هم، در فرد رخ می دهد و موجود است، آن گاه این فرد و افراد سعی می کنند، در کلیه ی ذهنیات و گزاره ها و امور و اعمال و موضوعات، یا اغلبِ موضوعات و ذهنیات و گزاره ها، در پی و در جهت و خواست و خواستنِ فراموش نکردن ها، و همین طور تولید کردن ها و یافتن های، همه یا اکثر ذهنیات و گزاره هایی روند، که بعد این ذهنیات و گزاره های تولید و ساخته شده را فراموش نکنند.-**

**-------------**

**------**

**------------------**

**نتیجه فصل سوم**

**-پس با توجه به مطالبی که گفته شد، شاید فراموش کردن ها هم از جمله سرچشمه ها و دلایل و عوامل، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**فراموش کردن ها و فراموشی، در فراموشی ها، به انواعِ گوناگونِ کم یا زیاد و مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، فراموش می شود، تا مثلاً موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها فراموش نشود، و ذهنیات و گزاره ها موجود شود و موجود باشد.**

**فراموشی و فراموش کردن های برخی ذهنیات و گزاره ها و امور، راهی برای راهی شدن ها و راهی بودن ها و راهی کردن های《 گزاره ها در گزاره ها》 یا ذهن یا فرد، برای رفع کردن ها و رفع شدن های ضعفِ فراموشی، با موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها است، تا این ذهنیات و گزاره ها فراموش نشود، یا در این گزاره ها و ذهنیات ضعف و ضعف های فراموش کردن ها و فراموش شدن ها موجود نباشد، آنگاه به این طریق و با این سرچشمه و دلیل هم، ذهنیات و گزاره ها موجود می شود و موجود است.**

**----------------**

**-------------**

**فصل چهارم**

**مرگ و مردن، جهت و حرکت دهنده ای، برای موجود شدن های ذهنیات یا گزاره ها**

**---------**

**مقدمه فصل چهارم**

**در این فصل، این موضوع گفته می شود و دلایلی برای آن آورده می شود، که انواعِ گوناگونِ مرگ ها و مرگ هم، سرچشمه ها و دلایلی برای، موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**موجود بودنِ مرگ، حرکت دهنده ای برای این است، که به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم، در پی نمردن بودن وجود داشته باشد و موجود باشد، مثلاً برای همین است که《 گزاره ها در گزاره ها》 یا ذهن یا فرد، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم، در پی موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های امور و موضوعات و اعمال و ذهنیات و گزاره های گوناگون می رود، و به این جهت و حرکت می رود و کشیده می شود، تا با این موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن ها، مرگ و نبودن و موجود نبودن های این امور و موضوعات و اعمال و گزاره ها و ذهنیات رخ نداده باشد و یا رخ ندهد، زیرا اغلب و به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، 《گزاره ها در گزاره ها》 یا ذهن یا فرد، از مرگ و مرگ ها و موجود نبودن ها فراری است.**

**همان طور که فرد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، از مرگ فراری است، به همین صورت ها هم ذهنیات و گزاره ها موجود می شود، تا مرگ ها و نبودن های ذهنیات و گزاره ها رخ ندهد و یا رخ ندادنی نباشد.**

**مرگ فرد و ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》، ذهنیات و گزاره ها، را فعال می کند، تا گزاره ها در گزاره ها و ذهن و فرد، در پی فرار از مرگ، با موجود کردن ها و موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها باشد.**

**---------**

**شروع فصل چهارم**

 **اگر مرگ و مردن، برای فرد یا برای ذهن یا برای گزاره ها، موجود نباشد و رخ ندهد، آن گاه دیگر ذهنیات و یا گزاره ها هم موجود نمی شود و موجود نیستند، زیرا این مرگ و موجود بودنِ مرگ است، که فرد یا ذهن، یا بنا به تعبیری جدیدتر گزاره ها، را در پی این می فرستد، یا فرد یا ذهن یا《 گزاره ها در خودِ گزاره ها》، در پی این می روند و به این جهت و حرکت کشیده می شوند، که در طول زندگی و قبل از فرارسیدنِ مرگ، به انجام دادنِ کارها و موجود شدن های ذهنیات، یا موجود شدن های گزاره ها بروند، تا مدتی که زنده هستند را از دست ندهند، و در همین زندگی، با موجود نبودن های ذهنیات و گزاره ها، مرده نباشند.**

**277**

**معمولاً افراد نمی خواهند بمیرند، ولی به این موضوع پی می برند و می دانند که زمانی می میرند، اما چون این افراد و یا ذهن و یا گزاره ها، مردن و نیست و نابود بودن، را به انواعِ کم یا زیاد و آشکار یا پنهان و مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، ناخواسته و نابود کننده و تحقیر کننده به حساب می آورند، و این دریافت را دارند، آن گاه این افراد یا ذهن یا گزاره ها در گزاره ها، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم، در پی این می روند که موقع زنده بودن، ذهنیات و گزاره ها، را موجود کنند و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، در پی این هستند، که در زمانِ زنده بودن، مرده و تحقیر شده و نابود شده نباشند، و موقع زنده بودن، در پی موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها بروند، تا موجود و زنده و نابود نشده باشند.**

**278**

**ممکن است گفته شود: افرادی هستند که از مرگ نمی ترسند و مرگ را نادرست و تحقیر کننده و نابود کننده در نظر نمی گیرند، پس ذهنیات و گزاره ها، به این دلیل موجود نمی شوند، که در آینده مرگ و مردن وجود دارد.**

**279**

**اما می توان گفت: در اصل افراد به انواعِ گوناگون، از مرگ می ترسند و آن را تحقیر کننده و نابود کننده درنظر می گیرند، اما چون هر فرد با فرد دیگر متفاوت است، آن گاه هر فرد هم، به انواعِ گوناگون و متفاوت، با دیگری و دیگران، و در امور و موضوعاتِ گوناگون و متفاوت با دیگران، مرگ را تحقیر کننده و نابود کننده به حساب می آورد و از این می ترسد، برای همین ممکن است، گروهی خیال کنند، که از مرگ نمی ترسند، اما در اصل، این گونه افراد دارند خود و دیگران را فریب می دهند، زیرا ممکن است این گروه، ترس از مرگ، را در نبودن ها و نیست بودن ها و نابود شدن ها و حقیر بود ن ها، در نبودن ها و نیست بودن ها و موجود نبودن های موضوعات و چیزها و امور و اعمال دیگر یافته اند و یا دارند، اما چون اغلب این گونه افراد، تنها چند گام جلوتر را می بینند و در نظر می گیرند، آن گاه ممکن است، به طورِ آشکار و مستقیم و آگاهانه، این موضوع و این ترس ها از مرگ، و تحقیر شدن ها با مرگ، و نابود شدن ها با مرگ را نبینند و در نفهمند، اما بنابراین با این حال باز هم به انواعِ متفاوت و گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، ترس از مرگ، و این دریافت، که مرگ تحقیر کننده و نابود کننده و نیست کننده است را دارند.**

**280**

**ممکن است گاهی ترس از مرگ، و تحقیر کننده و نابود کننده یافتن های مردن، در امور و اعمال و موضوعات و ذهنیاتِ دیگری، تغییر جهت دهد و موجود باشد، و ترس از مرگ و این دریافت، که مرگ تحقیر کننده و نابود کننده است، در این امور و موضوعات و اعمال و ذهنیات، موجود باشد، ولو آن که، ممکن است، گاهی این فرد و افراد، این موضوع را ندانند و به آن پی نبرند.**

**281**

**اما ممکن است گاهی برخی افراد، ادعا کنند، یا خودشان را فریب دهند، که از مرگ نمی ترسند و مرگ نابود کننده نیست، اما در اصل، این افراد، دارای ترس از ترس از مرگ، و نابود شدن، توسط نابود کننده به حساب نیاوردنِ مرگ، و تحقیر شدن، در تحقیر کننده به حساب نیاوردن های مرگ هستند، پس باز هم به انواعِ گوناگون، ترس از مرگ، و ترس از ترسِ نابود کردن های مرگ، و نابود شدن ها توسط نابود نشدن ها، و یا نابود شدن ها توسط نابود نشدن ها به حساب نیاوردن ها، و همین طور، تحقیر شدن ها، توسط تحقیر شدن ها در نظر نگرفتن های این تحقیر شدن ها، موجود است.**

**282**

**گاهی برخی افراد، از ترس از مرگ می ترسند، و بعد با این ترس از ترس، در پی سرپوش نهادنِ ترس ها و حقارت هایشان هستند، اما با این حال، باز هم، در این گونه افراد، ترسِ ترس از ترس، موجود است.**

**ممکن است گفته شود: اگر فرد و افراد و ذهن، و 《گزاره ها در گزاره ها》، این نظر را دارند، که مرگ و مردن، در آینده ی دور یا نزدیک رخ می دهد، آن گاه در پی این می روند، که چون با مرگ زندگی و امور و اعمال و ذهنیات و گزاره ها، پایان می یابد و نابود می شود، آن گاه در الان هم، در پی موجود شدن ها و موجود کردن های، ذهنیات و گزاره ها، و همین طور در الان، در پی انجام کارها و اعمال نروند، زیرا با مرگ، این امور و اعمال و ذهنیات و گزاره ها، پایان می یابد.**

**اما می توان گفت: در اصل ممکن است گاهی، وقتی این گونه افراد، یا این گونه ذهن ها، یا این گونه 《گزاره ها در گزاره ها》، برخی امور و کارها و برخی ذهنیات، و برخی گزاره ها را کنار گذارند، اما از طرفی دیگر، به همان مقدار، یا به مقدارِ زیادتر، در پی امور و کارها، و در پی ذهنیات، و در پی گزاره های دیگر و گوناگون و متفاوتِ دیگر بروند، و ذهن و ذهنیات و 《 گزاره ها در گزاره ها》 و گزاره ها و اعمال و امور، در این جهت و حرکت، و موجودیتِ جدید و متفاوت و گوناگون، قرار گیرند، یا خود را قرار دهند، اما باز هم در اصل، مرگ دلیلی برای موجود نبودن های اعمال و امور و ذهنیات و گزاره ها نیست.**

**حتی اگر مدتی کوتاه در نظر گرفتنِ مرگ و مردن، باعث شود برخی امور و کارها و ذهنیات و گزاره ها، موجود نباشد، اما چه فرد و افراد، و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، بدانند یا ندانند، در مدتی بعد، و در مدتی بعد از این مدت کوتاه، ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، در پی موجود کردن ها، یا موجود بودن های، اعمال و امور و ذهنیات و گزاره های دیگر می روند، و در این جهت و حرکت قرار می گیرند.**

**اما در نظر داشتنِ مرگ، و مردنِ کوتاه مدتِ برخی اعمال و ذهنیات و گزاره ها، برای بعد از این مدتِ کوتاه، و برای مدتی طولانی تر، در پی کشتنِ کشتنِ موجود بودن های برخی اعمال و برخی ذهنیات و برخی گزاره ها می رود و قرار می گیرد، و ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》، در این جهت و حرکت قرار می گیرند، زیرا با این حال، کشتن ها از جنس کشتن ها است، پس وقتی فرد یا ذهن یا 《 گزاره ها در گزاره ها》، با در نظر گرفتنِ رخدادنی بودنِ مرگ، برخی از کارها و اعمال و ذهنیات را کنار می گذارد و می کُشد، بعد از مدتی، 《کشتنِ کشتن》، که باز هم این《 کشتنِ کشتن》، از جنسِ مرگ و کشتن، و در نظر گرفتنِ مرگ، و در نظر گرفتنِ کشتن است هم، موجود می شود و رخ می دهد، آن گاه بعد از مدتی، فرد یا ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》، با در نظر داشتن های مرگ، در پی کشتنِ کشتنِ انجام دادن های برخی اعمال، و کشتنِ کشتنِ موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها می روند، و در این جهت و حرکت قرار می گیرند، یا خود را قرار می دهند.**

**مرگ، مرگِ مرگِ ذهنیات و گزاره ها است، آن گاه بعد با موجود بودنِ مرگ و این مرگ ها، ذهنیات و گزاره ها، موجود و تولید می شوند.**

**مرگ، بی مرگی در مرگ، در مرگِ ذهنیات و گزاره ها است، زیرا به انواعِ گوناگون، موجود بودنِ مرگ، و این دریافت که مرگ موجود است و بالاخره مرگ صورت می گیرد، راهی برای این است، که ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》 و فرد، در پی بی مرگی در مرگ، و همین طور بی مرگی در مرگِ ذهنیات و گزاره ها برود، و به این جهت و حرکت برود، تا به این زودی ها نمیرد، گاهی هم برای همین موضوع است، که فرد در پی بی مرگی در مرگ و نمردن است، آن گاه در پی نمردنِ الان و طولانی شدن عمراست.**

**گاهی هم، به انواعِ گوناگون، طولانی شدنِ عمر و نمردن، به صورتِ موجود کردن ها و تولید کردن ها، و موجود شدن ها و تولید شدن های، ذهنیات و گزاره ها، توسط ذهن، و تولیدِ گزاره ها در گزاره ها است، تا ذهنیات و گزاره ها نمیرند و عمر کنند.**

**مرگ در پی نمردن است، و خیالاتی راهم برای فرار از مرگ می سازد، تا مرگ، نمیرد، ذهنیات و گزاره ها و خیالاتِ ذهنیات و گزاره ها هم، به این دلیل موجود و تولید می شود، و ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》، این کارها را انجام می دهند، تا نمیرند و نیست و نابود نشوند.**

**مرگ، مرگ ندارد، و بالاخره مرگ موجود است، برای همین ذهن و 《گزارها در گزاره ها》، در پی موجود کردن ها و تولید کردن های ذهنیات و گزاره ها هستند، تا ضعفِ این که، مرگ، مرگ ندارد، را جبران کنند، یا برای مدتی فراموش کنند، یا برای مدتی امنیت بیابند، و به جای مرگ، ذهنیات و گزاره ها موجود باشند، و جای مرگ را بگیرند.**

**مرگ، مرگی، مرگ آفرین، در مرگِ مرگ، با موجود و تولید کردن هایِ ذهنیات، و گزاره ها در گزاره ها، می باشد، چون معمولاً فرد و ذهن، و《 گزاره ها در گزاره ها》، از مرگ گریزان هستند ومی ترسند، برای همین، مرگ، مرگی، مرگ آفرین، در مرگِ مرگ، برای فرار و نترسیدنِ موقت از مرگ، در موجود و تولید کردن های ذهنیات و گزاره ها است.**

**《گزاره ها در گزاره ها》 و یا ذهن و یا فرد، در ذهن و 《 گزاره ها در گزاره ها》 و در خود، به انواعِ گوناگون، در پی کشتنِ مرگ، با جایگزینِ موجود و تولید کردن های، ذهنیات و گزاره ها است، تا با نمردنِ اکنون، مشغولِ نمردن ها باشد.**

**مرگ، بی کاری و نبودِ انجامِ کارهای گوناگون هم است، مثلاً برای همین، و برای این که فرد و ذهن، باور نکنند مرده اند و باور نکنند که مرگ موجود است، و برای این که باور نکنند می میرند، در پی انجام دادن های کارهای گوناگون، در زندگی خود می رود، تا در خیال خودشان، مرگ را بکشند، تا مثلاً زنده باشند و نمیرند، و فعلاً باور کنند، نمرده اند و مرگ وجود ندارد، و در خیال باور کنند که مرگ موجود نیست.**

**اما در اصل، این مرگ و فرار از مرگ است، که زنده بودن ها و مشغولیت ها در زنده بودن ها، را در فرد و ذهن و یا در《 گزاره ها در گزاره ها》 ، موجود می کند، تا زنده بودن و زنده بودن ها ادامه یابد، و مرگ صورت نگیرد.**

**اگر مرگ نبود، زندگی و زنده بودن ها و زنده ماندن ها هم نبود، زیرا این خیالاتِ تحقیر نشدن ها و ضعیف نشدن ها و نابود نشدن ها و نیست نشدن ها توسط مرگ و مردن است، که فرد و ذهن و گزاره ها، را در جهت و حرکت، برای زنده ماندن ها و موجود بودن ها و موجود شدن ها و موجود کردن ها قرار می دهد و می فرستد.**

**اگر مرگ نبود، انگیزه و خواست و حرکت، برای نمردن و ادامه دادن های زنده بودن ها و زندگی هم موجود نبود و موجود نمی شد.**

**در اصل و به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، فرار از مرگی که موجود است، راه زنده بودن ها و زندگی کردن ها است، وگرنه اگر مرگ و فرار از مرگ نبود، دیگر زنده بودن ها ادامه نمی یافت، و فرد و ذهن ذهنیات و گزاره ها، زنده بودن ها و موجود بودن ها، را انجام نمی دادند.**

**مثلاً اگر یک دشمن به یک فرد بگوید: که تو ضعیف و حقیر هستی، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، فرد در پیِ این می رود که برعکسِ حرف دشمن، ضعف ها و حقارت های خودش، را نادیده بگیرد یا در پی رفع آن ها برود، و یا توجیه هایی برای اینکه، بنا به دلایلی، ضعیف و حقیر نیست و ضعیف و حقیر نمی ماند را می آورد، اما این موضوعِ «برعکس» عمل کردن ها، در مورد مرگ هم موجود است، زیرا چون اغلب و به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، به انواع گوناگون، فرد و ذهن و ذهنیات و یا 《 گزاره ها در گزاره ها》 و گزاره ها، مرگ را دشمن خود به حساب می آورند، آن گاه در پی این هستند، که برعکس عمل کنند، یعنی برعکسِ خواست و نظر و تجویز کردن های دشمنِ خودشان عمل کنند، آن گاه چون این دشمن، یعنی مرگ می خواهد، بالاخره دیر یا زود مرگ صورت گیرد، آن گاه فرد و ذهن و گزاره ها در گزاره ها، به انواعِ گوناگون، در پی این هستند و می روند، که نمیرند و زنده بمانند و ادامه ی حیات و ادامه ی موجود بودن ها را دهند، آن گاه مثلاً به دلیلِ برعکس عمل کردن ها، زنده بودن ها و نمردن ها موجود است و ادامه می یابد.**

**حتی اگر فردی بگوید: مرگ دشمنِ وی نیست ، و از مرگ نمی ترسد، و مرگ تحقیر کننده نیست، در اصل این فرد، دارد خودش را فریب می دهد، تا ضعف ها و نابودن شدن های خودش، را موقتاً فراموش کند، یا این طور به خود و دیگران وانمود کند، تا ضعیف و حقیر شده و نابود شده توسط مرگ به حساب نیاید.**

**اما اگر مرگ دشمن فرد نبود، چرا فرد به انواعِ گوناگون، در پی ادامه یافتنِ زندگی می رود و به این جهت کشیده می شود.**

**ممکن است بگویند: برخی افراد مرگ را دشمن خود به حساب نمی آوردند، مثلاً جان خود را در راه حقایق فدا می کنند.**

**اما می توان گفت: اگر مرگ دشمنِ این گونه افراد نیست، و این گونه افراد این نظر را ندارند، پس چرا این گونه افراد، زودتر در پی مرگ نمی روند و یا در امور و موضوعات دیگر، در پی مرگ نمی روند و یا نرفتند، پس باز هم چون این افراد هم، مرگ را دشمن خود می دانند، تا الان زنده بودند و زندگی کردند.**

**اگر این گونه افراد، مرگ را دشمن خود نمی دانستند، پس چرا در ظاهر، و در وانمود کردن ها ، این افتخار را در خود و برای خود و دیگران اظهار کنند، که مرگ دشمن آن ها نیست، و از مرگ نمی ترسند ، زیرا این افراد، از قبل و در اصل و بدون آنکه بفهمند، مرگ را دشمن در نظر گرفتند، تا بعد در پی مردن بروند، و در پی این بروند، که این دشمن، را با مردن خود و فدا کردنِ جانِ خود، خودشان مرگ را تحقیر کنند، و بگویند مرگ دشمن آن ها نیست، اما در اصل و از قبل، چون این افراد مرگ را دشمن به حساب آورده اند، در پی کشته شدن خود، توسط دشمن خود و مرگ، رفتند، تا با این کشته شدن توسط دشمن، با دشمن ای به مرگ، و یا دشمن ای به دشمن بودنِ مرگ، در قبال مرگ، اعتراض کنند، هر چند در اصل، ممکن است، اغلب این موضوع، به طور آشکار و مستقیم و آگاهانه، توسط این گونه افراد و دیگران فهمیده و دانسته نشود، و افراد به آن پی نبرند، اما به طورِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، این موضوع و این دشمن بودن ها موجود است و وجود دارد.**

**چون وقتی برخی افراد می گویند از مرگ نمی ترسند و در پی مرگ می روند، در اعماقِ وجودِ خود در پی تحقیر کردن های مرگ هستند، این موضوع نشان می دهد، که چون این گونه افراد، از قبل مرگ، را به انواعِ گوناگون، بی آنکه بفهمند، دشمن خودشان در نظر گرفتند، آن گاه بعد در پی تحقیر کردنِ این دشمن، با این ادعا، که از مرگ نمی ترسند، و حتی فدا کردنِ جان خودشان، در راه برخی حقایق ظاهری، می روند.**

**اما تحقیر کردن هم، نشانی از این است، که فرد می خواهد دشمن خودش، را تحقیر کند، و اگر مرگ دشمن نبود، دگر فرد و افراد، در پی تحقیر کردن ها نمی رفتند، هر چند ممکن است، افراد این موضوع، را به طورِ آشکار و ظاهری نفهمند و باور نکنند، اما اغلب، وقتی تحقیر کردن های موضوعی صورت می گیرد، که آن موضوع دشمن بود، که بعد افراد در پی تحقیر کردنِ دشمن خود رفتند.**

**فدا کردن جانِ خود و نترسیدن از مرگ هم، در راه تحقیر کردن های دشمن، یعنی تحقیر کردن های مرگ است، تا با مردن، به انواعِ گوناگون، تحقیر کردن های مرگ و دشمن صورت گیرد.-**

**------------**

**نتیجه فصل چهارم**

**طبق بررسی ها و دلایلی که در این فصل آورده شد، شاید بتوان گفت و نتیجه گرفت، که شاید گاهی هم، موجودیت و وجود داشتن های مرگ ها و مرگ، سرچشمه ها و دلایلی برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها است، و وجود داشتنِ مرگ های گوناگون و مرگ، با فرار از مرگ با موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های امور و اعمال و موضوعات و ذهنیات و گزاره های گوناگون همراه است، تا 《گزاره ها در گزاره ها》 یا ذهن یا فرد، با این موجود کردن ها و موجود شدن ها، به خودش اطمینان دهند، که هنوز نمرده است و هنوز ضعف هایِ مردن ها موجود نیست.**

**به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم، مرگ و مرگ ها، با موجود نبودن ها و ضعف ها و شکست خوردن های آن است، و از طرفی دیگر نمردن و نمردن ها، به انواعی، موجود بودن ها و موجود کردن ها و موجود شدن ها است، اما《 گزاره ها در گزاره ها》 و ذهنیات و فرد هم، از مرگ و مرگ های گوناگون، به نمردن ها و نمردن پناه می برد، یا می خواهد پناه ببرد و برود.**

**مرگِ فرد و ذهن و مرگ های امور و موضوعات و اعمال و گزاره ها و ذهنیاتِ گوناگون، مقدمه ها و سرچشمه ها و دلایلی، برای نمردن، و در پی نمردن و نمردن ها رفتن، با موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، امور و موضوعات و اعمال و ذهنیات و گزاره های گوناگون است.**

**حتی گاهی با اطلاع داشتن ها، از این که مرگ موجود است، با موجود کردن ها و ساختن های فریب دادن های خود، در پی این موضوع رفتن هم صورت می گیرد که مردن و مردن ها موجود نیست، و گاهی این موضوع و این فریب دادن های خود و این خیال کردن ها، موجود است یا موجود می شود، تا باز هم مرگِ این فریب ها و موجود نبودنِ این فریب دادن ها و خیالات، موجود نباشد، و فریب دادن ها و خیالات هم موجود شود و موجود باشد.**

**----------**

**-----------**

**--------------------------**

**فصل پنجم**

**ذهن و ذهنیات به دلیل حرکت و جهت داشتن در راه خشونت رانی ها و برتری ها هم موجوداست و موجود می شود.**

**-------**

**مقدمه فصل پنجم**

**حرکت و جهت در راه خشونت رانی و برتری، سرچشمه و دلیلی برای نابود کردن ها و شکست دادن های نیرویی که از انجامِ اعمالِ گوناگون جلوگیری می کند است، اما از طرفی دیگر این موضوع درباره ی موجود شدن ها و موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها هم موجود است و صادق است، و حرکت و جهت در راه خشونت رانی ها و برتری ها، دلیل و سرچشمه ای برای شکست دادن های موضوعات و نیروها و چیزهایی که مانع و مقاومت کننده برای موجود نشدن ها و موجود نکردن های ذهنیات و گزاره ها و انجامِ اعمالِ موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها است می باشد.**

**اما در اینجا منظور از خشونت رانی ها، خشونت رانی های ظاهری و ساده لوحانه مثلاً دعوا کردن های حرفی و فیزیکی نیست، بلکه منظور، انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکارِ خشونت رانی های گوناگون است، مثلاً حتی در اینجا سازشکاری و صلح و رفتارهای خوب هم دارای این خشونت رانی ها است، که طرفِ مقابل را مهار و سازشکار کرده، تا طرفِ مقابل تا حدی خشونت رانی های گوناگون را انجام ندهد و یا طرفِ مقابل هم اهلِ سازشکاری و صلح شود، اما باز هم همین سازشکار کردن های طرف مقابل هم، انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان و کم، از خشونت رانی های گوناگون است.**

**خشونت رانی و برتری و جهت و حرکت در راه آن در 《گزاره ها در گزاره ها》 و ذهن، دلیل و سرچشمه ای برای، امور و موضوعاتی برای این است، که با خشونت رانی ها و برتری ها، برعلیه موجود نبودن ها و موجود نشدن های ذهنیات و گزاره ها، و بر عواملِ مزاحم، مثلاً مزاحمتِ موجود نشدن های ذهنیات و گزاره ها، غلبه کند و پیروز شود، تا بعد با این پیروزی، ذهنیات و گزاره ها، با پیروزی و خشونت ران و برتر بودن ها، موجود شوند و موجود باشند.**

**موجود کردن ها و ساختن ها، به انواع گوناگون، با جهت و حرکتِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، بر موجود نبودن ها و موجود نشدن ها و ساخته نشدن ها، پیروز می شود، و بر خشونت رانی ها و برتری های موجود نبودن ها و موجود نشدن ها می چربد، تا موجود شدن ها و موجود بودن ها، موجود باشد و موجود شود، تا مثلاً بعد همین طور، ذهنیات و گزاره ها هم موجود شود.-**

**--------------**

**----------**

**شروع فصل پنجم**

**اما در اصل ذهن، براساسِ حرکت به سوی خشونت رانی های برتر، کار می کند و موجود است، اما این در حالی است، که ذهنیات هم، توسط و بر اساسِ حرکت به سوی خشونت رانی های برتر، موجود می باشند و موجود می شوند، و شکل می گیرند.**

**اما این در حالی است، که در اصل این خشونت رانی ها، تنها شامل موارد و اموری که خشونت رانی های ظاهری و مستقیم است، مثلاً مثل دعوا کردن با دیگران، یا توهین و بحث و تحقیر کردن های مستقیم و آشکارِ افراد دیگر نمی شود، بلکه اغلب و در خیلی از موارد و امور و اعمال، خشونت رانی هایی موجود است، که در اصل و عمق قضیه، خشونت رانی است و ممکن است، گاهی خیلی از افراد، تصور کنند، که این خشونت رانی ها، خشونت رانی نیستند، اما در اصل و به طورِ غیرمستقیم و پنهان و باطنی و با دید دورنگرانه تر، انواعی از خشونت رانی ها می باشند.**

**مثلاً ممکن است، خیلی از افراد سازش با دیگران، یا رفتار خوب با دیگران، را خشونت رانی به حساب نیاورند، اما چون در خیلی از موارد، و به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم، رفتارِ خوب، باعث این می شود، که مثلاً طرفِ مقابل، را با طعمه ی دام، و طعمه ی رفتار خوب، وارد این دام کرد، که مثلاً با اهلی کردن این فرد، با رفتار خوب، این فرد از افرادِ دیگر هم، انتظارِ موردِ رفتارِ خوب واقع شدن، را داشته باشد، و بعد به انواعِ گوناگون، تسلیمِ افراد دیگر شود، تا اما برخلافِ انتظارِ خودش، افرادِ دیگر، وی را به طورِ زیادتر مورد خشونت رانی و آسیب دیدن و تحقیر شدن قرار دهند، زیرا این فرد از قبل، با رفتارِ خوب دیدن از فرد قبلی، تا حدی ولو اندک، مهار و صید شده بود و دیگر چندان در پی خشونت رانی برعلیه افراد نبود، آن گاه افرادِ دیگر، تا حدی به راحتی برعلیه وی خشونت رانی می کنند.**

**پس باز هم به این ترتیب، رفتارِ خوب کردن با دیگران، به انواعِ غیرمستقیم و ناخودآگاهانه و دورنگرانه تر، خشونت رانی برعلیه این فرد است، تا این فرد مورد خشونت رانی قرار گیرد.**

**اما با این حال این خشونت رانی های غیرمستقیم، با رفتار خوب، هر چند ممکن است، به طورمستقیم و آگاهانه، آشکار نشود، و فرد و افراد، به خشونت ران بودن های این خشونت رانی ها، مثلاً خشونت رانی با رفتار خوب، پی نبرند، اما این خشونت رانی ها به طور غیرمستقیم و ناخودآگاهانه در فرد موجود است.**

**ممکن است به انواعی غیرمستقیم و دورنگرانه تر، فرد بداند که رفتارِ خوب با دیگران، و سازش با دیگران و موجود بودن ذهنیات وی، به دلیل این است که وی، براساسِ خشونت رانی، این ذهنیات و رفتارِ خوب با دیگران و سازشکاری را دارا می باشد، اما این فرد نمی داند، که این موضوع، و این خشونت رانی ها، را دارا می باشد، و براساس آن، ذهنیات و رفتارها و اعمالِ خودش را شکل می دهد و موجود می کند، یا این فرد نمی داند که می داند، که این ذهنیات و امور و اعمال در رفتارهای وی، با خشونت رانی و براساس خشونت رانی و حرکت به سوی خشونت رانی موجود است.**

**اما ذهنیات، مثلاً عواطف و افکار و احساسات و خواست ها و میل ها و فهمیدن ها و دانستن ها و باورها و عقاید و تصورات و غیره، که در ذهن موجود است، یا توسط ذهن موجود است یا موجود می شود، ذهنیاتی هستند، که گاهی خشونت ران هستند و با خشونت رانیِ نادیده گرفتن و قبول نکردن هایِ خشونت ران بودن های این ذهنیات، موجود است و یا شکل می گیرد.**

**حتی گاهی و به انواعِ گوناگونی، این باور و دانستن و قبول کردن، درباره ی این که، ذهنیات و اعمال و امور، توسط خشونت رانی و با خشونت راندن، و براساسِ خشونت راندن و خشونت رانی نیست، هم، به انواعی، نوعی خشونت رانی و خشونت راندن، برای خشونت نراندن، و همین طور خشونت رانی برای خشونت نراندن، و همین طور خشونت رانیِ قبول نکردن هایِ خشونت ران بودنِ این ذهنیات و امور و اعمال و زندگی ها می باشد.**

**خشونت نراندن هم، در اصل همان خشونت رانیِ خشونت نراندن، و خشونت رانی برای خشونت نراندن است.**

**اما شاید گاهی، خشونت نراندنِ خشونت راندن نداریم، زیرا باز هم خشونت رانی برای خشونت نراندنِ خشونت رانی موجود است، و یا در خشونت نراندنِ خشونت رانی، در طرف دومِ کلمه، کلمه ی خشونت راندن موجود است، و یا باز هم، در اینجا نوعی خشونت راندن موجود است، زیرا این گفته و این موضوع و این اعمال را داریم: خشونت نراندنِ خشونت راندن، خشونت نراندنِ خشونت نراندن، به انواعی خشونت راندن است، زیرا در اینجا خشونت نراندنِ خشونت نراندن، به انواعی این معنی را می رساند، که خشونت رانی موجود است، زیرا گفت خشونت راندنِ خشونت نراندن، اما از طرفی دیگر، خشونت راندنِ خشونت راندن، به انواعی، معنی خشونت راندن و خشونت رانی، را می رساند، زیرا به انواعی، دارای خشونت رانی و براساس خشونت رانی ها است.**

**پس باز هم طبق آنچه گفته شد، احتمال موجود بودن های خشونت رانی ها موجود است و وجود دارد، اما طبق آن چه گفته شد، احتمالِ خشونت نراندن و خشونت نراندن ها موجود نیست، مثلاً حتی خشونت نراندن هم، به انواعی، انواعی از خشونت رانی و خشونت راندن ها می باشد.**

**پس ذهن و ذهنیات، مثلاً ذهنیاتی مانندِ افکار، احساسات، عواطف، باورها، عقاید، معنی گرفتن ها، فهمیدن ها، آگاهی ها و غیره هم، براساس و برمبنا، و به دلیلِ خشونت رانی ها است، و یا توسطِ حرکت برای خشونت راندن، و یا با خشونت راندن ها می باشد، تا امور و اعمال و رفتارها و غیره هم به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و ناخودآگاهانه و کم، براساسِ خشونت رانی، و یا انواعی از خشونت رانی باشند، و یا خشونت رانی های ذهنیات، با خشونت رانی های رفتارها و اعمال و امور باشد، و یا به انواعِ ولو غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، ذهنیاتِ خشونت ران، با اعمال و رفتارهای و امورِ خشونت ران، با همدیگر موجود باشند، و موجود نشوند، و وجود داشت باشند و وجود دارند.**

**اما نفسانیات و ذهنیات، مثلاً افکار، احساسات، فهمیدن ها، معنی گرفتن ها، عواطف، تصورات، آگاهی ها ، ناخودآگاهی ها، عقاید، باورها، دلایل و غیره، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا نهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، براساس و سرچشمه گرفته، از حرکت در جهت خشونت رانی ها است، زیرا در اصل، حرکت در جهتِ خشونت رانی ها، چگونگی ای در فرد، و فرد فردِ افراد است، گاهی برخی افراد، به علتِ مهار بودن و امنیت جوییِ خودشان، آن را با فریب خودشان و دیگران، به طورِ ساختگی، مخفی می کنند، یا درصدد مخفی کردنِ آن هستند، اما باز هم، این مخفی کردن و امنیت جویی و مهار بودن هم، نوع و انواعی از خشونت رانی های ضعیف و حقیر و تحقیر کننده ی فرد و اینگونه افراد است، اما باز هم این گونه افرادِ ضعیف و حقیر هم، در پی فراموش کردنِ خشونت رانی های برتر و بزرگ، با نقاب و وانمود کردن های خشونت رانی ها و خشونت ران بودن های ضعیف و حقیر و تحقیر کننده هستند.**

**اما باز هم این ها از طرفی است، که این گونه افرادِ ضعیف و حقیر، با فریبی دیگر به خودشان و دیگران، این طور وانمود می کنند، یا این ساختن را، برای امنیت جویی ها و مهار بودن ها و سازشکار بودن ها (که انواعی ضعیف و حقیر و ضعیف کننده و تحقیر کننده خشونت رانی می باشند)، می سازند و وانمود می کنند، که این موارد، یعنی امنیت جویی ها و مهار بودن ها و تابع بودن ها و سازشکار بودن ها، اصلاً خشونت رانی نیست و یا خشونت نراندن است، زیرا این گونه افراد ضعیف و حقیر و ترسو، باز هم در پی امنیت جویی ها و مهار بودن ها و تابع بودن ها و سازشکار بودن ها و تابع بودن ها و سازشکار بودن ها هستند، تا باز هم، خودشان را تحقیر و ضعیف کنند، ولی با این حال، خودشان و دیگران را فریب دهند تا خیال کنند، که حقیر و ضعیف و تحقیر شده نیستند، چون از دیدنِ ضعف ها و حقارت ها و زائد بودن ها و ترسو بودن های خودشان، برای مدتی کوتاه، و در خیال و فریب دادن های خودشان و دیگران، فرار کنند، و واقعیت را قبول نکنند، یا نتوانند، واقعیت را قبول کنند، یا نمی توانند ضعف ها و حقارت ها و زائد بودن های خودشان، را در نزد خودشان و در نزدِ دیگران بپذیرند، و حتی این گونه افراد، شجاعتِ قبول واقعیت، و شجاعتِ قبولِ ترسو و حقیر و ضعیف بودن هایِ خودشان، را ندارند.**

**اما این ها در حالی است که چون این گونه افراد، شجاعت قبول کردن هایِ ضعیف و ترسو و حقیر و زائد بودن های خودشان را ندارند، آن گاه، با این قبول نکردن، باز هم ضعیف تر و حقیرتر و زائدتر و ترسوتر می شوند، زیرا چون این افراد، ضعف ها و ترسو بودن ها و حقیر بودن های خودشان، را با قبول نکردن و ندیدن، نمی دیدند، آن گاه در پی راه حل، برای برطرف کردن های ضعف ها و حقارت ها و زائد بودن ها و ترسو بودن های خودشان هم نمی روند، و کشیده نمی شدند.**

**اما ذهنیات، براساس و سرچشمه گرفته از حرکت در جهتِ خشونت رانی هستند، و همین طور ذهنیات، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، انواعی از، خشونت رانی هم هستند، زیرا اگر حرکت در جهتِ خشونت رانی نبود، غلبه کردن و پیروزیِ موجود شدنِ ذهنیات و اعمال و رفتارها، بر موجود نشدنِ ذهنیات و اعمال و رفتارها، رخ نمی داد، و بعد ذهنیات و اعمال در رفتارها موجود نبود.**

**چون ذهنیات و اعمال و رفتارها، در جنگ و ستیزی، برعلیه موجود نشدنِ ذهنیات و اعمال و رفتارها، پیروز می شوند و قوی تر هستند، آنگاه بعد ذهنیات و اعمال و رفتارها، موجود می شوند و موجود هستند، پس باز هم، در اصل، موجود بودن و موجود شدنِ ذهنیات و اعمال و رفتارها، به دلیل و سرچشمه گرفته از انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیادِ انواعی از حرکت در جهت خشونت رانی می باشد، و همین طور ذهنیات و اعمال و رفتارها، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد، انواعی از خشونت رانی می باشند، و همین طور انواعی از خشونت رانی، و انواعی از حرکت در جهت خشونت رانی، را در درون و در خودشان دارند.**

**مثلاً معمولاً موجوداتی موجود هستند، که توانستند با قوی بودن، که همین قوی بودن هم، انواعی از خشونت رانی است، برعلیه شرایط و برعلیه عوامل، و برعلیه موجوداتی دیگر، غلبه کردند و عواملِ نامساعد، را کنار زدند، یا بر عواملِ نامساعدِ موجود بودنشان پیروز شدند و غلبه کردند، تا آن گاه بتوانند، موجود باشند و زنده بمانند و زنده باشند و از بین نروند یا ناموجود و موجود نبودنی نباشند، پس باز هم در اصل، سراسر عالم و سراسرِ موجودات، به انواعی، با خشونت رانی های مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، برعلیه عوامل و شرایط نامساعد، پیروز شدند و غلبه کردند، تا موجود باشند.**

**پس باز هم، در اصل و در عمقِ مطلب، حتی موجود بودن، انواعی از خشونت رانی و حرکت در جهتِ خشونت رانی می باشد، زیرا در غیر این صورت، و در صورتِ نبودِ انواعی از خشونت رانی، موجود بودن ها در کار نبود،و موجود نبودن ها در کار بود.**

**پس طبق این موضوعاتی که گفته شد، باز هم، ذهنیات، سرچشمه گیرنده و براساس خشونت رانی و حرکت در جهت خشونت رانی می باشند، زیرا تمام موجود بودن ها و انجامِ رفتارها و تمامِ اعمال، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، براساس و سرچشمه گرفته از، خشونت رانی و حرکت در جهتِ خشونت رانی ها، می باشد، پس اگر ذهنیات هم، از انواعِ گوناگونِ مستقیم یاغیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه خشونت رانی و حرکت در جهت خشونت رانی نبود، آنگاه ذهنیات هم، موجود نبودند.-**

**---------------**

**نتیجه فصل پنجم**

**حرکت و جهت در راه خشونت رانی و برتری، دلیل و سرچشمه ای برای تسلیم نشدن ها، به موجود نبودن ها و موجود نشدن های امور و اعمال و موضوعاتِ گوناگون، مثلاً در تسلیم نشدن ها، به موجود نشدن ها و موجود نبودن های، ذهنیات و گزاره ها است.**

**جهت و حرکت به سوی انواعِ گوناگون و متفاوتِ خشونت رانی ها و برتری ها، دلیل و سرچشمه ای، برای مبارزه با ضعف ها و حقارت ها، مثلاً مبارزه با ضعف ها و حقارت های، موجود نشدن ها و موجود نبودن های ذهنیات و 《گزاره ها در گزاره ها》 است.**

**حرکت و جهت در راه خشونت رانی ها و برتری ها، دلیل ها و سرچشمه هایی، برای نابود کردن ها و تحقیر کردن های، خشونت ران و برتر نبودن ها، مثلاً در مورد نابود کردن های تولید نکردن ها و نساختن های گزاره ها در گزاره ها و ذهنیات است، برای همین است که اغلب و به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم و یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، تولید کردن ها و ساختن های گوناگون، انواعی از برتری ها و خشونت رانی های برتر و قوی تر می باشد.-**

**-------------**

**---------------**

**فصل ششم**

**گاهی بدبینی، باعث و سرچشمه ی موجود شدنِ ذهنیات و گزاره ها است**

**----------**

**مقدمه فصل ششم**

**انواع بدبینی های گوناگون هم دلیل و سرچشمه ای برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های انواعِ گوناگونِ ذهنیات و گزاره ها، در ذهن و در 《گزاره ها در گزاره ها 》است، و در این فصل به این موضوع و چرایی ها و چگونگی هایی در این رابطه پرداخته شد.**

**انواع بدبینی ها، بدبین ها به پیروز شدن های موجودات یا موجودی که به آن بدبین هستیم می باشد، آن گاه با این بدبینی، در پی موجود کردن های انجام دادن های اعمال و امور و موضوعات و موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها می رویم، تا با این موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، امور و موضوعات و اعمال و همین طور ذهنیات و گزاره ها، در برابر موجودات و امور و موضوعاتی که نسبت به آن بدبین هستیم، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و کم و ناخودآگاهانه پیروز شدیم، و از طرفی این گفته، درباره ی موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها هم صادق و عملی و اجرا شدنی و اجرا کردنی است.**

**بدبینی، بدبینی به شکست خوردن در برابر موجود نبودنِ خود و ذهن و گزاره ها و امور و موضوعات و اعمالِ گوناگون است، آن گاه با این انواعِ گوناگونِ بدبینی و بدبینی ها، در پی و در جهتِ موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، امور و اعمال، و همین طور ذهنیات و گزاره ها می رویم، تا ضعف و ضعف های موجود نبودن ها و موجود نکردن ها و موجود نبودن های گوناگون برطرف شود، و آن گاه مثلاً همین طور است، که ذهنیات و گزاره های گوناگون، موجود می شوند و موجود هستند. -**

**--------------**

**----------**

**شروع فصل ششم**

**اما ممکن است در خیلی موارد، بدبینی سرچشمه و باعثِ موجود بودن و موجود شدنِ افکار و احساسات و عواطف و خواست ها و آگاهی ها و مفاهیم و باورها و اعتقادات و ذهنیاتِ دیگر باشد.**

**اما بدبینی را هم باز، بدبینی و بدبینی های دیگر موجود می کند، و در موجود بودن های مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، در موجود بودن و موجود شدن و موجود بودن ها و موجود شدن ها، تقویت و موجود می کند.**

**حتی ممکن است گاهی و به انواعی، بدبینی، به بدبینی هم، بدبین باشد.**

 **وقتی برخی افراد می گویند: بدبین و بدبین بودن درست نیست، باز هم چون این افراد، از قبل به بدبینی، بدبین بودند، یا به درست بودنِ بدبینی، بدبین بودند، آن گاه این گونه افراد می گویند یا این نظر را دارند، که بدبینی نادرست است.**

**گاهی موضوعِ بدبینی ما به بدبینی ها، مانند تسلسل ادامه می یابد.**

**گاهی دلیل این که، برخی افراد می گویند که: بدبینی ها نادرست است، این می باشد که، در اصل این افراد از قبل، به بدبینی ها، بدبینی و بدبینی هایی داشتند و دارند، و بعد می گویند: بدبینی ها نادرست، و یا گاهی غیرمعقول است.**

**مثلاً اگر بدبینی نباشد، اغلب دیگر افراد، در پی انجام اعمال و ادامه دادن به زندگی خودشان نمی روند و کشیده نمی شوند، زیرا مثلاً، بدبینی به کشتنِ خود، و به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و کم و ناخودآگاهانه، بدبینی به مرگ و مردن، باعث می شود، که فرد، در پی مردن و کشتن خودش نرود.**

**بدبینی به نادرست بودنِ این که توسط دیگران کشته شویم، باعث می شود، به مردن و کشتنِ خود هم، بدبین شویم و در پی مرگ نرویم، هر چند ممکن است این موضوع، به طورِ مستقیم و آشکار و آگاهانه، در فرد موجود نباشد، یا فرد، به طورِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، این موضوع، را بدون آن که آگاهانه بداند، در وی موجود است و وجود دارد، و عملی و اجرا شدنی است.**

**بدبینی به بی عملی، یا بدبینی به عمل نکردن ها، باعث و محرکی، برای انجام دادنِ اعمال است، وگرنه در این مورد هم، اعمال موجود نبود و موجود نمی شد و فرد و افراد، در پی انجام دادن های اعمال نمی رفتند.**

**گاهی بدبینی به دیگران، که به طورِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، در فرد موجود است و وجود دارد، باعث می شود، فرد در پی انجام دادن های اعمال برود، یا در پی انجام دادنِ اعمال کشیده شود، تا از قافله ی افراد و فرد دیگر عقب نماند، و با انجام برخی از اعمال، از افراد دیگر، برتر شود، و دیگران را در برتری و انجام دادن های اعمال و بدبینی ها، شکست دهد و بر دیگران پیروز شود.**

**گاهی بدبینی به دیگران، و بدبینی به اعمالی که دیگران انجام می دهد، باعث و سرچشمه ای برای این است، که برخی افراد، در پی انجام دادن های اعمالِ زیادتر از دیگران بروند، و به این جهت کشیده شوند، هر چند ممکن است، گاهی برخی افراد، با فریب دادن های خودشان و ندیدن های عمیق تر و دورتر، این بدبینی ها و این موضوعات، را به طورِ ساختگی انکار کنند، و در ظاهر و به خیالِ خودشان، در پی مهار بودن و امنیتِ موقت و فریبنده بروند و کشیده شوند.**

**اما می توان مواردِ گوناگونِ دیگری هم آورد، که اعمال و زندگی افراد، از سرچشمه ی بدبینی و بدبینی ها می باشد، اما باز هم از طرف دیگر، این موضوع و این سرچشمه و محرکِ بدبینی و بدبینی ها، در ذهن و ذهنیات و گزاره ها و سرچشمه ی موجود شدنِ گزاره ها و ذهنیاتِ گوناگون بودن هم، رخ می دهد و موجود است و وجود دارد.**

**بدبینی عاملِ موجود شدن هایِ برخی از افکار و احساسات و خواست ها و آگاهی ها و عواطف و گزاره ها و ذهنیاتی دیگر هم می باشد، آن گاه چون این عامل و امر و این ذهنیات و گزاره ها موجود است و وجود دارد، بعد فرد و یا 《گزاره ها در گزاره ها》 و یا ذهن، در پی عملی کردنِ گزاره ها و ذهنیات، که براساسِ بدبینی و بدبینی ها بنا شده است، در عمل و عمل ها و زندگی می رود و کشیده می شود.**

**این موضوع که، گاهی به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، بدبینی باعث و محرکِ انجام دادن های اعمال و زندگی کردن ها و نوعِ اعمال و نوعِ زندگی کردن ها می باشد، نشانی از این است، که در اصل از قبل، این بدبینی و بدبینی ها، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، در ذهن و ذهنیات موجود بود و وجود داشت، و همین طور از قبل این بدبینی ها، باعثِ و محرکِ موجود شدنِ برخی ذهنیات و گزاره ها شد، آن گاه بعد فرد و افراد، به انواع گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، در پی عملی کردن و زندگی کردن، طبق گزاره ها و ذهنیاتِ خودشان رفتند و می روند و کشیده می شوند.**

**شاید گاهی اگر، ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، و بعد گزاره ها و ذهنیات نباشد، انجام دادن های اعمال و زندگی کردن ها، موجود نیست و رخ نمی دهد.**

**حتی شاید گاهی از نظرِ ماتریالیسم ها که می گویند: فقط ماده و جسم و مغز وجود دارد و ذهنِ غیرمادی و عالم ذهنِ غیرِ مادی وجود ندارد، و یا مثلاً این نظر که ذهنیات و افکار از فعالیت های شیمیایی مغز موجود است یا همان فعالیت های شیمیایی مغز هستند، هم اگر فعالیت های شیمیایی مغز نبود، برخی دریافت ها، که همان فعالیت های شیمیایی مغز هستند، موجود نبود، اما باز هم در اینجا ممکن است، این فعالیت های شیمیایی مغز و خاصیتِ ماده و جسم، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، از سرچشمه هایِ مخفی و پنهانیِ بدبینی ها و اعمالِ بدبینانه باشد و موجود شود.**

**ممکن است، برخی ماتریالیسم ها بگویند: ذهنیات و افکار و غیره، همان فعالیت های شیمیایی مغز است و ذهن و ذهنیاتِ غیرمادی وجود ندارد.**

**اما ممکن است در اینجا بتوان گفت: بدبینی هم نوعی فعالیتِ شیمیایی مغز است.**

**ممکن است، فعالیت شیمیایی مغزِ بدبینی، سرچشمه ای برای برخی دیگر از فعالیت های شیمیایی مغز باشد.**

**اما ممکن است گفته شود: چرا خوش بینی باعث و سرچشمه ی موجود شدنِ ذهنیات و اعمال و زندگی نباشد و چرا بدبینی، باعث و سرچشمه ی موجود شدنِ ذهنیات و اعمال و زندگی باشد؟**

**اما می توان گفت: در اصل ممکن است، خوش بینی هایی، که افراد می گویند دارند، در اصل همان بدبینی ها به بدبینی ها باشد، و بعد چون این گونه افراد، ضعیف هستند، و در پی امنیت ها و مهار بودن ها و تابع بودن ها هستند، برای این که در ظاهر و با فریب دادن های خودشان و دیگران در پی فراموشیِ ضعف های خودشان باشند، آنگاه این گونه افراد، خیال می کنند یا می گویند، که خوش بینی موجود است و خوش بین هستند، و زندگی و اعمال و گزاره ها و ذهنیاتِ آنها براساسِ خوش بینی است، اما این در حالی است، که اغلب این افراد، این موضوع را نمی دانند، و خیال می کنند در آن ها و ذهنیات و گزاره ها و اعمال و زندگی آن ها، خوش بینی و خوش بینی ها وجود دارد و موجود است و بدبینی و بدبینی ها موجود نیست.**

**گاهی افرادی که خیال می کنند خوش بین هستند، در اصل به خوش بین نبودن، بدبین هستند و بعد خیال می کنند، خوش بین هستند و بدبین نیستند.**

**گاهی قبولِ آشکار، و قبولِ این که بدبین هستیم، و دارای بدبینی هایی هستیم، و طبق بدبینی زندگی و گزاره ها و ذهنیات داریم و زندگی می کنیم، سخت و ناامن و ناامن کننده است، برای همین گاهی، در پی فریب دادنِ خود و دیگران، درباره ی ساختن های این موضوع می رویم، که بدبین نیستیم و خوش بین هستیم، تا بعد در مهار بودن ها و تابع بودن ها، امنیت و آسودگیِ موقت یابیم، اما در اصل و در حقیقت، ناامن تر شویم.**

**بدبینی، حرکتی برای، ضدیت با موجود نبودن های افکار و احساسات و عواطف و خواست ها و تصمیم ها و ادراکات و آگاهی ها و سایر ذهنیات و گزاره ها است، زیرا بدبینی، بدبین تر از آن است که به موجود نبودن ها و موجود نکردن های ذهنیات اکتفا کند، چون اغلب در صورتی که، ذهنیات موجود نباشند، بدبینی هم موجود نیست، اما در اصل و به انواعِ گوناگون، بدبینی این را نمی خواهد، و بدبینی این را نمی خواهد، که موجود نباشد و وجود نداشته باشد، بنابراین چون بدبینی موجود بودن و وجود داشتنِ خودش، در فرد و ذهنیات را می خواهد، آن گاه این بدبینی، موجود بودنِ افکار و احساسات و عواطف و خواست ها و آگاهی ها و سایر ذهنیات و گزاره ها، را هم می خواهند، و می خواهد که موجود باشند.**

**در اصل اغلب، و به انواع گوناگونِ، بدبینی این را نمی خواهد، که موجود نباشد و وجود نداشته باشد، بنابراین چون بدبینی موجود بودن و وجود داشتنِ خودش، در خود و ذهنیات را می خواهد، آن گاه این بدبینی، موجود بودنِ افکار و احساسات و عواطف و خواست ها و آگاهی ها و سایر ذهنیات را هم می خواهند، و می خواهد که موجوود باشند.**

**در اصل اغلب، و به انواع گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، بدبینی، ذهنیتی است، که با ذهنیات دیگر در موجود بودن است، زیرا در اصل اغلب و در خیلی از موارد، بدبینی گزاره ها و ذهنیاتِ گوناگون، را موجود می کند، چون اگر بدبینی نباشد، بدبینی به موجود نبودن هایِ گزاره ها و ذهنیات هم، موجود نیست، که آن گاه بعد، گزاره ها و ذهنیاتِ گوناگون موجود باشند، زیرا اغلب و به انواعِ گوناگون، بدبینی به موجود نبودن های افکار و احساسات و عواطف و خواست ها و آگاهی ها و سایر ذهنیات و گزاره ها، محرک و عاملی برای موجود بودن ها و موجود کردن های، خیلی از مواردِ گزاره ها و ذهنیاتِ گوناگون است، و اگر بدبینی نباشد، خیلی از مواردِ گزاره ها و ذهنیات موجود نیست.**

**در اصل اغلب ممکن است، در خیلی از موارد، فرد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》 خیال کند و این نظر را داشته باشد، که بدبین نیست، و بدبینی در وی موجود نیست، اما با این حال در اصل، این فرد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، بدبینی هایی دارد، اما نمی داند یا نمی خواهد بداند یا نمی تواند بداند، که این موضوعات و موارد و دریافت ها، بدبینی و انواعی از بدبینی است، آن گاه این فرد و یا ذهن، در پی این می رود و کشیده می شود، که انکار کند، که بدبین است، و انکار کند که دارای برخی مواردِ بدبینی است، چون این فرد و یا 《گزاره ها در گزاره ها》 و یا ذهن، از مهار نبودن ها و در امنیت نبودن ها و تابع نبودن ها، می ترسد و گریزان است، آن گاه این فرد و یا 《گزاره ها در گزاره ها》 و یا ذهن، با فریب دادن هایِ خود، جلو دریافتنِ درست و حقیقی این موضوع، که بدبین است، و دارای مواردی از بدبینی است، را می گیرد، و یا آن را در ظاهر می پوشاند، تا نبیند و نداند که نمی بیند.**

**ممکن است گفته شود: اگر بدبینی عامل و باعث و یا با موجود بودن های ذهنیاتِ گوناگون بود، پس چرا فرد و ذهن، این موضوع را به طورِ آشکار در نمی یابد و نمی فهمد.**

**اما می توان گفت: در اصل اغلب، افراد و ذهن، برای این که خودشان را به طورِ ظاهری، در امنیت بیابند و تصور و برداشت کنند، در پی این هستند که، نفهمند و ندانند و در نیابند که در آن ها و در ذهن، بدبینی و بدبینی هایی موجود است، زیرا از مورد قبول افراد دیگر نبودن و همین طور، از قبول نداشتن های افراد دیگر، و همین طور از قبول نداشتن هایِ نوعِ امور و زندگی ها و اعمالِ افراد دیگر، فراری هستند و می ترسند، چون از انواعی از خشونت رانی های برتر و درست و قوی تر، می ترسند و گریزان هستند، زیرا این انواع از خشونت رانی ها، را در تضاد با منافع و شهرت، و در تضاد با کارها و شغل ها و اموری، که در زندگی روزمره دارند می یابند، و چون اغلب، این گونه افراد برده و تابع و فرمانبر و مهار شده ی انجام دادن های کارها و شغل ها، برای دیگران و بعد موردِ قبولِ دیگران بودن ها، در این بردگی ها و فرمانبری ها و مهار بودن ها و تابع بودن ها هستند، آن گاه به انواعِ گوناگون، در پی قبول نکردن، و در پی انکارِ اینکه، در اینان و در ذهن و در 《گزاره ها در گزاره ها》، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، انواعِ گوناگونی، از بدبینی ها موجود است می روند، و به سوی این ضعف و تحقیر کردن ها و قبول نداشتن های خود، در خود و برای خود و توسط خود، کشیده می شوند.**

**اما در اصل و در خیلی از موارد، در بین افراد، اغلب فریب دادن های خود، بر فریب ندادن های خود، و قبولِ واقعیت، پیروز می شود، زیرا در این افراد، ضعف ها و حقارت ها و مهار بودن های گوناگونی، موجود است، که همدیگر را تقویت می کنند.**

**اما در اصل، در خیلی از موارد، در بین افراد و مردم، ضعف ها و حقارت ها و مهار بودن ها و تابع بودن ها و فرمانبر بودن ها از دیگران، و از ضعف ها و حقارت ها، بر برتری ها و قدرتمندی ها و مهار نبودن ها و تابع نبودن ها و فرمانبر نبودن ها، پیروز می شود، زیرا این افراد، در اصل دارای ضعف ها و حقارت ها و تابع بودن ها و مهار بودن ها و برده بودن های زیادتری هستند، و این زیادتر بودن هایِ ضعف ها و حقارت ها و تابع بودن ها و مهار بودن ها و فرمانبر بودن ها، عاملی برای پیروزی و تابع کردن های این فرد و امور و زندگی وی، در ضعف ها و حقارت ها و تابع بودن ها و مهار بودن ها و برده بودن ها می باشد.**

**در این جا فعلاً، زیاد بودن ها، عاملِ پیروزی است، نه قوی و برتر و خشن بودن ها. –**

**---------------**

**-اما بدبینی نسبت به خود و دیگران هم، با موجود بودن و موجود شدنِ ذهنیات می باشد، زیرا مثلاً بدبینی، با حرکت کردن ها و جهت گرفتن ها، برعلیه و ضدِّ موضوع و چیزی، که مورد بدبینی و بدبینی ها قرار گرفت همراه است، آن گاه چون این حرکت و جهت و خواست، برای انجامِ اعمال و امور و موجود بودن های اعمال و امور، و یا از طرفی، این حرکت و جهت و خواست، برای موجود کردن، یا موجود بودنِ ذهنیات و تفکرات و احساسات و غیره، برعلیه و ضدِّ موضوعی، که مورد بدبینی و بدبینی ها قرار گرفت، در ذهن و ذهنیات و فرد موجود است، آن گاه ذهن در پی این می رود، و یا به این جهت و حرکت و خواست کشیده می شود، که ذهنیاتی را موجود، و یا تولید کند، تا با این ذهنیات و یا اعمال و امور، در پی ضدیت، برعلیه موضوع و امر و عمل و ذهنیاتی، که مورد بدبینی قرار گرفت، برود و کشیده شود.**

**البته ممکن است، گاهی این بدبینی ها و بدبینی و موجود شدنِ ذهنیات و اعمال و امور، به طورِ مستقیم و آشکار و زیاد و آگاهانه نباشد، و به صورتِ غیرمستقیم و پنهان و کم و ناخودآگاهانه، در فرد و ذهن و ذهنیات و اعمال و امور وی موجود باشد.**

**گاهی ممکن است، در فرد و در ذهن و در ذهنیات و در اعمال و امور، به انواعِ گوناگون، بدبینی و بدبینی ها موجود باشد، اما فرد و ذهن، این موضوع را نفهمد و نداند و پی نبرد.**

**اما ممکن است گاهی و در برخی از موارد و امور و موضوعات و ذهنیات و اعمال، به طورِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، بدبینی و بدبینی ها، انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، از خشونت رانی و خشونت رانی ها باشد.**

**گاهی هم بدبینی، باعث انجام ندادن و موجود نکردن های ذهنیات می شود، اما در این جا، در اصل و در واقع، بدبینی و بدبینی ها، موجود کننده ، و یا در جهت و حرکت، برای موجود کردن بودن های، اعمال و ذهنیات و امور و موضوعاتی، برای عمل نکردن ها و موجود بودن های اعمال و امور و ذهنیات و گزاره ها برایِ موجود نبودن های، برخی ذهنیات، و موجود بودن های امور و اعمال و ذهنیات و گزاره ها برایِ موجود نبودن های برخی امور باشد، بنابراین باز هم در اینجا، به انواعی گوناگون و متفاوت، بدبینی و بدبینی ها، موجود کننده ی ذهنیات و اعمال و امور و موضوعات و حرکت ها و جهت ها است و بود.**

**حتی ممکن است اگر به انواعی گوناگون و متفاوت و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه و کم، بدبینی و بدبینی ها نبود، و در ذهن و ذهنیات و امور و اعمال و فرد، موجود نبود، آن گاه فرد و ذهن، دلیل و جهت و حرکت و سرچشمه ای، برای زنده بودن و ادامه ی زندگی و ادامه ی زنده بودن نمی یافت، بعد فرد و ذهن، موجود نبود و ذهنیات و اعمال هم موجود نبودند، و همین طور اگر، به انواعِ گوناگون، بدبینی و بدبینی ها نبود، ذهنیات و اعمالی هم، برای این که، فرد و ذهن، موجود و زنده باشد و به زنده بودن و موجود بودن ادامه دهد هم، موجود نبود، زیرا مثلاً اگر جهت و حرکت، برای انجام اعمال و جهت و حرکت برای موجود کردن و موجود بودن و موجود شدنِ ذهنیات نبود، دیگر عمل و اعمال و ذهنیاتی، برای زنده بودن و ادامه دادنِ زنده بودن، و ادامه دادنِ موجود بودنِ ذهن هم، موجود نبود و موجود نمی شد.**

**در اصل و به انواعی گوناگون، زنده بودنِ فرد، و زنده بودنِ ذهن، و ادامه دادنِ این زنده بودن ها، به انجام اعمال، و به موجود شدن و موجود کردن های ذهنیات و افکار است، زیرا اگر، به انواعِ گوناگون، ذهنیات و انجامِ اعمال و امور نباشد، دیگر زنده بودن و زنده ماندن و علائم و نشانه هایی از زنده بودن و زنده ماندن هم در فرد و ذهن، موجود نیست.**

**اما ممکن است گاهی، انجامِ اعمال، به صورتِ انجام دادن های اعمال، برای انجام ندادن های اعمال باشد، و یا گاهی، موجودیتِ جهت و حرکت، برای موجود نبودن، و موجود نبودن هایِ جهت و حرکت، باشد.**

**ممکن است گفته شود: گاهی برخی افرادی، که خودکشی می کنند، خودکشی را برای انجام ندادنِ اعمال، و موجود نبودن های برخی از ذهنیات، و موجود نبود ن های ذهنیاتی، مانندِ رنجور بودن و رنج کشیدن ها و غیره انجام می دهند.**

**اما می توان گفت: باز هم در اینجا، عمل خودکشی، و موجود بودن های برخی ذهنیات، برای خودکشی کردن، و یا برخی جهت و حرکت داشتن ها، برای موجودیتِ انجام عملِ خودکشی، و موجود بودنِ برخی ذهنیات و افکار و احساسات و رنج ها، برای انجامِ عملِ خودکشی، در این فرد، و در ذهن، موجود بود و صورت گرفت و موجود شد.**

**ممکن است گفته شود: فردی که خودکشی می کند، دیگر عمرِ وی ادامه ندارد که اعمال و امور و ذهنیات و گزاره هایی را در این ادامه ی عمر داشته باشد، پس با خودکشی موجودیتِ امور و اعمال و ذهنیات و گزاره های کم می شود و یا به عبارتی اینها در فرد و یا در ذهن و یا گزاره ها در گزاره ها کم می شود.**

**اما می توان گفت: ممکن است مثلاً، انجامِ برخی اعمال و یا موجود بودنِ برخی ذهنیات، آن قدر از نظر و از لحاظِ انواعی از کیفیت و قدرتمندی و برتری و خشونت رانی، قوی و برتر و خشن باشد، که از موجودیتِ تمام انجامِ اعمال، و از موجودیت کلِ ذهنیاتِ یک فرد، در کلِ زندگیِ وی، قوی تر و برتر و خشن تر و بدبینانه تر و انجام دادنی تر، و موجود بودنی تر باشد، که ممکن است، مثلاً خودکشی کردن هم، جزو این چگونگی ها و قدرتمندی ها و برتری ها و خشونت رانی های برتر و قوی تر و خشن تر، از لحاظ چگونگی و کیفیت باشد.**

**گاهی خودکشی، به دلیلِ برخی بدبینی ها و خشونت رانی هایِ قدرتمند و برتر و خشن تر، که گاهی این خشونت رانی ها و برتری ها و قدرتمندی ها، به طورِ مستقیم و آشکار و آگاهانه نیست، ولی به طور غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه موجود است و موجود می شود می باشد.**

**اما اگر برگردیم به موضوع بدبینی، می توان گفت: بدبینی و بدبینی ها نسبت به خود و دیگران و نسبت به امور و موضوعات و اعمال و چیزها و ذهنیاتِ خود و دیگران، راهی برای یافتنِ راه و راه هایِ جدید و زیادتر و قوی تر، برای موجود کردن ها و موجود بودن هایِ امور و اعمال و موضوعات و چیزها و ذهنیات، برای موجود بودن ها و موجود کردن های این بدبینی ها و اعمال و امور و موضوعات و چیزها و ذهنیاتِ آن هم می باشد.**

**البته فقط بدبینی نسبت به خود و دیگران نداریم، بلکه در اصل دارای بدبینی و بدبینی ها، نسبت به امور و اعمال و موضوعات و چیزها و رفتارها و ذهنیاتِ خود و دیگران هم هستیم. –**

**----------**

**--------------------**

**نتیجه فصل ششم**

**-پس بدبینی به چیزهای گوناگون هم، دلیل و سرچشمه ای، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**در اصل بدبینی ها، به خودشان هم، در موجود نبودن ها بدبین هستند، برای همین، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم، در پی موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های امور و موضوعات و اعمال، و زنده ماندن ها و ادامه دادن های زندگی، و همین طور در جهت و سرچشمه و دلیل هایی، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها هستند.**

**بدبین ها، از جمله سرچشمه ها و دلیل هایی، برای در پی تلاش کردن ها رفتن، مثلاً در پی تلاش رفتن ها، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها، و بدبینی ها سرچشمه ها و دلایلی برای در پی تلاش رفتن ها برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های گوناگونِ خودشان، و همین طور امور و اعمال و ذهنیات و گزاره های دیگر هستند.**

**در اصل به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم، بدبین ها به موجود نکردن ها و موجود نبودن ها و موجود نشدن ها بدبین هستند، برای همین بدبینی ها به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم، در پی تلاش، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، امور و اعمال و ذهنیات و گزاره ها و غیره هستند و به این جهتِ 《گزاره ها در گزاره ها》 و ذهن و فرد کشیده می شود و می رود. -**

**------------**

**---------------**

**------------**

**فصل هفتم**

**سرچشمه ی موجود بودنِ ذهنیات و گزاره ها از《 برای من بودن ها》**

**-----------**

**مقدمه فصل هفتم**

**در این فصل بررسی این که: از جمله سرچشمه ها و دلیل های، موجود شدن ها و موجود بودن هایِ گزاره ها و ذهنیات، همان «برای من بودن ها» است موردنظر است.**

**نسبت دادن های چیزها و موضوعات و امور و اعمال و ذهنیات و گزاره ها به «برای من بودن ها یا برای من نبودن ها»، سرچشمه و دلیلی برای موجود شدن ها و موجود بودن ها و موجود کردن های، مهم بودن های آن امور و موضوعات و اعمال و ذهنیات و گزاره ها است.**

**اگر موضوع یا امر یا اعمال یا ذهنیات یا گزاره هایی مهم باشند، آن گاه فرد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، به انواعِ گوناگون، در جهت و حرکت، برای موجود کردن ها و موجود بودن های آن امور و موضوعات و اعمال و ذهنیات و گزاره ها می رود و کشیده می شود، که در اینجا ممکن است این مهم بودن ها، با برای من بودن ها یا برای من نبودن هایِ برخی یا همه ی امور و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها همراه باشد.**

**برای من بودن های برخی یا همه ی امور و موضوعات و اعمال و ذهنیات و گزاره ها، سرچشمه و دلیلی برای تصاحب کردن ها یاتصاحب نکردن های برخی یا همه ی موضوعات و امور و اعمال و ذهنیات و گزاره ها می باشد، و چون اغلب و به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، تصاحب کردن ها و مالک شدن ها یا مالک نبودن ها، برای فرد و 《گزاره ها در گزاره ها》 و ذهن، خواستنی و مهم و قدرتمندانه و برتر است، آنگاه اغلب و در خیلی از امور و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها، فرد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، در پی تصاحب کردن ها و مالک شدن های موجود کردن ها و تصاحب کردن هایِ ساختن ها و تصاحب کردن ها و برای من بودن هایِ موجود بودن ها و موجود کردن هایِ چیزها و ذهنیات و گزاره ها می باشد، آنگاه با این سرچشمه و دلیلِ 《برای من بودن ها》، گزاره ها و ذهنیات هم موجود می شود و موجود است.-**

**--------------**

**------------**

**شروع فصل هفتم**

**اما وقتی ذهنیات، توسطِ ذهن و نفس، و معنی گرفتن ها و مفهوم گرفتن ها و آگاهی گرفتن ها و درک کردن ها و سنجیده شدن ها و مورد بررسی قرار گرفتن ها و مورد تفکر قرار گرفتن ها و غیره، مورد بررسی و دریافتن ها قرار گرفته می شود، که ذهن، این ذهنیات و ادراکاتِ حس و تجربیات و دریافت ها و دانستن ها و رفتارهای خارج از ذهن، و امور و چیزها و موضوعاتی که خارج از ذهن در نظر گرفته می شود، و اموری که ذهنی در نظر گرفته می شود، را 《به خودش و برای خودش》، نسبت دهد، و بعد معانی و مفاهیم و دانستن ها و دریافت ها و تفکرات و تجربیات و ذهنیاتِ دیگر را هم، ذهن و یا فرد 《به خودش و برای خودش》، نسبت می دهد، و بعد ذهن یا فرد، می تواند، معنی گیری ها و مفهوم گیری ها و دانستن ها و دریافت ها و ادراکات و تفکرات و تجربیات و برداشت ها و ذهنیات دیگر، را دریابد و دارا باشد.**

**پس طبق آنچه گفته شد، چون نسبت دادن به خود، و این دریافتِ فرد و ذهن، که دریافتِ چیزها و موضوعات و امور و رفتارهای گوناگون، که موجود است و وجود دارد، برای من است و در نسبت با من و ذهن من است، موجود است، آنگاه ذهنیات ودریافت ها و دریافتن ها و معنی گیری ها و مفهوم گیری ها و دانستن ها و غیره، در فرد و در ذهن، شکل گرفته می شود یا شکل گرفته است و موجود است.**

**پس حتی لازم است، که ذهن، امور و موضوعاتی، که خارج از ذهن، در چیزها و امور و موضوعاتِ خارج از ذهن و خارج از فرد موجود است، و همین طور، ذهن، چیزها و امور و موضوعاتِ ذهنیاتی، که در خودش دارد و ذهنی است، را به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و دانسته یا ندانسته و کم یا زیاد، به خودش و برای خودش بودن و برای خودش بودن ها، نسبت دهد و برداشت کند، تا آن گاه امکانِ موجود بودن (شکل گرفتن و موجود شدنِ ذهنیات و دریافت های ذهنی، در ذهن یا در فرد، موجود باشد و یا رخ دهد، زیرا اگر ذهن، نسبتِ این که امور و موضوعات و چیزها، را به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرِمستقیم، به《برای من بودن ها》در نظر نگیرد و نسبت ندهد، آن گاه ذهن، دلیل وخواست و هدف و حرکت و جهتی، در خودش نمی یافت، که امور و موضوعات و چیزها و غیره، را دریابد، یا در این حرکت و جهت و خواست باشد که، دریابد و ذهنیاتِ خودش را شکل دهد و یا موجود سازد و یا موجودشود و یا موجود باشد.**

**مثلاً اغلب افراد، اگر موضوع یا امر یا چیز یا اعمال و یا دانستن ها و دریافت هایی، برای آن ها، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، سود و شهرت نداشته باشد و یا تأثیر و تفاوتی نسبت به آنها نداشته باشد، آن گاه به انواعِ گوناگون، در پی آن موضوعات و امور و چیزها و دانستن ها و دریافتن ها نمی روند و کشیده نمی شوند، و چندان در این جهت و حرکت قرار نمی گیرند.**

**ممکن است گفته شود: اما گاهی برخی افراد، در پی موضوعات و امور و اعمالی می روند، که مورد شهرت آنها نیست و تفاوت و تأثیری به حال آن ها ندارد.**

**اما می توان گفت: این ظاهر قضیه و دید چند گام جلوتر است، زیرا ممکن است، اینگونه موضوعات و امور و اعمال و دانستن ها و دریافت ها، به طور غیرمستقیم و پنهان و کم و ناخودآگاهانه، برای اینگونه افراد، سود و شهرت و تأثیرگذاری و تفاوت داشتن، را دربر داشت، آن گاه بعد اینگونه افراد، در پی این موضوعات و امور و اعمال و رفتارها و دانستن ها و دریافت ها، رفتند و کشیده شدند.**

**مثلاً ممکن است گاهی برخی افراد، به طورِ ناخودآگاهانه و بدون آنکه بدانند، حساب کنند، که شاید به احتمال ولو اندک و کم، اگر در پی برخی امور و موضوعات و چیزها و دانستن ها و دریافت ها و اعمال روند، شاید در حال یا آینده برای آن ها، انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان و کم، سود بردن ها و شهرت یافتن ها و تأثیرگذاری ها و تأثیر داشتن ها و تفاوت داشتن ها، را داشته باشد، اما شاید این افراد ، الان این موضوع را ندانند و یا به آن پی نبرند، یا الان به طورِ آشکار به این موضوع پی نبرند و درنیابند، آن گاه باز هم این افراد، در پی اینگونه امور و موضوعات و چیزها و اعمال و دانستن ها و دریافتن ها می روند.**

**پس باز هم طبق آنچه در مورد سود بردن ها و شهرت یافتن ها و تأثیر داشتن ها و تفاوت داشتن ها، گفته شد، باز هم، چون فرد امور و موضوعات و چیزها و اعمال و رفتارها و دانستن ها و دریافت ها و غیره را به خودش نسبت داد، و برای خودش در نظر گرفت، و برای خودش دانست، و برای خودش به حساب آورد، (مثلاً سود بردن ها و شهرت یافتن ها و تأثیر داشتن ها و تفاوت داشتن ها، را هم به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و کم و ناخودآگاهانه، در خودش، و در نسبت با خودش دانست، و برای خودش به حساب آورد، آن گاه بعد این فرد، در پی اعمال و امور و موضوعات و دانستن ها و دریافت ها رفت و می رود.**

**پس طبق آنچه گفته شد، چون، 《برای من بودن》، و 《در نسبت با من بودن》، در فرد، و همین طور در ذهن و ذهنیات موجود است و وجود دارد، آن گاه ذهنیات و ذهن هم، موجود است، و یا فرد و اعمال و امور و موضوعات و دریافتن ها و دانستن ها و غیره ی وی، موجود است و وجود دارد.**

**اما حتی اگر، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و کم و ناخودآگاهانه، برای من بودن ها، و در نسبت با من بودن ها، در فرد، و در ذهن و در ذهنیات، موجود نبود، آن گاه حتی فرد، در پیِ زندگی کردن و زنده بودن هم نبود، و همین طور ذهن و ذهنیات هم، در پیِ موجود بودن و موجود شدن و وجود داشتن ها نبودند، و ذهن و ذهنیات هم موجود نبود.**

**حتی موجود بودنِ 《من》 در فرد، و یا موجود بودنِ 《منِ》 ذهن و 《منِ》 فرد هم، به این دلیل است، که 《برای من بودنِ》 《من》، در فرد و در 《منِ》 فرد، و در 《منِ》 ذهنیِ فرد، موجود است، وگرنه، آن 《من》، که برایِ 《منِ》 فرد، و برایِ 《من》 نبود، موجود نبود، آنگاه شاید《منِ》 فرد، و یا دارای خاصیتِ 《منِ》 فرد بودن، و دارای خاصیتِ 《من》 بودن، موجود نبود.**

**در اینجا 《منِ》 فرد، را این طور هم می توان تعریف کرد: که مثلاً فرد می گوید: 《من》 این کار را کردم، و یا 《من》 دارای این دارایی ها هستم، و یا 《من》 می خواهم این کار را انجام دهم، یا 《من》 می خواهم این کار را انجام ندهم، و یا 《من》 دارای موجودیت هستم، و یا 《من》 دارای این تصورات و دریافت ها و فراموشی ها و فهمیدن ها و درک کردن ها و احساسات و عواطف و ذهنیات، هستم، یا، 《من》 نمی خواهم، که بخواهم، و یا 《من》 می خواهم، که نخواهم، و یا 《من》، این اعمال را انجام می دهم، و یا 《من》، این اعمال را انجام نمی دهم، و یا 《من》، برتر هستم، و یا 《من》، خشونت ران هستم، و یا 《من》 تفکر می کنم، و غیره.**

**اما در اینجا این کلمه ی 《من》، که در تمام این اعمال و امور و موضوعات موجود است، همان 《منِ》 فرد، یا آن 《من》، که در ذهن و یا نفس موجود می باشد، تعریف می شود.**

**حتی اگر موجود بودنِ خود و موجود بودنِ ذهن، را بررسی کنیم، می بینیم که غیر از ذهنیات و تفکرات و احساسات که موجود است، دریافتِ اینکه موجود 《هستم》، یا 《وجود دارم》، وجود دارد و موجود است، و یا 《من》 وجود دارم، موجود است.**

**اما حتی این 《منِ》 فرد هم برای 《منِ》 فرد و از نسبت با 《منِ》 فرد، و برای «من» در نظر گرفتن توسطِ 《منِ》 فرد و «من»، است، پس وقتی «من» برای «من» است، 《منِ》 فرد، برای 《منِ》 فرد و 《منِ》 فرد در نسبت با 《منِ》 فرد است، آن گاه چون فرد، امور و موضوعات و اعمال و دانستن ها و دریافت ها و فهمیدن ها و زندگی کردن ها و زندگی کردن و ذهنیاتِ دیگر، و ذهنیات، را برای خودش به حساب آورد، و در نسبت داشتن، برای خودش، به حساب آورد و در نظر گرفت، آنگاه فرد و ذهنیات و زنده بودن موجود است، و اعمال و امور و موضوعات و دریافت ها و دانستن ها و تفکرات و ذهنیاتِ دیگر هم، موجود است و وجود دارد.**

**جهت دادن های امور و موضوعات و چیزها و اعمالِ گوناگون به خود و به نسبت دادن به «برای من» بودن های امور و موضوعات و چیزها و اعمال و غیره، عامل و سرچشمه و شروعی، برای موجود بودنِ خود، و موجود بودنِ ذهن و «منِ فرد» و فرد است، آن گاه با موجود بودن و وجود داشتن ها این شروع و سرچشمه، ذهنیات و همین طور انجامِ اعمال و موجود بودن های امور و موضوعات و اعمالِ گوناگون، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، موجود است و موجود می شود و وجود دارد، زیرا اگر، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، این سرچشمه و شروع نبود، آنگاه فرد و ذهن، دلیل و انگیزه و عاملی، برای اینکه ذهنیات در وی موجود باشد و موجود شود نداشت، و نمی خواست یا نمی توانست، داشته باشد، و همین طور اگر این سرچشمه و شروع نبود، آن گاه سرچشمه و شروعی برای موجود بودنِ ذهنیات و انجام اعمال و امور و موضوعات و غیره هم، موجود نبود و موجود نمی شد، چون در صورتی که، نسبت دادن هایِ «برای من» بودن ها موجود نبود، آن گاه «من» و 《منِ》 فرد و موجود بودنِ «من» و موجود بودنِ 《منِ》 فرد و موجود بودنِ فرد، به این دلیل که، این «من» یا 《منِ》 فرد برای موجود بودنِ «من» یا برای موجود بودنِ 《منِ》 فرد و موجود بودنِ 《برایِ منِ》 《برایِ منِ》 در فرد، برای موجود بودنِ فرد و برای موجود بودنِ 《منِ》فرد، در فرد یا در ذهن یا در 《منِ》 فرد، موجود نبود و موجود نمی شد.**

**در اصل نسبت دادن چیزها و امور و موضوعات و اعمال و غیره، به 《برای من بودن》، همان موجود بودنِ «برای من» بودنِ «برای من» بودن و «برای «من» بودن هایِ «برای من» بودن ها، می باشد و موجود می شود و موجود است.**

**«من» و منِ آن «من»، که «برای من» یا «برای منِ فرد» و «برای فرد» نباشد، آن گاه موجود بودنی، و موجود بودنی از موجود بودنِ 《منِ》 خود و فرد، نیست و نمی باشد.**

**«برای من» بودن ها و نسبت دادن و ربط دادنِ چیزها و امور و موضوعات و اعمال و زندگی، به «برای من» بودن، عامل و دلیل و سرچشمه ای، برای اندیشیدن و فکر کردن ها و معنی گرفتن ها و ربط دادن ها و فهمیدن ها و دانستن ها و ذهنیاتِ دیگر است، زیرا اگر مثلاً، ذهن و یا فرد، این برداشت، را داشته باشد، که موضوع یا چیز یا عمل یا ذهنیاتی، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، برای وی، نیست، و به وی، ربط ندارد، آنگاه این فرد یا ذهن، دلیل و عامل و انگیزه و جهت و حرکت و خواستنی، برای اندیشیدن و معنی گرفتن و فهمیدن و انجامِ اعمال و غیره، در خودش و توسط خودش، نمی یابد، چون مثلاً خیلی وقت ها، در زندگی و اعمال و امورِ خودمان هم، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و کم، پیش می آید، که در پی اعمال و امور و موضوعات و فهمیدن ها و معنی گرفتن هایی، که ربطی به خودمان ندارد، و ربطی به موجود بودنِ خودمان ندارد، نمی رویم و کشیده نمی شویم، زیرا مثلاً، در این امور و اعمال و ذهنیات، چیز یا تأثیری که، به حال خودمان داشته باشد، نمی یابیم، تا بعد در پیِ آن ها و در پیِ موجود بودنِ آن ذهنیات و اعمال و امور باشیم.**

**مثلاً اغلب به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و کم و ناخودآگاهانه، فرد این برداشت و باور، را دارد که وقتی، من مُردم، دیگر حتی اگر، دنیا و موجودات هم، موجود نباشید و وجود نداشته باشند هم، کم یا زیاد، تأثیری به حالِ من ندارد، و حتی فرد، این برداشت و باور، را دارد: وقتی من مُردم و موجود نیستم، دیگر همه ی دنیا و موجودات هم، موجود نباشد، زیرا چون، به طورِ ولو غیرمستقیم و پنهان و کم، اگر «برای من» نبودن، و «برای من» نبودن ها، در فرد و در ذهنِ فرد، و در «منِ فرد» موجود نباشد، دیگر این فرد و این ذهن، دلیل و عامل و سرچشمه ای، برای موجود بودنِ انجام دادنِ اعمال و امور و موضوعات و ذهنیاتِ خودش نمی یابد و در نمی یابد، این جهت و حرکت، نمی رود و کشیده نمی شود.**

**حتی اگر گاهی، در ظاهر فردی بگوید: بعد از من و بعد از مرگِ من، دنیا و امور و موجودات، موجود باشند، این موضوع، به این دلیل است، که این فرد، به این تصور، و به این موضوع پی برد، که بعد از مرگ وی، تا مدتی، یاد و نامی از وی، در بین برخی افراد، می ماند و موجود است، آن گاه این فرد، چون این، در یاد بودن، را برای خودش، یا در نسبت با خودش، یافت و برداشت کرد، آنگاه ممکن است، گاهی این فرد، بگوید بعد از مرگ من، جهان و موجودات و امور و موضوعات و اعمال موجود باشند.**

**ممکن است گفته شود که: افرادی بودند و هستند، که با این که می دانند بعد از مرگ آن ها یاد و اثری از آن ها، در دنیا و در امور و اعمال، موجود نیست، ولی باز هم می گویند بعد از مرگ آن ها دنیا و امور و موضوعات موجود باشد.**

**اما می توان گفت: در اصل این گونه افراد، در خیال و در رویاهای خودشان، این خیال و رویا را دارند، که بعد از مرگ آن ها، برای مدتی کوتاه یا طولانی، یاد و نشان و اثری از آن ها و اعمال و امور آن ها، در بین افراد دیگر، یا در بین موجودات دیگر، یا در بینِ افراد یا اجسام یا گیاهان یا حیوانات، باقی می ماند و موجود است، آن گاه این گونه افراد، با این خیال کردن ها و رویاها، به طورِ ظاهری و وانمودی، می گویند که، بعد از مرگ آن ها، جهان و موجودات و افراد و امور و موضوعات و اعمال، موجود باشد و وجود داشته باشد.**

**حتی گاهی ممکن است، این خیالات و رویاهایی که گفته شد، به طورِ آگاهانه، و به طوری که فرد بداند، در وی و در ذهنِ وی موجود نباشد، و به طورِ ناخودآگاهانه و بدونِ آنکه فرد بداند، که این موضوع را می داند، در فرد و باورهای وی موجود باشد، ولی فرد این موضوع را نداند و نفهمد و پی نبرد.**

**ممکن است گفته شود: شاید گاهی فرد، در کارهایی شرکت کند، که ربطی به وی ندارد، و با اینکه، این کارها، برای وی نیستند، اما با این حال، در پیِ این کارها و انجام آن ها برود.**

**اما می توان گفت: در اصل این کارها، در ربط داشتن، در، ربط نداشتن، به این فرد موجود است، پس باز هم، چون این فرد، نوعی ربط دادن ها به 《 برای من》، و ربط دادنِ ربط نداشتنِ این کارها، به خودش، یافت و دریافت، آن گاه در پی انجامِ آن کارها، و یا موجود بودنِ آن ذهنیات، در ذهن خودش رفت.**

**همین طور ممکن است، این فرد، در این کارها و ذهنیات و امور، «برای من» بودن های «برای من» نبودن ها، را یافت و دریافت و برداشت کرد، و بعد در پی این کارها و امور و موجود بودنِ این کارها و امور و ذهنیات رفت، هر چند ممکن است، گاهی این موضوع، به طورِ آشکار و مستقیم و آگاهانه، فهمیده و دانسته نشود، ولی به طورِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، در فرد و در ذهن، موجود باشد.**

**گاهی در فرد و ذهن و «منِ فرد» «برای من» نبودن ها هم، به انواعی، «برای من» بودن هایِ 《برای من》نبودن ها می باشد، و در فرد و ذهن وی، این طور برداشت می شود.**

**ممکن است گاهی، در فرد و توسط فرد، اعمال و امور و موضوعات و ذهنیات و افکاری، موجود باشد، که در ظاهر، این طور به نظر برسد، که «برای فرد» و در ارتباط با این فرد نیست، اما از طرفی دیگر، در اصل، این امور و موضوعات و ذهنیات و اعمال و افکار و دانستن ها، برای این فرد و «برای منِ» فرد است، زیرا این امور و اعمال و ذهنیات و افکار و موضوعات و معنی گرفتن ها و فهمیدن ها و غیره، «برای من» بودن هایِ «برای من» نبودن ها، در فرد و در ذهنِ فرد، و در 《منِ》 فرد می باشد.-**

**----------------**

**نتیجه فصل هفتم**

**برای من بودن ها و برای من بودن های برایِ من نبودن ها، سرچشمه ها و دلایلی برای تصاحب ها و مالک شدن های گوناگون است، و اغلب هم فرد و افراد و ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، در پی تصاحب کردن ها و مالک شدن های گوناگون، در خیلی از امور و اعمال و موضوعات و همین طور ذهنیات و گزاره ها می باشند، آنگاه برای همین در خیلی از موارد، «برای من بودن ها و یا برای من بودن هایِ برای من نبودن ها» سرچشمه و دلیلی برای موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها است.**

**«برای من بودن ها» تصاحب و مالکیتِ موجود بودن های خود و همین طور ذهنیات و گزاره ها هم می باشد.**

**به انواعِ گوناگون، اگر «برای من بودن ها» موجود نباشد، دیگر فرد و افراد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》 هم موجود نیست.**

**«برای من بودن ها» برای من بودن هایِ موجود بودن و برای من بودن هایِ موجود بودنِ خود هم می باشد، و اگر برای من بودنِ موجود بودنِ من و خودمان و ذهن نباشد، آن گاه خودمان هم موجود بودنی با برای من بودن های موجود بودن در موجود بودن نداریم.**

**پس باز هم 《برای من بودن》 مثلاً برای من بودن های برخی چیزها و موضوعات و امور و اعمال و غیره، سرچشمه ای برای موجود بودن هم می باشد.**

**مثلاً وقتی ما می فهمیم که موجود هستیم و وجود داریم، مثلاً این فهمیدن و دریافتن به این دلیل و سرچشمه است، که موجود بودنی و وجود داشتنی، در برای من بودنِ موجود بودن و وجود داشتنِ خودمان داریم، وگرنه دریافت و فهمیدن و برداشت و درکی از موجود بودن و وجود داشتنِ خودمان نداشتیم.**

**«برای من بودن ها» سرچشمه ها و دلایلی برای موجود بودن ها وجود داشتن های سرچشمه ها و دلایل هم می باشد، که این موضوع درباره ی موجود شدن ها و موجود کردن های گزاره ها و ذهنیات، و سرچشمه ها و دلایل این موجود شدن ها و موجود کردن ها هم صدق می کند.**

**اگر «برای من بودن ها» در برای من بودن های امور و موضوعات و اعمال و زندگی و زنده بودن موجود نباشد، آنگاه زندکی کردن و زنده بودن هم ادامه نمی یابد، و اگر به طورِ کم یا زیاد، زنده بودنِ برای من نباشد، و یا در برای من بودنِ زنده بودن نباشد، آن گاه زنده بودن هم ادامه نمی یابد و موجود نمی شود، و این موضوع درباره ی موجود کردن ها و موجود شدن های گزاره ها و ذهنیات هم صادق است و ادامه می یابد. -**

**-----------------**

**----------------**

**فصل هشتم**

**غیراخلاق هم عامل و دلیلی، برای موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها است**

**-----------**

**مقدمه فصل هشتم**

**در این فصل این موضوع مورد بررسی قرار می گیرد که: غیراخلاقی و انجام غیراخلاق ها هم، سرچشمه ها و دلایل و مقدماتی برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها است، و در این باره دلایلی آورده شده است.**

**اما غیراخلاق، مثلاً انجامِ اعمالِ غیراخلاقی، با انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار وکم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، دارای انواعِ گوناگونی از خشونت رانی ها در خودش است، اما از طرفی در عمق قضیه و با دوربینی، در خیلی از موارد، خشونت رانی ها، مثلاً، در پی انواعِ گوناگونِ نابود کردن های دیگران بودن است، تا به جای افراد و امورِ افرادی که نابود کرد، موضوعات و امور و اعمالِ زیاد و قوی تر و برتر و خشن تر و ادامه دارتر و موجود بودنی تر و موجود کردنی تر و موجود شدنی تری موجود شود و موجود باشد، اما از طرفی دیگر این گفته درباره ی موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها، با سرچشمه ها و دلیل های غیراخلاقی و امورِ گوناگون غیراخلاقی و انجام هایِ غیراخلاقی هم، صادق و موجود است و وجود دارد.**

**غیراخلاق و انجام دادن های غیراخلاق ها، اموری است، که در پی ادامه یافتن های امور و اعمال و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها، و همین طور ادامه یافتن های انجام دادن های اعمال و امورِ غیراخلاقی است، برای همین، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، فرد و یا ذهن و یا «گزاره ها در گزاره ها»، با ذهنیات و گزاره های غیراخلاقی داشتن ها، باز هم در پی ادامه دادن ها و موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن هایِ ادامه یافتن های موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره های گوناگون است.**

**مثلاً اغلب، این خواست و هدف و تمایلات موجود است، که امور و اعمالِ غیراخلاقی ادامه یابد، یا در موجود شدن ها و موجود کردن ها و موجود بودن ها ادامه یابد، اما اغلب و در خیلی مواقع و موارد، این خواست و هدف و تمایل و جهت، موجود نیست که اخلاقی بودن ها و انجام ندادن های اعمال و امور غیراخلاقی ادامه یابد و موجود شود.**

**ممکن است این خواست و هدف که گفته شد، به طور مستقیم و آگاهانه و آشکار موجود نباشد و نتوان به آن پی برد، اما به طورِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم موجود باشد.**

**اغلب و به انواع گوناگون، غیراخلاق، خواهان و متمایل و در حرکت و جهت، برای ادامه یافتن ها، و ادامه یافتن های موجودیت، و ادامه یافتن های انجام اعمال، و ادامه یافتن های امور و موضوعات است، ولی اغلب و به انواع گوناگون، رعایت اخلاق این طور نیست.**

**-----------**

**شروع فصل هشتم**

 **اما یک دلیل اینکه ذهنیات و یا بنا به نظری دیگر، گزاره ها ، موجود است، موجود بودن ها و انجام دادن های اعمالِ غیراخلاقی، در اعمالِ ذهن و ذهنیات و گزاره ها در گزاره ها و در فرد است.**

**اما غیراخلاق و انجام اعمال و امورِ غیراخلاقی، راهی برای تسلیم نشدن ها به مهار بودن ها است، آن گاه با این مهار نبودن ها، هم اعمال و هم ذهنیات و گزاره ها هم، در موجود نبودن ها مهار نمی شوند و تابعِ مهار بودن ها هم نمی شوند، آن گاه به طورِ کم یا زیاد، ذهنیات و گزاره ها در گزاره ها، موجود می شود و ادامه می یابد.**

**اما ممکن است، یک فرد اعمال و امور و مسائل غیراخلاقی انجام دهد، ولی با این حال، هر چند این غیراخلاق ها کم است، ولی نیست و نابود نمی شود.**

**ممکن است گفته شود: نادر افراد و عارفانی هستند که هیچ عملِ غیراخلاقی انجام نمی دهند، ولی ذهنیات و گزاره ها را دارند.**

**مثلاً ممکن است تصور شود فرد اعمال و امورِ غیراخلاقی انجام نمی دهند، اما در اصل این فرد، به طورِ کم و یا غیرمستقیم، اعمال و امورِ غیراخلاقی هایی، را انجام می دهد، که چون معمولاً این اعمال و امور در بین افراد و مردم و فرد، غیراخلاق و اعمال و امورِ غیراخلاقی نامیده نمی شود و به حساب نمی آید، آن گاه بعد افراد و مردم و این فرد، خیال می کنند، که هیچ عمل و امورِ غیراخلاقی انجام نمی دهد.**

**اما چون هر فرد با فرد دیگر متفاوت است، ممکن است مثلاً یک فرد، یک عمل غیراخلاقی مثل فریب دادنِ خود و یا عمل غیراخلاقی دیگری مثلاً در یک موضوع به دیگران دروغ گفتن را انجام دهد، ولی در کل عمر خودش، عمل غیراخلاقی دیگری انجام ندهد، اما این عملِ غیراخلاقی این فرد، به اندازه ی انجام مورد دزدی 500 میلیون تومانی فرد دیگر باشد، زیرا به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، هر فرد با دیگری و دیگران، به طورِ کم یا زیاد متفاوت است و دارای شرایط موجودیتی متفاوت با دیگران در خودش می باشد.**

**همان طور که افراد با یکدیگر متفاوت هستند، ذهن ها و ذهنیات و گزاره ها نیز، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه وکم یا زیاد، با یکدیگر متفاوت هستند.**

**پس چون شرایط ذهن یا ذهنیات یا گزاره ها در بین افراد و ذهن ها و 《گزاره ها در گزاره ها》 متفاوت است، پس ممکن است فردی که 500 میلیون می دزدد مانند فردی که دروغ ساده ای می گوید به یک اندازه غیراخلاقی باشند.**

**شجاعتِ غیراخلاق، راهی برای موجود بودن ها، با موجود بودن های شجاعتِ موجود کردن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها در گزاره ها است، و این موضوع را، چه فرد و ذهن و گزاره ها در گزاره ها، بدانند یا ندانند، به انواعِ گوناگون و کم یا زیاد و آشکار یا پنهان، موجود است و ادامه ی موجودیت می یابد.**

**گاهی هم برخی شجاعت ها و شجاعت های غیراخلاقی است، که اغلب اکثریت یا همه ی مردم، شجاعت و شجاعت های غیراخلاقی به حساب نمی آورند، اما با این حال، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، نوع و انواعی از شجاعت های غیراخلاقی و شجاعت ها است.**

**مثلاً در امور و اعمال و زندگیِ همانند و تابع و قبول دارنده دیگران و مردم و اکثریت نبودن ها هم، انواعی از شجاعت های برتر، ولی گاهی غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، در امور و اعمال و ذهنیات و گزاره هایی است، که ممکن است، گاهی برخی افراد یا مردم، این شجاعت ها، را شجاعت به حساب نیاوردند.**

**حتی گاهی هم ترسو نامیده شدن ها، توسط دیگران و مردم هم، نوع و انواعی از شجاعت ها و شجاعتِ ترسو نامیده شدن ها است، برای همین گاهی برخی از مردم، فردی که در برخی امور و مسائل و موضوعات، همانند و تابع و مهار شده توسط دیگران و مردم نیست را هم، ترسو به حساب می آورند، هر چند این فرد، شجاعت های ترسو نامیده شدن را، همراه با شجاعت های همانند و تابعِ دیگران و همانند و تابعِ امور و موضوعات و زندگی کردن های دیگران نبودن، و همین طور اعمال و امورِ شجاعانه دیگر، که با این همانند نکردن های خود با مردم، کار را انجام می دهد، را دارا می باشد.**

**اما ممکن است، فردی که همانند نیست، را مردم در برخی امور و موضوعات ترسو بنامند، اما این فرد، با واسطه ی این همانند نبود ن ها و ترسو نامیده شدن ها، در امور و اعمال و خشونت رانی های قوی تر و برتر و خشن تر و غیراخلاقی تر دیگر، شجاع تر و غیراخلاقی تر و انجام دهنده ی اعمال غیراخلاقی تر قوی تر و خشن تر و مؤثرتر می شود یا می باشد.**

**در اصل خشونت رانیِ همانندِ مردم نبودن ها، با خشونت رانی های برتر و قوی تر و خشن ترِ برترِ دیگر، در اعمال و امورِ غیراخلاقی تر و غیراخلاق ترِ قوی تر و برترِ دیگر همراه است، هر چند اغلب مردم این خشونت رانی ها را پیش بینی نکنند، یا نفهمند که انواعی از خشونت رانی هایِ برتر و قوی تر، ولی ناآشکار است.**

**اما گاهی هم لازم است، با پنبه سر برید، تا هم انواعی از خشونت رانی های قوی تر و غیراخلاقی تر باشد، و هم مردم را احمق تر و جاهل تر از آن دانست، که این مردم بفهمند که این فرد دارد با پنبه سر می برد، و به انواعی نگذاشتن که مردمِ همانند بفهمند این فرد، خشونت ران و غیراخلاقی است.**

**با توجه به مطالبی، که در اینجا گفته شد، می توان گفت: این خشونت رانی های غیراخلاقی بودن ها، ذهن و فرد و گزاره ها در گزاره ها، را در موجود کردن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها هم، خشونت ران و غیراخلاقی می کند، تا بعد این فرد یا ذهن و یا 《 گزاره ها در گزاره ها》، با این خشونت رانی و غیراخلاقی بودن ها، در پی خشونت رانی و غیراخلاقی بودن های، موجود کردن ها و موجود بودن هایِ، ذهنیات و گزاره ها، جهت و حرکت و سوق یابند و یا جهت و حرکت و سوق داشته باشد.**

**غیراخلاق، غیراخلاق تر از آن است که موجود نباشد، و همین طور، غیراخلاق، غیراخلاق تر از آن است، که کم یا زیاد، همراه با ذهنیات و گزاره ها در گزاره ها نباشد، چون اغلب و به انواعِ گوناگون، غیراخلاق در پی موجود بودن است و بعد در ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》 هم، ذهنیات و گزاره ها، در پی موجود بودن و زیاد شدن و غیراخلاق بودن و انجام اعمال و امور و موضوعاتِ غیراخلاقی است.**

**در اصل و به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، غیراخلاق و امور و موضوعاتِ غیراخلاقی، ذهن و《 گزاره ها در گزاره ها》 و ذهنیات و گزاره ها، را در خدمتِ خود، برای انجام دادنِ امور و موضوعات و اعمالِ غیراخلاقی می گیرد، و این موضوع را هرچند فرد و افراد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، ندانند و پی نبرند، اما این امور و موضوعات موجود است و رخ می دهد، تا باز هم موجود باشد و رخ دهد. -**

**------------**

**-----------**

**-غیراخلاق راهی برای شجاعت یافتنِ ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》 یا فرد، برای تولید کردن ها و موجود کردن ها و ساختن های ذهنیات یا گزاره ها است، زیرا اغلب و به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و کم یا زیاد، انجام اعمالِ غیراخلاقی، نیاز به شجاعت و خشونت برای موجود شدن و عملی شدن دارد، آن گاه به همین طریق هم، به انواعِ گوناگون، موجود کردن و ساختن و تولید کردن و همین طور موجود کردن ها و ساختن ها و تولید کردن های ذهنیات یا گزاره ها هم، نیاز به شجاعت و شجاعت های غیراخلاقی و غیراخلاقی بودن ها دارد.**

**اغلب و به انواع گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، غیراخلاق جهت و حرکت دهنده ای، برای موجود کردن ها و تولید کردن ها و ساختن ها، در امور و موضوعات و اعمال و چیزها و ذهنیات و گزاره های گوناگون است.**

**در اصل، اغلب و به انواع گوناگون، موجود بودن ها هم نیاز به انواعی ولو ناخودآگاهانه و پنهان و غیرمستقیم و کمِ غیراخلاقی بودن ها و غیراخلاقی شدن ها دارد.**

**حتی به انواع گوناگون، ادامه یافتن ها و ادامه دادن های موجود موجود بودن ها و موجود شدن های گوناگون، مثلاً در موجود بودن ها و موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها هم، نیاز به قدرت ها و برتری ها و خشونت رانی های غیراخلاقی گوناگون، که به طورِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم باشد، را دارد.**

**انواعِ گوناگون و متفاوت و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه و پنهانِ خواست ها و جهت ها و حرکت های غیراخلاقی، و لذت ها و برتری ها و قدرتمندی ها و خشونت رانی های آن، دلیلی برای تولید کردن ها و ساختن ها و موجود کردن های دلایل مختلف، به طورِ کلی هستند، و این در حالی است که حتی دلایلی که این موضوع را رد می کند، و دلایلی که درباره ی نیاز نبودن به جهت ها و حرکت ها و خواست های غیراخلاقی، برای موجود کردن ها و تولید کردن ها و ساختن های دلایل، مثلاً دلایلِ فلسفی و یا فرمول ها و مسائل علمی آورده می شود، زیر مجموعه ی آن مجموعه ی کاملی هستند، که آن مجموعه ی کامل می گوید: با خواست و جهت و حرکت غیراخلاقی و قدرتمندی ها و برتری ها و خشونت رانی های آن، کلیه و تمام دلایل و یا فرمول ها و مسائلی، موجود و تولید و ساخته می شود.**

**اما ممکن است، در اینجا، حتی خواست و تمایل و انجام ندادن های برخی اعمالِ غیراخلاقی، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، نیاز به خواست ها و جهت ها و حرکت ها و تمایلاتِ انجام دادن های اعمالِ ولو متفاوت و پنهان و کمِ غیراخلاقی باشد.**

**مثلاً به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و متفاوت و کم، سود بردن ها و پاکی ها و اخلاقی بودن ها و آرامش ها و سازش ها و سازشکاری ها و صلح ها و صلح جویی ها و خشونت نراندن ها و قدرت نراندن ها و در پی قدرت نبودن ها و برتر نبودن ها و در پی برتری نبودن ها و غیره هم، به طورِ متفاوت و پنهان و غیرمستقیم و ندانسته و کم، از سرچشمه ی جهت و حرکت و خواست، برای انجام دادن های اعمالِ غیراخلاقی و قدرت ها و برتری ها و خشونت رانی های پنهان آن است.**

**مثلاً گاهی در فرد و توسط فرد، سازش کاری و سازش و خشونت راندن ها، برعلیه ی برخی افراد و دیگران، می تواند به این دلیل باشد، که این فرد در پی مهار کردن ها و جلوگیری از خشونت رانی ها و زیان رساندن ها و آسیب رساندن های دیگران است، زیرا مثلاً فرد برعلیه دیگری خشونت رانی نمی کند و با دیگری در صلح و سازش است، تا این دیگری تلافی و انتقام گیریِ احتمالی را برعلیه آن فرد انجام ندهد.**

**مثلاً فرد در سازش است و به دیگری زیان و آسیب نمی رساند، چون از تلافی و انتقام دیگری جلوگیری کند.**

**پس باز هم در اینجا، فردِ سازشکار و صلح جو و مهربان، خشونت رانی هایی در سازشکاری و صلح جویی و مهربانی دارد، تا این نوع خشونت رانی، بر خشونت رانی های فرد و افرادِ دیگر، برای انتقام گرفتن و تلافی پیروز شود و جلوگیری کند.**

**اما در اصل خشونت رانی ها و قدرتمندی ها و برتری های صلح جویی و سازشکاری و مهربانی، انواعِ ضعیف و حقیر و ترسویانه ی خشونت رانی ها و قدرتمندی ها و برتری ها می باشد.**

**اما اگر برگردیم به موضوع اصلی، در این باره می توان گفت: جهت و حرکت و خواستِ خشونت رانی ها و برتری ها و قدرتمندی ها، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم و متفاوت، در راه انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و نا خودآگاهانه و متفاوت و کمِ غیراخلاق و انجام دادن های اعمالِ غیراخلاقی است.**

**اما اگر باز هم برگردیم به موضوع اصل بحث، می توان گفت: این انواع گوناگونِ جهت و حرکت و خواستِ قدرت رانی و خشونت رانی و برتری، دلیلی برای موجود کردن ها و موجود بودن ها و تولید کردن ها و تولید بودن ها و ساختن ها و ساخته بودن های، ذهنیات و گزاره ها هم می باشد.-**

**-----------**

**نتیجه فصل هشتم**

**پس طبق دلایل و بررسی هایی که صورت گرفت، غیراخلاقی بودن ها و انجامِ غیراخلاق ها هم، سرچشمه ها و دلایلی، برای موجود کردن ها و موجود بودن ها و موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**اغلب، غیراخلاق بودن ها، محرک و جهت دهنده ی امور و اعمال و موضوعات، و همین طور ذهنیات و گزاره ها، برای ادامه دادن ها و ادامه یافتن ها و ادامه داشتن هایِ، امور و موضوعات و اعمالِ غیراخلاقی و همین طور اعمال و امور و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها است، برای همین می توان گفت: محرکِ و راحت بودن های موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن ها، همان حرکت دهنده و جهت دهنده ی غیراخلاقی بودن ها و آسانتر بودنِ انجام اعمال غیراخلاقی است.**

**معمولاً چیزی که راحت و خواستنی تر است، از جمله چگونگی های فرد و یا ذهن و یا «گزاره ها در گزاره ها» است، و این چگونگی هم، موجود کننده و موجود کننده ی، امور و اعمال و موضوعات، و همین طور موجود کننده ی ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**معمولاً و در خیلی موارد و مواقع راحتی در پی ادامه یافتن ها و موجود بودن ها و موجود شدن ها است.**

**اما ممکن است این مطالبی که گفته شد به طورِ مستقیم و آگاهانه و آشکار، موجود نباشد، و به طورِ غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و بدون آن که بدانیم یا ذهن و فرد و «گزاره ها در گزاره ها» بدانند موجود باشد و اجرا شدنی یا اجرا کردنی یا اجرا بودنی باشد.**

**-------------**

**فصل نهم**

**گاهی توهّم هم سرچشمه ای برای موجودیتِ ذهنیات و افکار و گزاره ها است.**

**------------**

**مقدمه فصل نهم**

**به انواعِ گوناگون، انواعِ گوناگونِ 《توّهم》 نیز، سرچشمه و دلیلی برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها است.**

**البته در اینجا توّهم فقط به این معنی و برداشت نیست، که چیزها و موضوعات و اموری، که فرضاً در واقع موجود نیست، را فرد توسط حواس پنجگانه خود دریابد و یا فرضاً خیال کند، زیرا ممکن است انواعِ توّهماتِ گوناگونی هم وجود دارد، که متفاوت با تعریف های معمولی، که در عامه ی مردم درباره ی تعریفِ توهم دارند است.**

**مثلاً ممکن است، چیز یا موضوع یا اموری، در واقع موجود باشد، ولی افرادی که سالم نامیده می شوند، خیال کنند یا توهم کنند، که این امور و چیزها و موضوعات، در واقعیت موجود نیست، ولی با این حال، این عمومِ مردم یا افرادی که سالم نامیده می شوند، در کلِ عمر خودشان خیال و توهم کنند، که یقین دارند و درست در می یابند، که این امور و موضوعات و چیزها موجود نیستند، و این عمومِ مردم یا افرادی که سالم نامیده می شوند، یقین داشته باشند که توهم و خیال ندارند.**

**مثلاً ممکن است، در فرد و ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، توّهم به این صورت هم باشد، که توّهم کند، که توّهم ندارد.**

**گاهی هم در عمومِ مردم و افرادی که سالم نامیده می شوند، توّهماتِ متفاوتی موجود است و وجود دارد، که توّهم می کنند که توّهم نمی کنند.**

**موضوع توهم فقط مربوط به افرادی، که فرضاً افرادِ سالم، بیمار می نامند نیست، و انواعی متفاوت از توّهم داشتن ها هم موجود است و وجود دارد، که افرادِ سالم، بدون آن که بفهمند و دریابند و بدانند دارا می باشند.**

**اما از طرفی دیگر، توّهم کردن ها، فقط مربوط به ادراکاتِ حَواسِ پنچگانه نیست، و ممکن است در امور و موضوعات و خواست ها و تصمیمات و معنی گرفتن ها و دریافتن ها و فهمیدن ها و دانستن ها و ذهنیات و گزاره ها و چیزهای دیگر هم توهمات وجود دارد، که ممکن است هنوز گاهی علم پزشکی به این موارد، توّهم و توّهمات نگوید. -**

**----------**

**--------------**

**شروع فصل نهم**

**《تَوَهُم》 هم، سرچشمه ای برای موجود بودن های افکار و باورها و احساسات و مفاهیم و ا دراکات و گزاره ها و ذهنیات دیگر می باشد، زیرا آن چیزی که توهم نامیده می شود، در اصل، توهّمی توهّمی، نیست، و در اصل و به طورِ کامل، وجودی توهّمی و خیالی ندارد.**

**اما در اصل، آن چیزی که توهّم نامیده می شود، موجود بودن های چیزها و امور و موضوعاتی است، که گاهی توسط برخی افراد، که سالم نامیده می شوند، موجود در نظر گرفته نمی شوند، زیرا این گونه افراد، قدرت و قدرتِ فکری و قدرت ذهنی و قدرت حواسی، برای دریافتن و درک کردن های این موجودیت ها را ندارند و نمی توانند دارا باشند.**

**اما افرادی که سالم نامیده می شوند، دارایِ توهّماتِ توهمی، در توهّمی بودنِ برخی چیزها و ادراکات و حواس هستند، چون اینگونه افراد، گاهی و در برخی موارد و چیزها، موارد و چیزها و امور و ادراکاتی، را که موجود است، را ناموجود و وجود ندارنده در نظر می گیرند، اما این موضوع، را در نمی یابند و نمی فهمند، که در اصل، این چیزها و موارد و امور و ادراکات و دریافت ها، موجود است و وجود دارد، ولی اینان این موارد و چیزها و ادراکات و دریافت ها، را ناموجود و وجود ندارنده و خیالی، در نظر می گیرند و خیال می کنند.**

**مثلاً ممکن است، افرادی که سالم نامیده می شوند، هزار سال پیش، این نظر را داشتند، که امکان ندارد، که دستگاهی موجود شود، یا امکان ندارد امکانِ وجود داشتن و موجود بودنِ دستگاهی وجود داشته باشد، که بتوان تصویر یا فیلمی از خود و رفتارهایی که الان داریم انجام می دهیم، را به آن سوی دنیا فرستاد، یعنی شاید، در هزار سال پیش، وجود داشتنِ دستگاه موبایل حتی در آینده، توهّمی و خیالی و بیمارگونه بود، و افراد در هزار سالِ قبل، این دریافت را داشتند، که امکان ندارد هرگز دستگاهی مثل موبایل، وجود داشته باشد و موجود شود.**

**مثلاً ممکن است، چون افرادی که سالم نامیده می شوند، مثلاً باکتری هایی، را که در یک غذا موجود است، را نبینند، آنگاه بگویند یا این نظر را داشته باشند، که در این غذاها باکتری و میکروب وجود ندارد.**

**ممکن است گفته شود: افراد با برخی دستگاه ها مثلاً میکروسکوپ، می توانند این باکتری ها و میکروب ها را ببینند.**

**اما می توان گفت: مثلاً افراد در هزار سال قبل، که میکروسکوپ نبود، با اینکه در یک غذا باکتری و میکروب وجود داشت، اما مطمئن بودند و یقین داشتند، که در این غذا چیز دیگری به جز غذا، وجود ندارد و موجود نیست، و حتی یقین داشتند که دستگاهی مثل میکروسکوپ ولو در آینده وجود ندارد و موجود نیست و امکان موجود شدن ندارد.**

**اما در اصل از طرفی آن چیزهایی که موضوعات و توهّم نامیده می شود هم، سرچشمه ی موجود شدنِ افکار و دریافت ها و معنی گرفتن ها و موجودیتِ ذهنیاتِ دیگر است، زیرا آن چیزها، امور و ذهنیات و دریافت های حواس و مواردی که توهمات و توهم، نامیده می شود، گاهی مبنا بر این است، که این باور وجود دارد، که چیز یا مورد یا موضوع یا دریافتی وجود دارد، که خیالی و موجود نبودنی و وجود نداشتنی است، اما از طرفی دیگر، این خلاء یا وجود دار و موجود در نظر نگرفتن، مورد و موضوعی است، که به طورِ ولو پنهان و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، در پی این است، یا ذهن در پی این است، که این خلاء و وجود دار نبودن ها، را با امور و موضوعات و موارد و چیزها و ذهنیات و گزاره ها و باورها و معانی و مفاهیم و سایر ذهنیاتِ دیگر، پر کند و در پی پر کردنِ آن، برود و کشیده شود، تا بعد وقتی، این خلأ و وجودار نبودن ها، با ذهنیاتی که سالم و واقعی نامیده می شود، پر شد، آن گاه دیگر، آن خلأ و وجودار نبودن ها، موجود نباشد، یا برای مدتی ولو کوتاه، آن خلاء ها و وجوددار نبودن ها، موجود نباشد، یا خیال شود، که موجود نیست.**

**اما در اصل، این اتفاق و موجود شدنِ ذهنیات، به طورِ ناخودآگاهانه و پنهان و غیرمستقیم و بدون آنکه ذهن و فرد، این موضوع و موجودیت و وجود داشتنِ این توهمان و توهّم را بفهمد و بداند و پی ببرد، رخ می دهد و موجود است و عملی می شود، برای همین ممکن است، گاهی افراد، به این موضوع و وجود داشتنِ توهّمات، در افرادی، که سالم نامیده می شوند، به طورِ آشکار و مستقیم و آگاهانه پی نبرند.**

**اما در اصل توهّم، فقط این نیست که بگوییم چیزهایی، که فرد بیمار می گوید وجود دارد، وجود ندارد، بلکه در اصل، توهّم این هم می تواند باشد، که خودِ چیزها و موضوعاتی، که وجود دارد و موجود است، را بگوید یا خیال کند، که وجود ندارد و موجود نیست، و در اصل فقط توهّم این نیست که ذهنیات و گزاره ها و چیزها و موضوعاتی که وجود ندارند و موجود نیستند، را بگویند یا خیال کنند، که موجود هستند و وجود دارد.**

**ممکن است، خلاء در توهّمات، این موضوع هم باشد، که چیز یا موضوع یا موردی وجود دارد و موجود است، ولی فرد و افراد، بگویند یا خیال کنند، که وجود ندارد و موجود نیست، و بعد خلاءِ موجود بودن و خلاء وجود داشتنِ آن چیز یا مورد یا موضوع، در کار باشد.-**

**--------**

**-اما در این تعریف ها درباره توهّم، توهّم این طور هم می باشد، که توهّم در خیال اینکه، برخی چیزهایی هستند که در واقع موجود هستند، ولی خیال می گردد که موجود نیستند، و فقط توهّم شامل چیزهایی که موجود نیستند ولی برخی افراد تصور می کنند که موجود هستند نیست.**

**مثلاً ممکن است این تعریف متفاوت از توهّم هم موجود باشد: که گاهی مثلاً ممکن است، در برخی موارد و امور و موضوعات، فریب دادن های خود رخ دهد و موجود باشد، ولی فرد تصور کند، که این فریب دادن های خودش در آن امور و موارد و موضوعات موجود نیست و رخ نمی دهد.**

**همیشه توهّم این طور نیست، که مثلاً فرد توسط برخی از حواس پنجگانه ی خودش، برخی چیزها را خیال کند که موجود است، ام ا توسط افراد دیگر گفته شود: که آن چیزها موجود نیست، بلکه ممکن است، گاهی توهّم تعریف های دیگر و متفاوت و درباره ی امور و موضوعات دیگر هم باشد و داشته باشد.**

**اما ممکن است، گاهی هم افراد سالم خیال و توهّم کنند، که دریافت های برخی حواس پنجگانه ی فردی که بیمار می نامند، در واقعیت موجود نیست، اما با این حال، در اصل، این داده ها و دریافت های حواسِ پنجگانه ی فردی که بیمار نامیده می شود، موجود باشد و رخ دهد.**

**مثلاً ممکن است، صدایی که فردِ بیمار نامیده شده می شنود، در اصل موجود باشد و رخ دهد، ولی افرادِ دیگری که سالم نامیده می شدند، خیال و توهّم کنند، که این صداها موجود نیست و رخ نمی دهد، زیرا افرادِ سالم نامیده شده در دنیا، و دریافت ها و دریافت های ظاهری آنها، محدود و دارای توهمات و خیالاتی شده اند، که به این توهّمات و خیالات پی نمی برند.**

**ممکن است در اصل، افرادِ سالم نامیده شده هم، به انواعی ولو متفاوت و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، دچارِ انواعی از توهّماتی باشند، که توهّم می کند که این توهّمات توهّم نیست، و یا توهم می کنند، که خودشان و افراد سالم نامیده شده توهّم ندارند.**

**اما توهّم افراد سالم نامیده شده درباره ی اینکه توهّمات ندارند هم، به انواعی ولو متفاوت، انواعی از توهّمات است.**

**اما به انواعی مختلف، توهّم ها، دلیلی برای توهّم نکردن ها، برای موجود بودن ها و موجود کردن های، واقعی و غیرتوهّمی امور و اعمال و موضوعات و ذهنیات، توسطِ ذهن یا توسط《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا شاید توسط فرد است، زیرا وقتی مثلاً در فرد یا ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》، توهّماتی موجود باشد، بعد این فرد یا ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》، برای رفعِ عیب و نقص موجودیتِ توهّم، به انواعِ گوناگون، در پی واقعی و منطقی شدن های گوناگون، می رود و کشیده می شود، آن گاه بعد این ذهن یا《 گزاره ها در گزاره ها》 یا فرد، در پی موجود و تولید کردن های ذهنیات و گزاره ها، که واقعی و موجود بودنی و موجود شدنی و موجود کردنی است، می رود و کشیده می شود، و خودش را در این جهت و حرکت و خواست و عمل قرار می دهد و قرار می گیرد.**

**ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》 یا فرد، که ولو به طورِ ناخودآگاهانه و پنهان و غیرمستقیم و کم، دریابد یا دارای این موضوع باشد، که دارای انواعی ولو متفاوت و پنهان و ناخودآگاهانه و غیرمستقیم و اندک، از امور و دریافت های توهّمات و مثلاً و فرضاً غیرواقعی بودن ها است، آن گاه بعد این ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》 یا فرد، در پی و در جهت و حرکت و خواستِ این می رود و یا خودش را قرار می دهد، که این چیزی که عیب و نقص و توهّم نامیده می شود، را رفع کند، آن گاه این ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》 یا فرد، در پی موجود و تولید کردن های امور و اعمال و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها می رود و کشیده می شود، که برای رفع این نقص، امور و اعمال و موضوعات و ذهنیات و گزاره های واقعی و غیر توهّمی را موجود و تولید کند یا بسازد، هر چند ممکن است، ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》 یا فرد، این موضوع را به طورِ آگاهانه و آشکار و مستقیم، در نیابد و به طورِ ناخودآگاهانه و بدون آن که ذهن یا فرد یا 《گزاره ها در گزاره ها》، این موضوع را بدانند و بفهمند، و بدون آن که ذهن یا فرد یا 《گزاره ها در گزاره ها》، بداند و بفهمد که دارای انواعی از توهّمات است، این موضوع صورت می گیرد و موجود است و رخ می دهد، یا ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》 یا فرد این موضوع را بدونِ آن که بداند و بفهمد، صورت دهد و عملی را اجرا کند.**

**البته ممکن است، توهّمات، تعریف های متفاوت و گوناگونی و زیادی، غیر از توهّماتی که بیماری نامیده می شوند، را هم شامل شوند و وجود داشته و موجود باشند.**

**-------------**

**نتیجه فصل نهم**

**-انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه ی تَوهُّم، سرچشمه و دلیلی پنهان و ناخودآگاهانه، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها است.**

**انواعِ گوناگونِ توهّم داشتن ها، و حتی گاهی به انواعی ولو متفاوت و پنهان و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، توهّم این که توهم نداریم، یا توّهماتِ اینکه توهّمات نداریم، هم انواعی ولو متفاوت و غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، از توّهم و توهّمات است، که این توّهم و توهّمات هم، هر چند ممکن است، در افراد و ذهن ها و《 گزاره ها در گزاره ها》، و ذهن ها و افراد و گزاره هایی، که در نظر اکثریت و عمومِ مردم و علم پزشکی، سالم نامیده می شوند، هم موجود باشند، و بعد، این انواع از توهّمات، به انواعِ گوناگون، سرچشمه ها و دلیل هایی، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها است.**

**اما در اصل، در افراد و ذهن ها و 《گزاره ها در گزاره هایی》، که یقین دارند که توهّم ندارند، و توسط علمِ پزشکی و افرادِ فرضاً سالم دیگر هم، سالم و عادی و معمولی و بدون توهّم نامیده می شوند، هم توّهماتِ ولو متفاوت و غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه ای موجود است که چون اینان، این توهّمات و خیالات، را توهّم و خیال می کنند، که توهّمات و خیالات و غیرواقعی نیستند، و معمولی و واقعی و معمولی در اکثریتِ افراد یا تقریباً در تمام افرادِ سالم نامیده شده هستند، آن گاه باز هم، انواعِ گوناگون و متفاوت و غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه ی توّهمات، در همه ی افراد و در همه ی《 گزاره ها در گزاره ها》 و ذهن ها موجود است و وجود دارد، که بعد این انواعِ گوناگونِ توهّمات هم، به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، سرچشمه ها و دلایلی، برای موجود کردن ها و موجود بودن ها و موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها هستند.**

**اگر چیزی خیلی خیلی نزدیک به فرد و نزدیک به چشم باشد و یا به چشم بچسبد، آن گاه ممکن است، این چشم یا این فرد، آن چیز را نبیند، اما از طرفی، این موضوع درباره ی توهّماتی که در افراد سالم نامیده شونده توسط پزشکی و اکثریت مردم وجود دارد هم صادق و جاری و برقرار است.**

**گاهی در بین اکثریتِ مردم و اکثریتِ ذهن ها، توهّماتی که به آنان چسبیده و نزدیک است، و در دریافت ها و موجودیت آن ها، مثلاً شکر در آب حل شده است، قابل فهمیدن و دانستن و دیدن در آن ها نیست.**

**چون اکثریت مردم، که از لحاظِ پزشکی، سالم نامیده می شوند، در درون و با همدیگر هستند و زندگی می کنند و زنده اند، آن گاه به توّهمات و خیالات خود پی نمی برند، اما اگر این امکان برای آن ها موجود بود، که از بیرونِ خودشان، و از بیرونِ ذهن های همانندِ همدیگر کننده ی خودشان، به خودشان و ذهن هایشان می نگریستند، آن گاه به توهّمات و خیالاتِ خود و ذهن های خود پی می بردند. -**

**------------**

**------------**

**-------------------**

**فصل دهم**

**ماندنِ گزاره و ذهنیات و افکار در ذهن و در 《گزاره ها برای گزاره ها》، سرچشمه ای برای موجود شدنِ گزاره ها و ذهنیات**

**-------------**

**مقدمه فصل دهم**

**در این فصل این موضوع بررسی می شود که: ماندن های ذهنیات در ذهن و یا ماندن های《 گزاره ها در گزاره ها》 در گزاره ها، دلیل و سرچشمه هایی برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات است.**

**ماندن های ذهنیات در ذهن، و یا ماندن های گزاره ها در، 《گزاره ها در گزاره ها》، با بررسی کردن های مخفی و آنی و ناخودآگاهانه ی گزاره ها در گزاره ها، یا ذهن، یا فرد، همراه است، آن گاه بعد از این بررسی، 《گزاره ها در گزاره ها》 و یا ذهن و یا خود، اغلب بدون آنکه چندان این موضوع را بفهمد و بداند، ذهنیات و یا گزاره ها را موجود می کند، و یا گزاره ها و ذهنیات، موجود می شوند و موجود هستند.**

**البته در اینجا اغلب، گزاره ها و ذهنیات، به طورِ کم و غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و بدون فهمیدن ها و دانستن های آشکار، در 《گزاره ها در گزاره ها》 و در ذهن و در نفس می ماند، و برای همین ممکن است، ذهن و فرد و 《گزاره ها در گزاره ها》، این موضوع را به طورِ آشکار و ظاهری و نزدیک بینانه و بدون بررسی های عمیق تر نفهمد و نداند.-**

**--------------**

**--------------**

**شروع فصل دهم**

**مثلاً گاهی، ماندنِ یک یا چند فکر در ذهن، یا ماندنِ یک یا چند گزاره در 《گزاره ها برای گزاره ها》، باعثِ موجود شدنِ تفکرات و گزاره ها و ذهنیاتِ دیگر و خواست ها و قصد کردن های دیگر و احساسات و عواطف و سایر ذهنیات و گزاره ها می شود، زیرا وقتی به انواعِ گوناگونِ کم یا زیاد و مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، یک یا چند فکر و یا تصور و یا احساس، در ذهن بماند، آنگاه ذهن یا فرد، در پی این می رود، و به این جهت و حرکت کشیده می شود، که درباره ی آن تفکر یا تفکرات و احساسات و تصورات و غیره، فکر کند، و آن ها را مورد بررسی و یا نقد قرار دهد، آن گاه وقتی 《 گزاره ها در گزاره ها》یا ذهن یا من یا فرد، در پی بررسی کردنِ آن افکار و احساسات و تصورات و سایرِ ذهنیاتِ دیگر، که در ذهن و 《گزاره ها در گزاره ها》، مانده است می رود، آن گاه، به انواعِ گوناگونِ کم یا زیاد و آشکار یا پنهان، تعداد و انواعِ دیگری از تفکرات و احساسات و خواست ها و تصمیم ها و بررسی ها و ذهنیاتِ دیگر، دراین ذهن یا این فرد و یا در 《 گزاره ها برای گزاره ها》، با این بررسی کردن ها و ماندنِ گزاره ها و یا فکرها و احساسات و تصورات و سایر ذهنیات در ذهن و یا در 《 گزاره ها برای گزاره ها》، موجود می شود و یا تولید می شود.**

**چون که گزاره ها و فکرها یا تصورات یا احساسات و یا سایرِ ذهنیاتی، که در ذهن و در 《 گزاره ها برای گزاره ها》 می ماند، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، ذهن و فرد و یا 《 گزاره ها در گزاره ها》 را درگیر خودشان می کنند، آنگاه، این 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا این فرد یا این ذهن، به انواعِ گوناگون، در جهت و حرکت، برای بررسی کردن ها و جستجو کردن های گزاره ها و افکار و احساسات و تصورات و خواست ها و مفاهیم و سایرِ ذهنیات، که در ارتباط با آن تفکرات و احساسات و تصوراتی که در ذهن مانده است، کشیده می شود و می رود، و یا در پی گزاره ها و ذهنیاتِ دیگر می رود و کشیده می شود.**

**اما ممکن است گفته شود: در برخی افراد و در برخی ذهن هایِ برخی افراد و در برخی 《 گزاره ها در گزاره ها》 ، گزاره ها و تفکرات و احساسات و تصورات و سایرِ ذهنیات نمی ماند.**

**اما می توان گفت: در اصل و در واقع، در اینگونه 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا افراد و ذهن ها هم، برخی از گزاره ها و تفکرات و احساسات و تصورات و ذهنیاتِ دیگر می ماند، اما چون، این گونه گزاره ها و یا تفکرات و احساسات و تصورات، به مدت و شدتِ کمتر و ضعیف تری می ماند، و یا این تفکرات و ذهنیات، به طورِ پنهان و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، در این 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا افراد و ذهن ها می ماند، آن گاه ممکن است، این گونه افراد و یا 《 گزاره ها در گزاره ها》 بگویند، یا خیال کنند، و یا تصور کنند، که گزاره ها و یا افکار و احساسات و تصورات و ذهنیاتِ دیگر، در ذهن و یا در 《 گزاره ها در گزاره ها》 نمی ماند، و یا ممکن است، این گونه افراد و 《 گزاره ها در گزاره ها》، خیال و تصور یا خیالِ گزاره ای کنند، که آن گزاره ها و یا افکار، را مورد بررسی وجستجو قرار نمی دهند.**

**معمولاً هر گزاره و یا تفکر یا احساس یا تصور یا ذهنیاتِ دیگر، به طورِ کم یا زیاد و قوی یا ضعیف و آگاهانه یا خودآگاهانه، در ذهن و یا در 《 گزاره ها در گزاره ها》 می ماند، و این موضوع، سرچشمه و دلیلی، برای بررسی کردن هایِ کم یا زیاد و آشکار یا پنهان و مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه یا ناخودآگاهانه ی، آن گزاره و یا تفکر یا احساس یا تصور یا سایر ذهنیات، توسط ذهن است.**

**در اصل اگر، به انواعِ گوناگونِ ولو کم و ضعیف و پنهان و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه، گزاره ها و یا تفکرات و احساسات و تصورات و سایرِ ذهنیات، در 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا در ذهن نمی ماند، آن گاه ممکن بود، که اصلاً گزاره ها و یا تفکرات و احساسات و تصورات و سایرِ ذهنیات، در 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا در ذهن یا در فرد موجود نبود، و 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا فرد و ذهن هم، تصورات و احساسات و افکار و سایرِ ذهنیات، را در نمی یافت و به آن ها پی نمی برد.**

**ممکن است یک دلیل این که، برخی افراد که بیماری روانی دارند، و گزاره ها و یا افکار آن ها در ذهن و یا در《گزاره ها در گزاره ها 》 می ماند، زیادتر از دیگران به تفکر کردن های فلسفی و هنری می پردازند هم، این باشد، که گزاره ها، و یا افکار و احساسات و تصورات و برخی ذهنیاتِ دیگر، در ذهن اینان و یا در 《 گزاره ها در گزاره ها》، به مقدار زیادتری می ماند، و آن گاه این گونه افراد، در پی جستجو کردن ها و بررسی های دلیلی یا فلسفی یا هنریِ گزاره ها و یا تفکرات و احساسات و تصورات و چیزهای دیگر و ذهنیاتِ دیگر می روند، اما ممکن است، این دلایل و هنرها، در افرادِ سالم، که افکار و تصورات و احساساتِ آن ها، کمتر در ذهنِ آن ها می ماند، به طورِ کمتر صورت می گیرد، و یا خلاقیت ها و تولید کردن های فلسفی و هنری کمتری دارند.**

**اما شاید هم در افراد سالم و ذهنِ آنها و یا در این《 گزاره ها در گزاره ها》و افکار و احساسات و تصورات و سایر ذهنیات می ماند، اما چون حساسیت ها و اهمیت دادن هایی، به این گزاره ها و یا افکار و احساسات و تصورات و سایرِ ذهنیات ندارند، خیال می کنند، و یا این طور در می یابند، یا این طور تصور می کنند، که وگزاره ها در 《 گزاره ها در گزاره ها》، و یا افکار و احساسات و تصورات و سایرِ ذهنیات در ذهنِ آن ها، نمی ماند.**

**اما وقتی، گزاره ها و یا تفکرات و احساسات و تصورات و سایرِ ذهنیات، در 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا در ذهن و در فرد، به دلیل ماندن در ذهن و یا ماندن در 《 گزاره ها در گزاره ها》، اهمیت می یابد، آن گاه برای این فرد و یا برای《 گزاره ها در گزاره ها》، این موضوع هم اهمیت پیدا می کند، که این گزاره ها و یا فکرها و احساسات و تصورات و ذهنیاتِ دیگر، را بررسی و جستجو کنند، و یا در بینِ گزاره ها و یا افکار و احساسات و تصورات و برخی ذهنیات، ارتباطات و ربط دادن هایی را پیدا کند، و یا بیابد و یا ربط دهد، آن گاه این فرد یا این ذهن و یا 《 گزاره ها در گزاره ها》، در پی بررسی گزاره ها و یا تفکر کردن ها، و احساس کردن ها، و تصور کردن ها، و ذهنیاتِ دیگر، در موردِ آن موضوعات، و یا موضوعاتِ دیگر، می رود و یا کشیده می شود، ولی این موضوع، به طورِ کم یا زیاد و پنهان یا آشکار و آگاهانه یا ناخودآگاهانه و مستقیم یا غیرمستقیم، در 《 گزاره ها در گزاره ها》 و در افراد و ذهن های ناسالم، و یا ذهن ها و افرادِ حساس، که به خیالِ برخی افراد بیمار نامیده می شوند، موجود است و رخ می دهد، و معمولاً 《 گزاره ها در گزاره ها》و یا ذهن ها و افرادی که، خیلی حساس ترند و اهمیت زیادتری به گزاره ها و یا افکار و تصورات و احساسات و ذهنیاتِ خود می دهند، به طورِ زیادتر و قوی تر و آگاهانه تر، در پی این موضوع، و در پی گزاره ها و یا تفکرات و احساسات و تصورات و سایر ذهنیات، می روند و کشیده می شوند.**

**ماندنِ گزاره و یا فکر و تصور و احساس یا سایر ذهنیات، در ذهن و یا در 《 گزاره ها در گزاره ها》، ماندنِ ماندنِ تفکر کردن ها و احساس کردن ها و تصور کردن ها و دریافتن های ذهنیاتِ دیگر در ذهن و در ذهنِ خود و یا ماندنِ ماندنِ گزاره ها در 《 گزاره ها در گزاره ها》، هم می باشد.**

**ماندنِ گزاره در 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا ماندنِ فکرها و تصورات و احساسات و ذهنیاتِ دیگر در ذهن، دلیل و عاملی برای پی بردن به این که، این تفکرات و احساسات و تصورات و ذهنیاتِ دیگر، موجود است و وجود دارد، هم می باشد، زیرا اگر این ماندن ها نبود، دیگر 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا ذهن و فرد، به این وگزاره ها و یا تفکرات و احساسات و تصورات و ذهنیات دیگر، پی نمی برد ودر نمی یافت.**

**ماندن زیادتر و قوی ترِ گزاره ها و یا ذهنیات، عاملی برای پی بردن و دریافتنِ بیشتر و قوی تر، و ماندنِ کم و ضعیف ترِ گزاره ها و یا ذهنیات، عاملی برای دریافتن و پی بردنِ کمتر و ضعیف تر، به گزاره ها و ذهنیات است.**

**مثلاً در خیلی از موارد و مواقع، با تکرار کردنِ یک خبر یا جمله یا کلمه، آن خبر یا جمله یا کلمه حفظ می شود، زیرا وقتی یک جمله یا کلمه یا چیز تکرار شود، به مقدارِ زیادتر و قوی تری، آن کلمه یا جمله یا چیز، در ذهن می ماند، آن گاه آن کلمه یا جمله یا خبر، حفظ می شود، و 《 گزاره ها در گزاره ها》 و یا ذهن و فرد و ذهنِ فرد، به طورِ زیادتر و قوی تری، به آن کلمه یا جمله یا چیز، پی می برد و آن ها را در می یابد.**

**اما از طرفی دیگر اگر موضوعِ ذهن و ذهنیات، را در نظر نگیریم، و موضوع موجود بودن گزاره ها (مثلاً گزاره ی آب در 100 درجه به جوش می اید)، را در نظر بگیریم، که اغلب در فلسفه ی جدید، به جای ذهن، به موضوعِ گزاره ها پرداخته می شود، و ذهن، را به جایگاه روان شناسی رانده اند، باز هم، اگر گزاره مقداری بماند، مثلاً گزاره ی آب در 100 درجه به جوش می آید، مدتی در خودش و در موجود بودنِ خودش و در گزاره ها بماند، آن گاه این گزاره، معنا پیدا می کند، وگرنه، ممکن است، اگر ماندنِ این گزاره، برای مدتی ولو کوتاه یا بلند، موجود نباشد، آن گاه این گزاره، معنا پیدا نمی کند.**

**البته ممکن است، معنای گزاره، در خودِ گزاره باشد و در خارج از گزاره نباشد.**

**مثلاً ممکن است، معنای گزاره ی آب در 100 درجه به جوش می آید، در خودِ گزاره ی آب در 100 درجه به جوش می آید، باشد، البته گزاره های دیگر و گزاره های تحلیل و گزاره های ترکیبی، و گزاره های تحلیلی پیشین و گزاره های تحلیلی پسینی و گزاره های ترکیبی پیشینی و گزاره های ترکیبی پسینی، نیز موجود است، که در این جا به تعریفِ این گزاره ها و پیشینی بودن و پسینی بودن نمی پردازم، ولی این تعاریف، در معرفت شناسی کانت و برخی فیلسوفان دیگر موجود است، وکانت این گزاره ها و پسینی بودن و پیشینی بودن، را به کار برده است و توصیف کرده است.**

**البته در فلسفه ی افرادی مثل فرگه و ویتگنشتاین و راسل و کانت و فلسفه های جدیدتر، به جای موضوعِ ذهن به موضوعِ گزاره به عنوان واحدِ شناخت پرداخته شده است، هر چند در فلسفه ی تا حدی گذشته، و در زمان بارکلی و لاک و دکارت و هیوم و غیره، به موضوعِ ذهن و عالمِ ذهن و عالمِ خارج از ذهن پرداخته شده بود.**

**اما از طرفی ماندنِ گزاره، مثلاً یعنی موجود بودنِ گزاره برای مدتی کوتاه یا بلند، در موجود بودنِ آن گزاره ماندن و باقی بودنِ گزاره در موجود بودنِ مدتی معین، باعث و یا با، معنا داشتنِ آن گزاره هم همراه است، وگرنه اگر برای مدتی، گزاره نمی ماند، و در موجود بودنِ خودش نمی ماند، آن گاه این گزاره، معنا هم پیدا نمی کرد و یا معنا نداشت.**

**اگر مدتی ماندنِ گزاره در موجود بودن، موجود نبود، آن گاه گزاره، درنگ و شدنی، در معنا داشتنِ خودش، در خودش نداشت، و معنایی، را در خودش در نمی یافت، زیرا گزاره نمی توانست، درنگ و عمیق شدن و بررسی ای، برای دریافتنِ معنای خودش در خودش، داشته باشد، چون لازم است، گزاره برای مدتی بماند، یا برای مدتی موجود باشد، تا آن گاه بتواند، به موجود بودنِ خودش، و به موجود بودنِ معنای خودش در خودش، پی ببرد و دریابد و برسد و باور یابد.**

**لازم است، گزاره مدتی در خودش، و در موجود بودنِ خودش، موجود بماند و بماند، تا در این ماندن، و در این موجود ماندن، شرایط و عامل و درنگی، برای موجود بودنِ خودش در خودش و موجود بودنِ معنا داشتنِ خودش در خودش، و برای خودش، موجود بیابد و موجود باشد، زیرا این ماندن، ماندنی برای ماندنِ موجود شدن و موجود بودنِ موجود بودن و موجود شدن، و موجودیتِ این گزاره و معنای آن، در خودش و با خودش است، چون موجود بودن، با موجود ماندن، و موجود بودن در موجود ماندن، برای مقدارِ معینی است، که موجود است، وگرنه اگر این ماندن نبود، موجودیت، و موجود بودن، و موجود شدن هم، موجود نبود و موجود نمی شد، و اگر این ماندن، برای مقداری نبود، خاصیت و چگونگیِ موجود بودن و موجود شدن و موجودیت، موجود نبود و رخ نمی داد و موجود نمی شد و موجود نبود.**

**مقداری ماندنِ گزاره، ماندنِ ماندنِ ماندنی، برای موجود شدن، و موجود بودنِ گزاره است.**

**گزاره ماندنی ماندنی، برای موجود شدن، لازم دارد.**

**در اصل، معناداری گزاره، در خودِ گزاره در ماندنِ مقدار معینی، برای گزاره، در موجود بودن، موجود است و موجود می شود.**

**گزاره ای که برای مقداری، در گزاره بودن نماند و موجود نماند، در اصل گزاره ای، برای گزاره بودن نیست، و گزاره ای برای گزاره بودن نمی شود.**

**مقداری ماندنِ گزاره، در موجود بودن، همراه با موجود شدن های گزاره های دیگر، و یا با موجود بودن های گزاره های دیگر، است، و با این گزاره ها و ماندن های همدیگر هستند و موجودند و موجود می شوند.**

**موجود بودنِ گزاره ها، با موجود بودن های گزاره های دیگر، و ماندن های گزاره ها، با ماندن های گزاره های دیگر است، و این خاصیت و چگونگی گزاره ها می باشد.**

**اما از طرفی دیگر، و از طرفی متفاوت، ممکن است کلمات و گزاره ها، تبدیل به کلمات و گزاره های دیگر شوند، آن گاه به این ترتیب، وجود داشتنِ گزاره ها، وجود داشته باشد.**

 **گزاره، گزاره ای گزاره ای، در ماندنِ گزاره و گزاره ای گزاره ای، در مقداری ماندنِ موجود بودنِ گزاره است.-**

**--------------**

**نتیجه فصل دهم**

**-پس از جمله ی سرچشمه ها و دلایل، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها، همان، ماندن های ذهنیات در ذهن، و ماندن های گزاره ها در 《گزاره ها در گزاره ها》 است.**

**ماندن های ذهنیات و گزاره ها، ماندن های ذهنیات در ذهنیات، و ماندن های گزاره ها در گزاره ها، برای موجود ماندن و ماندن های موجود کردن ها و ماندن های موجود شدن ها و ماندن های موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها است.**

**ماندن های ذهنیات و گزاره ها، به انواعی ماندن های موجود ماندن ها، مثلاً در مورد ذهنیات و گزاره ها است.**

**ماندن ها، ماندن ها برای ماندن های دیگر، درباره امور و موضوعات و اعمالِ گوناگون، و همین طور درباره ی ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**در اصل، ماندن ها در ماندن ها و برای ماندن ها و درماندن های چیزهای دیگر و برای ماندن های چیزهای دیگر می ماند، و از طرفی این موضوع، در مورد ماندن های ذهنیات و گزاره ها، و برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها هم صادق و اجرا شدنی و عملی است.**

**ماندن های ذهنیات و گزاره ها، در ماندگار بودن و ادامه دادن ها و ادامه یافتن های ماندگاریِ ذهنیات و گزاره ها، ماندگار و ماندگار ماندنی است، تا ذهنیات و گزاره ها، ماندگار بمانند و ماندگار شوند.-**

**--------------**

**------------**

**فصل یازدهم**

**تمرکز نداشتن ها دلیلی برای موجود شدن و موجود بودنِ ذهنیات و گزاره ها**

**-------------**

**مقدمه فصل یازدهم**

**در این فصل به بررسی اینکه، به انواع گوناگون، تمرکز نداشتن ها هم، سرچشمه ها و دلیل هایی برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها است پرداخته شد، و چرایی ها و چگونگی هایی در این باره آورده شد.**

**تمرکز نداشتن ها به انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، پرش و پرش هایی، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، چیزها و امور و اعمال، و همین طور ذهنیات و گزاره ها است.**

**پرش از یک ذهنیت یا گزاره، به ذهنیات و گزاره های دیگر، پرش هایی، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها است.**

**تمرکز نداشتن ها، تمرکز نداشتن ها سَرِ تمرکز نداشتن های ذهنیات و گزاره ها است، و با این نوع تمرکز نداشتن ها سَرِ تمرکز نداشتن هایِ ذهنیات و گزاره ها، گاهی تمرکز نداشتن ها سَرِ موجود کردن ها و موجود بودن ها و موجود شدن هایِ ذهنیات و گزاره ها کنار می رود، و بعد ذهنیات و گزاره ها، موجود می شود و موجود است.**

**تمرکز نداشتن سَرِ ذهنیات و گزاره ها، تمرکز نکردن ها سَرِ تمرکز کردن ها، برای موجود نکردن ها و موجود نشدن ها و موجود نبودن های ذهنیات و گزاره ها هم می باشد، آن گاه به انواعی با این تمرکز نکردن ها، ذهنیات و گزاره ها موجود می شود و موجود است.-**

**-------------**

**-----------**

**شروع فصل یازدهم**

**اگر مقداری تمرکز نداشتن و مقداری پراکندگی ذهنیات و یا پراکندگی گزاره ها نباشد، آن گاه اغلب گزاره ها و ذهنیات موجود نمی شوند، زیرا مقداری تمرکز نداشتن، باعثِ موجود شدنِ مقداری تمرکز کردن است، مثلاً وقتی فردی، که دارد یک مطلب را می خواند، یا درباره ی آن فکر می کند، و یا گزاره ها موجود هستند، ولی در اوایل مطالعه، یا اوایل موجود بودن های گزاره ها، تمرکز در این فرد و تفکرات و ذهنیات وی، و یا تمرکز در، موجود بودنِ گزاره ها موجود نباشد، آن گاه این فرد، و یا گزاره ها، در پی این می روند، و به این جهت و حرکت کشیده می شوند، که کم بودن های تمرکز کردن و یا کم بودنِ تمرکز، را، کمتر کند، آنگاه این فرد و گزاره ها، دارای تمرکز بیشتری می گردند، هر چند اغلب لازم است، در اوایل مطالعه یا تفکر کردن ها و گزاره ها، مقداری تمرکز نداشتن ها موجود باشد، نه این که در اوایل مطالعه یا فکر کردن ها، یا در اوایل موجود بودن گزاره ها، به کلی تمرکز موجود نباشد و یا به مقدار زیادی تمرکز کردن ها موجود نباشد.**

**تمرکز نداشتن در ذهنیات و گزاره ها، حرکت و جهتی، برای این است، که در ادامه، امکانِ تفکر کردن، و امکانِ موجود بودن های ذهنیات، و یا امکان موجود شدنِ گزاره ها، موجود شود و امکانِ موجود شدنِ ذهنیات، صورت گیرد و موجود باشد.**

**مثلاً به این علت هم لازم است، تا مقداری تمرکز نداشتن موجود باشد، تا بعد مثلاً مطالعه کردن، یا موجود شدن های ذهنیات و یا موجود شدن های گزاره ها، صورت گیرد و موجود باشد، چون اگر مثلاً بخواهد درباره ی و سرِ یک موضوع یا سرِ مطالعه کردن و فکر کردن، به طورِ کامل تمرکز کنیم، آن گاه اغلب و به طورِ کم یا زیاد، امکانِ تمرکز کردن، و امکانِ مطالعه کردن، و امکانِ موجود بودن، و موجود شدنِ گزاره ها، موجود نیست و صورت نمی گیرد.**

**مثلاً اگر، فرد بخواهد، درباره ی یک موضوع، و یا سرِ یک سری تفکرات، و یا سرِ یک مطلب، تمرکز کامل داشته باشد، آن گاه اغلب، این فرد، با تمرکز نداشتن سرِ آن موضوع و تفکر و کلمه و جمله، روبرو می شود، و یا تمرکز وی کم می شود.**

**تمرکز نداشتن، حرکت و جهتی، برایِ رفعِ تمرکز نداشتن است.**

**مثلاً وقتی، خواست و جهت و حرکتِ این که، تمرکز نداشتن کنار رود موجود باشد، آنگاه، در پی این رفتن، برای اینکه، تمرکز نداشتن کنار رود، صورت می گیرد و موجود می شود، اما اگر فرضاً و خیالاً تمرکز کامل موجود بود، آن گاه در ادامه، این خواست و حرکت و جهت، برای این که، این تمرکز داشتن ها، ادامه داشته باشد صورت نمی گیرد، آن گاه چون خواست و جهت و حرکت، برای ادامه داشتن و ادامه دادنِ تمرکز کردن و یا موجود نبودنِ بی تمرکزی، صورت نمی گیرد و موجود نیست، آن گاه اغلب امکان تمرکز کردن ، و امکانِ تمرکز داشتن، و امکانِ متمرکز بودن، موجود نیست، و ذهن و ذهنیات و گزاره ها، به این جهت و حرکت نمی روند، و این جهت و حرکت، برای موجود بودن هایِ 《گزاره ها در گزاره ها》، و همین طور جهت و حرکت، برای موجود شدن و موجود بودنِ ذهنیات هم، موجود نیست و یا موجود نمی شود و یا صورت نمی گیرد.**

**در گزاره ها و یا در ذهن و ذهنیات، تا پی بردن، به این که تمرکز لازم است و یا پی بردن به این که گاهی تمرکز صورت نمی گیرد، رخ ندهد و موجود نباشد و صورت نگیرد، آن گاه قصد و حرکت و جهت و عملی، برای رفعِ این ضعف، و رفعِ تمرکز نداشتن ها صورت نمی گیرد و رخ نمی دهد و موجود نمی شود، اما پی بردن به این که، به طورِ کم یا زیاد، تمرکز موجود نیست، وقتی صورت می گیرد و موجود است، که در اصل تمرکز نداشتن و تمرکز نداشتن ها رخ دهد و موجود باشد.**

**در 《گزاره ها در گزاره ها》، و در ذهن و ذهنیات، شناخت و پی بردن به اینکه، یک یا تعدادی ضعف موجود است، راه و حرکت و جهتی، برای این است، که در پیِ کنار زدن و کنار زدن های، آن ضعف یا ضعف ها (مثلاً ضعفِ تمرکز نداشتن) بودن، موجود شود و صورت گیرد و رخ دهد.**

**البته گزاره ها، خودشان در خودشان، موجودند، و خودشان در خودشان، دارای حرکت ها و جهت ها هستند.**

**در 《گزاره ها در گزاره ها》، و یا در ذهن و ذهنیات، تمرکز نداشتن ها هم، به انواعی گوناگون، تمرکز داشتن ها، در تمرکز نداشتن ها هم می باشد.**

**در 《گزاره ها در خودشان》، و یا در ذهن و ذهنیات، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد، تمرکز داشتن ها، تمرکز نداشتن ها، در تمرکز نداشتن ها، هم می باشد.**

**در 《گزاره ها در خودشان》، و یا در ذهن و ذهنیات، به انواعِ گوناگون، تمرکز داشتن ها، تمرکز نداشتن هایِ تمرکز نداشتن ها در تمرکز داشتن ها، نیز می باشد.**

**پس برای موجود بودن های 《گزاره ها در خودشان》، و یا اگر ذهن را موجود در نظر بگردیم، در ذهن و ذهنیات، هم تمرکز داشتن ها موجود است و هم تمرکز نداشتن ها، و همین طور برای اینکه گزاره ها و یا اگر ذهن را موجود در نظر بگیریم، در ذهن و ذهنیات، برای موجود بودن ها و موجود شدن های گزاره ها و ذهن و ذهنیات، هم تمرکز داشتن ها لازم است، و هم تمرکز نداشتن ها.**

**البته در نوشته های قبلی، به این دلیل، هم از گزاره ها، و هم از ذهن و ذهنیات نام برده شد، که جدیداً اغلب، گزاره ها را در ،شناخت و هستی و شناخت شناسی و موجودیت، در نظر می گیرند، و جدیداً اغلب ذهن، را به حیطه ی روان شناسی فرستاده اند، برای همین در نوشته ها و بررسی های قبلی، هم موضوعات درباره ی گزاره ها بررسی شد، و هم موضوعات درباره ی ذهن و ذهنیات بررسی شد.**

**در《 گزاره ها در گزاره ها》، و در گزاره ها و یا در ذهن و ذهنیات، دریافتِ برداشت از تمرکز داشتن ها، به این دلیل موجود است، که برداشت ها و دریافت هایی از تمرکز نداشتن ها وجود دارد و موجود است، وگرنه اگر تمرکز نداشتن ها موجود نبود، و یا برای موجود بودن و موجود شدن و شکل گرفتنِ گزاره ها و ذهنیات، لازم نبود یا موجود نبود، آنگاه دیگر برداشت و دریافتِ این که، تمرکز داشتن ها موجود است و وجود دارد، شکل نمی گرفت و موجود نبود و وجود نداشت و همین طور اگر تمرکز نداشتن ها موجود نباشد و وجود نداشته باشد، آن گاه تمرکز داشتن ها موجود نمی شود و وجود ندارد.**

**اما آیا حدومرزی معین و کامل برای مرزِ تمرکز داشتن ها و تمرکز نداشتن ها موجود است؟**

**اما آیا مرزی برای تشخیص جداییِ تمرکز داشتن ها از تمرکز نداشتن ها موجود است؟**

**تمرکز نداشتن ها در گزاره ها و ذهنیات، موجود کننده ی تمرکز داشتن و تمرکز کردن، برای موجود بودن، یا موجود شدن، یا موجود کردنِ گزاره ها و ذهنیات است، زیرا موجود شدن، یا موجود کردنِ گزارها و ذهنیات، نیاز به تمرکز، برای خودِ موجود کردن و تمرکز برای خودِ موجود شدن و تمرکز کردنِ موجود شدن و موجود کردن، در و برای گزاره ها و ذهنیات است.**

**موجود شدن نیز، نیاز به تمرکز، سرِ موجود شدن، و تمرکز در موجود شدن دارد.**

**به انواعی تمرکز نداشتن، در موجود بودن و موجود شدنِ گزاره ها و ذهنیات، تمرکز نداشتن، در عوامل و موضوعاتی که باعث می شود، تمرکز کردن ها، به هم بخورد، یا تمرکزها کم شود، یا تمرکزها از بین برود، نیز می باشد، آن گاه، چون در این جا، عوامل مزاحم تمرکز کردن ها، کنار رفت، یا کم شد، آن گاه تمرکز کردن صورت می گیرد و گزاره ها با تمرکز داشتن در خودشان، به موجود شدن و موجود بودنِ گزاره ها می رسند و در این جهت و حرکت، در خودشان قرار می گیرند، این موضوع می تواند، در صورتی که ذهنیات، را در نظر بگیریم هم، در ذهن و ذهنیات، رخ دهد و صورت گیرد و موجود باشد.**

**اما ممکن است، تمرکز نداشتن، با تمرکز نداشتن، سرِ موجود نبودن، و تمرکز نداشتن، سرِ موجودنشدنِ گزاره ها در خودشان، نیز صورت گیرد و رخ دهد و موجود باشد، آن گاه چون این تمرکز نداشتن ها موجود است، گزاره ها موجود هستند، یا در خودشان موجود می شوند، (این موضوع در صورت در نظر گرفتنِ ذهن و ذهنیات هم، رخ می دهد و موجود است.**

**پس باز هم تمرکز نداشتن باعث یا همراه با موجود بودن ها و یا موجود شدن های گزاره ها در خودشان می شود و هست.**

**تمرکز نداشتن ها در گزاره ها، همراه با تمرکز داشتن ها می باشد، زیرا تا تمرکز نداشتن ها نباشد، آن گاه دلیلی برای پر کردن های ضعف ها و نابودگری های تمرکز نداشتن ها، و همین طور دلیلی برای انواعی ولو پنهان و ناخودآگاهانه ی ستیز و خشونت رانی برعلیه تمرکز نداشتن ها، موجود نیست و رخ نمی دهد، آن گاه اگر این حرکت وجهت، برای و در این ستیز و خشونت رانی هایِ پنهان و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه نباشد، تمرکز کردن ها و به همراه آن، موجود شدن، و رخ دادن، و شکل داشتنِ گزاره ها موجود نمی شد و رخ نمی داد و عملی نمی شد، (اگر به تعبیر و نظری دیگر، اگر به جای گزاره ها، موجود بودنِ ذهن و ذهنیات را در نظر بگیریم، این دلیل برای موجود شدن ها و رخ دادنهای ذهنیات، در موجود بودن های ذهنیات، هم موجود است و رخ می دهد).**

**تمرکز نداشتن، به انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، به تمرکز داشتن ها، کمک هم می کند، زیرا چون گاهی تمرکز نداشتن ها، به انواعی شکست خوردن ها در تمرکز داشتن ها هم در نظر گرفته می شود و به حساب می آید، آن گاه در پی این بودن ها، که این شکست رفع شود و کنار رود هم، در گزاره ها رخ می دهد و شکل می گیرد، آن گاه بعد در خیلی از موارد، ممکن است، تمرکز نداشتن ها، شکست بخورد و کنار رود (البته اگر بنا به نظری دیگر به جای گزاره ها، ذهنیات را از نظر بگیریم، این موضوع و این گفته، درباره ی ذهن و ذهنیات هم رخ می دهد و موجود می شود).**

**مثلاً به این دلیل، تمرکز نداشتن ها ضعف است، که گاهی یا در برخی موارد، تمرکز نداشتن ها، ناتوانی در تمرکز داشتن ها و ناتوانی در رسیدن به هدفِ تمرکز داشتن ها به حساب می آید، و هر چند ممکن است، در اصل گاهی تمرکز نداشتن ها، به تمرکز داشتن ها کمک کند، اما گاهی و در برخی موارد، این برداشت موجود است، و به حساب می آید، که تمرکز نداشتن ها به انواعی، ناتوانی در تمرکز داشتن ها می باشد، و اما با وجود اینکه اغلب ظاهرِ قضیه و چند گام جلوتر دیدن ها موجود است، ولی با این حال ممکن است این برداشت و این به حساب آمدن ها هم فرض شود و یا در نظر گرفته شود.**

**گاهی ناتوانی، نوعی ضعف و شکست به حساب می آید.**

**چون تمرکز نداشتن ها، همراه با ضدیت داشتن ها با تمرکز نداشتن ها، در و توسط تمرکز داشتن ها، در گزاره ها می باشد، آن گاه به انواعی، تمرکز داشتن ها و تمرکز کردن ها، صورت می گیرد، و رخ می دهد و شکل می گیرد.**

**اما ممکن است در خیلی موارد، به این دلیل در گزاره ها، تمرکز کردن ها صورت می گیرد، چون حرکت و جهت برای تمرکز کردن ها در، نبودِ نبود، تمرکز کردن ها، رخ می دهد، زیرا که در گزاره ها، این جهت و حرکت، در راهِ نبودِ نبود، هم موجود است و وجود دارد و رخ می دهد، (البته شاید مواردی که در اینجا گفته شد، درباره ی در نظر گرفتنِ ذهن و ذهنیات بجای در نظر گرفتن گزاره ها هم رخ می دهد و وجود دارد).**

**چون گاهی تمرکز نکردن ها، تمرکز نکردن ها سرِ موجود نبودن های گزاره ها، و تمرکز نکردن ها و تمرکز نکردن ها سرِ موجود نشدن های گزاره ها نیز می باشد، آن گاه موجود بودن ها و موجود شدن های گزاره ها یا (و یا بنا به نظری ذهنیات)، رخ می دهد و موجود می شود و موجود است. –**

**-----------**

**نتیجه فصل یازدهم**

**-بنابراین پس به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه و کم، تمرکز نداشتن ها هم، سرچشمه و آغاز و دلیلی، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**تمرکز نداشتن ها، همراه با تمرکز کردن ها و متمرکز بودن ها، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها می باشد.**

**معمولاً به انواعِ گوناگون، در خیلی موارد و مواقع و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها، فرد یا ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》، خواهان و مایل به تمرکز نداشتن ها نیستند، برای همین در خیلی مواقع و موارد و موضوعات و ذهنیات و گزاره ها، خواستن ها و تصمیم گرفتن ها و قصدها و تمایل ها و جهت ها و حرکت ها، برای تمرکز کردن ها، بر سرِ موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها، توسط فرد یا ذهن یا 《گزاره ها در گزاره ها》 صورت می گیرد، تا تمرکز نداشتن ها، که ناخواسته است، کنار رود و شکست بخورد، برای همین هم می باشد که با موجود بودن های تمرکز نداشتن ها، برعکس تمرکز کردن ها و تمرکز داشتن ها و متمرکز بودن ها، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های، ذهنیات و گزاره ها، موجود است و موجود می شود.**

**گاهی تمرکز نداشتن ها، مقدمه ای برای، تمرکز داشتن ها و تمرکز کردن ها، برای موجود شدن ها و موجود بودن ها و موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها می باشد. -**

**---------------**

**-----------------**

**--------------**

**-------------------**

**فصل دوازدهم**

**عنوان فصل:**

**بررسی هایی از رفتارگرایی و بعضی موضوعات شناخت**

**----------**

**مقدمه فصل دوازدهم**

**در اینجا بررسی برخی از موضوعاتِ فلسفه ذهن و رفتارگرایی و غیره مورد نظر است.**

**در فلسفۀ ذهن، مثلاً، رفتارگرایی و موضوعاتی مثل مفهوم، گزاره‌ها، شناخت و غیره، موضوعاتی هستند که گاهی می‌تواند هر طور، برای چگونه بودن‌های آنها دلایل بیاوریم و آنها را با آن دلایل در شناخت شناسی و شناخت و فلسفه ذهن توجیه کنیم.**

 **اما ممکن است، هر فرد یا هر ذهن، دارای دستگاه‌های شناخت و شناخت‌هایی متفاوت با دیگران باشد، و ممکن است، در هر فرد یا در هر ذهن، یک نوع توجیه، و یک نوع از چگونه بودن‌های ذهن و عین و جسم، یا فقط ذهن، یا فقط جسم، یا فقط رفتارها، و یا چیزهای دیگر، موجود است، که متفاوت با فردها و یا ذهن‌های دیگر است.**

**اما ممکن است، درباره ی موضوعاتِ شناخت در یک فرد یا در یک ذهن یا در یک جسم یا در یک مغز، ماتریالیسم درست باشد، و در موردِ موضوعات و دستگاه شناخت در یک فردِ دیگر، رئالیسم درست باشد، و در فرد یا در ذهنِ دیگر ایده آلیسم درست باشد، و در موردِ فردِ دیگر، رفتارگرایی درست باشد، و صدق کند، زیرا ذهن­ها و افراد و جسم ها و مغزها با همدیگر متفاوت هستند.**

**اما شاید هم، ربط دادن‌های ذهنیات و فکرها و تصورات و گزاره‌ها و رفتارها و واژه‌ها و مفاهیم و غیره، ربطی، ربط داد، در ربط داشتن‌ها نباشد.**

**حتی شاید، ربط داشتن هم، ربطی به ربط داشتن، نداشته باشد.**

**----------------**

**شروع فصل دوازدهم**

**-------------**

**-رفتارگرایی از آن جا که سعی دارد مفاهیم ذهنی- همچون درد کشیدن یا احساس شادمانی- را به سطح فعالیت های فیزیکی تقلیل دهد یک نظریه ماده گرا است.**

**برای یک رفتارگرا گریه کردن و مالیدن عضوی از بدن که آسیب دیده، دقیقاً معادل «درد کشیدن» فرض می شود. یعنی هیچ فعالیت مجزا و خاصی فراتر از این رفتار فیزیکی قابل مشاهده وجود ندارد. (آشنایی با فلسفه ذهن، مل تامپسون- صفحه ی 53)**

**بررسی رفتار یک موجود در پاسخ به یک محرک، تنها شیوه ی جمع آوری داد ه ها در رفتارگرایی به شمار می رفت.**

**بنابراین طبیعی است که در این نظریه، رفتار، کلید دست یابی به آن چه که در ذهن می گذرد، تلقی شود. مسئله اساسی در رفتارگرایی این بود که آیا با پیدا کردن پاسخ به محرک ها می توان فعالیت ذهنی را به درستی و کمال توصیف کرد؟**

**رفتارگرایی محیط را عامل موثر بر رفتار قلمداد می کرد.**

**فعالیت های ذهنی خاص مسبب تصمیم گیری اعمال ما نیستند، بلکه این تصمیم گیری به عهده ی پاسخ های ما به محیط بیرون است.**

**در رفتارگرایی ذهن تنها به عنوان پاسخی به محرک فرض می شود.**

**رفتارگرایان بر این بودند که ذهن تحت تأثیر شرایط است، و کسی که قادر باشد شرایط را کنترل کند، ذهن را نیز کنترل خواهد کرد. (آشنایی با فلسفه ی ذهن، مل تامپسون- صفحه ی 54)**

**به انواعی رفتارگرا، ذهن، که قابل دیدن نیست، را نادیده می گیرد و در جستجویِ هر آن چه، که قابل مشاهده است- رفتار- می باشد. (آشنایی با فلسفه ذهن، مل تامپسون- صفحه ی 56)**

**اما «رفتارگرایی منطقی» یک گام فراتر می رود و عملکرد ذهن را براساس رفتارهای قابل مشاهده توصیف می کند.**

**به عنوان مثال، درد کشیدن به معنی در هم کشیدن صورت و مالش عضو دردناک بدن و امثالهم است. (آشنایی با فلسفه ی ذهن، مل تامپسون- صفحه ی 58)**

 **۲**

**اما ممکن است رفتارها، رفتارهایی رفتاری نباشند، زیرا رفتارها، در رفتارهای ارتباط دارنده، با همدیگر نباشند، و تنها انواعی از رفتارها، با انواع دیگری از رفتارهای دیگر، موجود باشد، و در موارد و مواقع گوناگون تکرار شود، و یا رفتارهای موارد و مواقع گوناگون، با رفتارهایی تکرار شونده باشند، که حتی ممکن است، این رفتارِ تکرار، و یا تکرار شونده و تکرار شدن ها هم، ربط و ارتباطی با تکرار شدن ها، و یا رفتارهای تکرار و رفتارِ تکرار، نداشته باشند، و تنها با همدیگر بودن هایِ رفتارهای گوناگون موجود باشد.**

**حتی ممکن است، رفتارِ ربط دادن، و رفتارِ ربط دادن ها، ربطی به رفتارِ ربط دادن، و ربط دادن ها، نداشته باشد، و تنها ربط دادن ها، و رفتارِ ربط دادن ها، با همدیگر موجود باشند و یا موجود باشند، و یا به تنهایی موجود باشند.**

**اما از طرفی دیگر ممکن است با همدیگر موجود بودن، و یا رفتارِ با همدیگر موجود بودن هم، ربطی، به با همدیگر موجود بودن، یا رفتارِ با همدیگر موجود بودن، نداشته باشد، و تنها رفتارها، بی ارتباط با یکدیگر، و یا بدونِ با همدیگر بودن ها، و یا بدونِ با همدیگر بودن ها، وجود داشته باشند و موجود باشند.**

**اما از طرفی دیگر، این چیزهایی که گفته شد، مثلاً همین ربط داشتن ها و ربط دادن ها، و با همدیگر بودن ها و ربط نداستن ها و با همدیگر نبودن ها، را می توان، در مورد فکر و افکار و ذهن و ذهنیات و عمل و عمل ها و اجسام و مواردِ گوناگون هم گفت، هر چند ممکن است، رفتارگراها به این صورت، به موجود بودنِ ذهن و ذهنیات و عمل و عمل ها و فکر و فکرها و اجسام و ماده، قائل نباشند و یا همان طور، در چند سطرِ پیش، که از کتاب فلسفه ذهن آورده شد، و رفتارگرایی را تعریف کرد، ممکن است در اصل رفتارگراها، به این گونه، ذهن و ذهنیات و فکر و فکرها را قبول نداشته باشند، و تنها به موجود بودنِ رفتارها، و همین طور به موجود بودنِ محرک و پاسخ، و همین طور به موجود بودنِ شرایط، و گاهی و به انواعی رفتارهای بیرونی، باور داشته باشند، هر چند علی رغم این موضوع، ممکن است، حتی برخی از انواع رفتارگراها، به موجود بودنِ ذهن و فکر هم، آن طور که، ایده آلیسم ها و رئالیسم ها، باور دارند، باور نداشته باشد، و یا حتی ممکن است، برخی از انواع رفتارگراها، ذهن و فکر، که نادیدنی و غیرمادی باشد را منکر شوند.**

**اما در اینجا من در پی دفاع از درست بودنِ نظریه ی رفتارگرایی نیستم، بلکه در پی بررسی هایی از چگونه بودن ها و چرایی های موضوعاتِ گوناگون، که ممکن است، گاهی هم، ارتباطی با رفتارگرایی داشته باشند هستم.**

**اما اگر رفتارگرایی، به موجود بودنِ تنها رفتارها بور داشته باشند، آیا خودِ رفتارگرایی، رفتاری، و در قالبِ رفتار و رفتارها است؟**

**ممکن است گاهی و به انواعی، رفتارگرایی به نوعی و به انواعی، ماتریالیسمی باشد و گاهی و به انواعی، رئالیسمی و ایده آلیسمی نباشد و به روش های ایده آلیسم ها و ماتریالیسم ها، ذهن و ذهنیاتی را قبول نکند.**

**اما آیا موارد و ذهنیاتی مثل: مفهوم، معنی، آگاهی، تعریف، درکِ رفتارگرایی، و یا معنی و مفهوم و دانستن و تعریفِ رفتارگرایی، و تعریف و مفهوم و دانستن و معنیِ چگونه بودن و چگونه بودن هایِ خودِ نظریه رفتارگرایی، رفتاری و از نوع رفتار است، و هر چند گاهی، به انواعی رفتارگراها، مواردی مثلِ مفهوم و معنی و آگاهی، را به انواعی، رفتاری و رفتارگرایانه توضیح می دهند و تعبیر می کنند، اما آیا از طرفی، این نوع تعاریفِ رفتارگراها، درست است و از نوعِ رفتار و از نوعِ رفتار بودن است.**

**اما از طرفی ممکن است، گاهی برخی رفتارگراها، چون ذهن را منکر می شوند، بگویند مفهوم و معنی و آگاهی و تعریف، وجود ندارد، و تنها رفتارها موجود است و وجود دارد، ولی باز هم می توان گفت: پس آیا این رفتارگراها، خودِ نظریه رفتارگرایی، و یا این رفتارگراها، خودِ رفتارها و خودِ موجود بودن و وجود داشتنِ رفتارها را، چگونه تعریف می کنند، که بعد بخواهند این تعریف هم، ذهنی نباشد، و یا از انواع و نوعِ ذهن و ذهنیات نباشد، و فقط رفتاری و از انواع رفتار باشد.**

**اما با تمام این احوال، ممکن است گاهی و به انواعی، برخی از تعریف های رفتارگراها، از تعریفِ نظریه رفتارگرایی، که با تعاریفِ رفتاری تفسیر و تعریف می کنند، به انواعی کاملاً از جنس و از نوعِ رفتار و رفتارها نباشد، و یا به انواعی، موجود بودنِ تعاریف و تفسیرهای ذهنی و مفهومی و معنایی، که حالتِ ذهنی دارد، در این تفسیرها وجود داشته باشد، و بعد بتوان گفت: فقط رفتارها وجودندارد، بلکه چیزها و موارد و موضوعاتی دیگر هم، وجود دارد و موجود است.**

**حتی به انواعی می توان گفت: رفتارها هم، به انواعی، از جنس و چگونه بودن هایِ ذهن و ذهنیات هستند، و رفتارها، رفتارهایی کاملاً غیرذهنی و غیرذهنیاتی نیستند.**

**پس ممکن است به انواعی، آن گروه از رفتارگراها، گاهی می گویند ذهن وجود ندارد، و فقط رفتار وجود دارد را، بتوان به انواعی و با دلایل رد کرد، هر چند ممکن است، تمامِ انواعِ رفتارگرایی، منکرِ وجود ذهن، و یا منکرِ کاملِ وجود ذهن نباشند و تنها برخی از آن ها این طور باشند.**

**اما پاسخ رفتاری به محرک، رفتاری تابعِ رفتار بودن، در رفتار بودن های بی رفتار، برای تابعیت از تابع بودن و تابع بودن در تابعِ رفتارِ محرک بودنی، که باعثِ، پاسخی به آن محرک، داده شود، است، و این پاسخ، به علت اینکه تابع محرک است و به طورِ مستقل رفتار کردن ها موجود نبود، به انواعی، ضعف و حقارت، و نبودنِ خشونت رانیِ استقلال های رفتار کردن ها، و مستقل بودن ها، در، اول رفتار کردن ها، است، زیرا گاهی پاسخِ رفتاری، در بعد از رفتارِ محرک، صورت می گیرد و بعد چون این پاسخ، ابتدا صورت نگرفت و واکنش است، پس دارای ضعف ها و حقارت های تابعیت ها، در تابعِ عمل و رفتارِ محرک بودن ها است.**

**اما چون در اینجا رفتاری، عکس العملی صورت می گیرد، این رفتار، به انواعی، ضعف و حقارتِ تابعِ رفتارِ محرکی بودن ها است.**

**رفتارهای کنشی، قوی تر و برتر از رفتارهای واکنشی است و مستقل است.**

**اما از طرفی دیگر، ممکن است، آن چیزهایی، که پاسخ های رفتاری نامیده می شود، در اصل از عامل و یا تحت تأثیرِ ذهن و ذهنیات و تفکرات و تصورات و احساسات و عواطف باشد، اما این ذهن و ذهنیات، و این انواعِ ذهنیات، با نام اینکه تأثیرگذار و تصمیم گیرنده نیستند، یا دخالتی در پاسخ های رفتاری ندارند، موجود هستند، هر چند شاید گاهی در رفتارگرایی، خیال شود، محرک های رفتاری موجود است، و پاسخ های رفتاری هم، در پاسخ به آن محرک ها است، و در ظاهر رفتارگرایان بخواهند، نام ذهن و ذهنیات، را حذف کنند، و در ظاهر و به طورِ ساختگی و فرضی بگویند: ذهن تصمیم گیرنده و تأثیرگذار نیست، یا ذهن این طور وجود ندارد، اما با این حال، باز هم فقط نام و ظاهرِ ذهن و ذهنیات حذف شد و نام ها و چیزهای دیگر، مثل رفتارها، جایگزین این نام و ظاهر شده است، گاهی هم ذهنیات و ذهن، با نام دیگرِ رفتارها و پاسخ های رفتاری و محرک های رفتاری، قالب می شوند، و این نام ها و فرض ها، ساخته می شود.**

**اما آیا رفتارگراها، رفتارهایی رفتار بودنی، در رفتار بودن، برای رفتارهای خودشان دارند، یا این نام ها و رفتارها، را می سازند و در ظاهر می سازند، اما ساختن ها و ظاهرسازی های خودشان را نمی بینند یا نمی خواهند ببینند، یا در ظاهر نمی خواهند ببینند و بفهمند و در نظر بگیرند؟**

**ممکن است در فلسفه ذهن و در مورد چگونه بودنِ عملکرد ذهن و ذهنیات، به این موضوع برسیم، که ذهن با ربط دادن های تصورات، و ربط دادن های ادراکاتِ حواس پنجگانه، و ربط دادن های افکار، موضوعِ معنی و مفهوم، در مورد چیزها و موضوعات و امورِ گوناگون می سازد و یا تولیدمی کند.**

**اما در اینجا ممکن است، تعریفِ مفهوم این طور باشد، که مثلاً اگر دقت کنیم، وقتی مفهوم گربه را، به کار می بریم یا برداشت می کنیم، این مفهوم گربه، به این صورت است که، اگر گربه های مختلف، یا تعداد کل یا زیاد گربه ها را بررسی کنیم، آن گاه به این موضوع می رسیم، که در تمام گربه ها، موضوعات و اعمال و امور و چگونه بودن هایِ اعضاءِ جسمی، شبیه به هم یا مشترک وجود دارد، مثلاً تمام گربه ها دارای دم و چهار دست و پا و گوش و چنگال و غیره هستند و همین طور تمام گربه ها میومیو می کنند و در پی خوردنِ گوشت می روند و گاهی از طریق بو کردن غذای خودشان را پیدا می کنند.**

**اما وقتی به این موضوع رسیدیم، که این موارد بالا و موارد دیگر در تمام گربه ها مشترک است و موجود می باشد، آن گاه به این موضوع و نتیجه می رسیم، که مفهوم گربه و گربه بودن، دارای این ویژگی ها و موضوعات است، آن گاه به این ترتیب، مفهوم گربه موجود است یا شکل می گیرد.**

**اما می توان در مورد مفهوم و مفاهیم دیگر هم، تعریف بالا را به کار برد، مثلاً مفاهیمی مثل انسان، میز، درخت، سنگ، قلم و غیره.**

**اما از طرفی، همین طور می توان با مقداری تفاوت، در موردِ موضوعات انتزاعی و امور هم، مفهوم و تعریفِ مفهوم را به کار برد، مثلاً درباره ی خواستن، قدرت، میل، شباهت و غیره.**

**اما با این حال چرا اغلب این طور خیال می شود، که مفاهیم و برداشتِ مفهوم، در بینِ تمام افراد، شبیه به یکدیگر و یکسان است؟**

**اما آیا برخی افراد خیال می کنند، که قانون و قراردادِ خاص و یکسانی، برای تعریف و برداشت کردنِ چگونه بودن و چگونه بودن های مفاهیم، در بین افراد موجود است و وجود دارد، که مثلاً تخطّی از آن، با نام هایی مثل بیماران روانی، و یا نادرست بودنِ تعریف مفهوم، و یا نادرست بودن های مفهوم نامیدن و مفهوم در نظر گرفتنِ برخی امور و موضوعات و چیزها، توسط برخی افرادِ ولو اندک موجود است یا صورت می گیرد؟**

**اما باز هم، اگر در اینجا مفهوم و مفاهیم را بررسی کنیم، به این نتیجه می رسیم، که شکل گیری مفهوم و مفاهیم، با ربط دادن های برخی امور و چیزها و موضوعات به یکدیگر، و بعد ربط دادن های این موضوعات و چیزها وامور، به مشترک بودن در بین تمام مصادیقِ موجود در مورد آن مفهوم (مثلاً در مورد مصداق گربه ها) موجود است و شکل می گیرد.**

**حتی ممکن است گاهی، یک مفهوم (مثلاً مفهوم گربه) به یک گزاره ربط داده شود، و مورد استفاده قرار گیرد، مثلاً ممکن است موجوداتی، که همه ی آن ها دارای دم و گوش و چنگال و میومیو کردن و چهار دست و پا بودن و غیره هستند، را به گزاره ی گربه ربط می دهند، و بعد گزاره ی گربه را، به گربه ها نسبت می دهند و ربط می دهند.**

**اما آیا ربط داشتن و ربط دادن و ربط دادن ها، ربطی به ربط دادن و ربط دادن ها و ربط داشتن دارد؟**

**اما ممکن است ربط دادن ها و مفاهیمی موجود باشد، یا موجود شود، که فردی که این مفاهیم و ربط دادن ها را در می یابد و استفاده می کند، یا تولید می کند، متفاوت با، مفاهیم و ربط دادن ها و برداشت ها و دریافت های افراد دیگر داشته باشد، و یا متفاوت دریابد و بفهمد و یا کشف کند، اما این نشان نمی دهد، که این فرد، غیرطبیعی و بیمار و دارای توهم باشد، و مفاهیم و ربط داشتن هایی، که به آن رسید، نادرست و توهمی و غیرواقعی باشد، زیرا ممکن است، این فرد، تنها پایبند به قراردادها و قوانین و عرف که در بین اکثریت مردم هست نباشد، اما با این حال این دلیل نمی شود، که مفاهیم و ربط دادن های جدید و متفاوت و غیرمعمول، که کشف کرد، یا دریافت، یا برداشت کرد، نادرست و غیرطبیعی و توهمی و بیماری باشد.**

**اگر به گذشته دور بنگریم، در گذشته، برخی از مفاهیمی، که الان در بین مردم موجود است، موجود نبود.**

**مثلاً با پیشرفت علم و تکنولوژی، موضوعات و قوانین و مفاهیم و ربط دادن های جدید و تازه ای موجود شد و کشف شد، که در گذشته نبود.**

**پس ممکن است، در آینده دور، هم چیزها و موضوعات و اموری موجود شود، که الان موجود نیست، و این امور و موضوعات و چیزها، دارای مفاهیم و ربط دادن هایی باشند، که الان، توسط بیماران روانی موجود است و شکل می گیرد.**

**پس ممکن است، مفاهیم و ربط دادن ها و دریافت ها و برداشت های بیمارانِ روانی، توهمی و نادرست و غلط و غیرطبیعی نباشد، و در آینده ی دور، مثلاً صدها هزار سال دیگر، این مفاهیم و ربط دادن ها، در بین تمام افراد موجود باشد و صورت گیرد، و موردِ کاربرد و برداشت کردن ها قرار گیرد.**

**مثلاً اگر در 4000 سال پیش، اگر یک فردی می گفت: با دستگاهی می توان از یک طرف دنیا، فرد دیگری، را که در طرفِ دیگر دنیا است، را دید و حرکات وی را مشاهده کرد و صدای وی را شنید و با وی صحبت کرد، و بعد این فرد، نام این دستگاه را موبایل می نهاد، و یا مثلاً، تا حدی مفهوم و ربط دادن های موبایل، را برای آن انتخاب می کرد، و به دیگران می گفت، آنگاه در آن زمان، این فرد دیوانه به حساب می آمد، و می گفتند حرف ها و ربط دادن ها و برداشت ها و دریافت های وی، مثلاً درباره ی موبایل و موجود بودنِ مفهومِ موبایل، و موجود بودنِ موبایل یا دستگاهی، که این توانایی را دارد، نادرست و غلط و بیمارگونه و توهمی و خیالی است.**

**اما موضوع بالا در مورد زمان حال، که برخی افراد، برداشت ها و دریافت ها و معانی در ربط دادن هایِ متفاوت با اکثریتِ مردم دارند، و این افراد، بیمار روانی و توهمی و خیالی و هذیانی نامیده می شوند هم، صادق است و ممکن است، در آینده دور، مثلاً صدهزار سال آینده، این دریافت ها و مفاهیم و ربط دادن ها و معنی گرفتن های زبانی و ذهنی، رایج باشد و معمول و سلامتی به حساب آید.**

**پس می توان گفت موضوعاتی که در بالا گرفته شد، در مورد ذهن و زبان و ساختار زبان و حرف و ذهنیات هم، صادق است، زیرا ممکن است گاهی، زبان و ذهن و حرف و حرف ها و ذهنیات هم، براساسِ ربط دادن ها و مفاهیم و معنی گرفتن ها و معنی داشتن ها و ربط داشتن ها، موجود است و دریافته و برداشت می شود.**

**اگر الان فردی بگوید 7=3+2 می باشد، ممکن است این فرد، را بیمار یا خیالی یا توهم دار بنامند، اما ممکن است، وقتی در دویست هزار سالِ دیگر، انواعِ ربط دادن ها و مفاهیم و ربط داشتن ها و مفهوم بودن هایِ جدید و تازه ای، بیاید و راه های جدید و تازه ای، برای اثباتِ مسائل ریاضی بیاید و موجود شود، آن گاه در آن زمان، حتی اگر فردی، که راه حل های ریاضی، در آن زمان، را به طور کامل نیاموخته و یا حتی اگر آموخته باشد، بگوید 5=3+2**

**است و بگوید به این موضوع یقین، و به درستی این موضوع یقین دارد، و حتی اگر، دلایل را هم برای درست بودن این حرفِ خودش بیاورد، آن گاه ممکن است، در آن زمان، به این فرد بگویند: بیمار روانی است و دارای توهمات و هذیان ها وخیالاتِ بیمارگونه است و حرف و دریافت و محاسبات وی نادرست و غلط است.**

**اما با این حال ممکن است، در آینده ی خیلی دور، مثلاً دویست هزار سال دیگر، در مورد محاسبات و مسائل ریاضی، این تغییرات و کشف های جدید و متفاوت صورت گیرد، هر چند ممکن است الان، در بین افراد، و در بین خیلی از فیلسوفان و ریاضی دان ها، ریاضیات و محاسباتِ ریاضی و راه حل های مسائل ریاضی یقینی و بدیهی و غیرقابل تغییر نامیده شود و به نظر برسد.**

**در 10 هزار سال قبل، این موضوع، که نمی توان با دستگاهی، از این طرف دنیا، با فرد دیگری، که در آن طرف دنیا است، حرف زد و تصاویر وی را دید هم، جزو امور یقینی و بدیهی و سلامت گونه و غیرقابل تغییر نامیده می شد، و این یقین ها و بدیهیات، در 10 هزار سال قبل، در بین افراد موجود بود، اما الان، موبایل آمد و یقینیات و بدیهیات و سلامت گونگیِ افرادِ 10 هزار سال قبلی رد شد.**

**حتی افراد در 10 هزار سال قبل، این باور، را داشتند، که حتی در آینده دور، که الان باشد هم، نمی توان دستگاهی ساخت، که بتوان توسط آن دستگاه، از یک طرف دنیا با طرف دیگر دنیا صحبت کرد.**

**هر چند این گفته مانند ریاضیات علم ذهن نیست و مقداری وابسته به عالمِ خلرج از ذهن است، ولی با این حال این گفته هم احتمالی است.**

**اما این ها و این گفته ها در حالی است که، ریاضی و مسائل ریاضی، جزو امور پیشین و پیش از تجربه و پیش از تجربه کردن هستند، اما امور پسین، که با تجربه کردن، و پس از تجربه کردن در می یابیم، اغلب جزو ریاضیات و مسائل ریاضی نیستند.**

**یعنی اینکه اغلب، ریاضیات و مسائل ریاضی، اموری پیشینی هستند، ولی اغلب ریاضیات و مسائل ریاضی امور پسینی نیستند.**

**مثلاً در مورد امور پیشین، و برای تعریف امور پیشین یا پیش از تجربه، می توان این مثال را آورد که: اگر در یک اتاق سه نفر حضور دارند، پس می توان گفت: بیش از دو نفر در این اتاق حضور درند، اما برای فهمیدن این موضوع نیاز به این نداریم، که این موضوع، را از طریق تجربه کردن، و مثلاً دیدنِ این افراد، و این اتاق و تجربه کردن، به دست آورد و دریافت.**

**پس ریاضیات و مسائل ریاضیات، اموری پیشینی و پیش از تجربه هستند، اما با این حال، این دلیل نمی شود، که نتوان دلیل و دلایلی، برای نقد و رد کردنِ درست بودنِ ریاضیات و امور پیشینی آورد.**

**پس با این حال، باز هم ممکن است، که اغلب اموری که یقینی نامیده می شود، دچار خطا باشند و ممکن است، ریاضیات هم، بنا به دلایلی، حقیقی و بی خطا نباشد، مثلاً ممکن است، طبق آنچه که قبلاً هم گفته شد، مثلاً در دویست هزار سال دیگر، افراد به این نتیجه برسند که 7=2+3 است، و مثلاً افراد دارایِ نظرات و دریافت های متفاوت با الان، در مورد معنی و به کارگیری و استفاده و عملکردِ علامتِ جمع، یا به علاوه شوند، که در الان این دریافتن و این دریافت، در مورد علامت جمع موجود نیست.**

**حتی ممکن است مثلاً، در دویست هزار سال دیگر، به کارگیری و ترتیب اعداد هم تغییر کند.**

**مثلاً ممکن است، در دویست هزار سال دیگر، دریافت های شناختی، و دریافت های افراد، حتی تعاریف و مفاهیم و آگاهی ها و دانستن های آن ها، و همین طور در دویست هزار سال دیگر، دریافت های افراد و حتی تعاریف و مفاهیم و برداشت ها و آگاهی ها و دانستن هایِ افراد، در مورد ریاضیات و علامت جمع و اعداد مثلاً در مورد 2+2، نسبت به افرادی که، در الان موجود هستند، و دارای دریافت ها و تعریف کردن ها و معانی گیری ها و دانستن ها و برداشت هایی هستند ، متفاوت باشد و تغییر کند.**

**مثلاً کانت هم، در مورد امور پیشینی، مواردی را در کتاب نقد عقل محض آورد، که البته در اصل منظور کانت، در تعریفِ پیشینی بودن، ذهن نبود، بلکه منظورِ کانت، سوژه ها و گزاره ها بودند، و کانت گزاره های پیشینی را، بررسی کرد، و ترکیبی و تحلیلی بودن، را هم در این مورد آورد، که در کتاب خودش در مورد استعلایی و پیشینی بودن ، و از طرفی، پسین بودن، و ترکیبی و تحلیلی بودن، و گزاره های تحلیلی پیشینی و گزاره های ترکیبی پیشینی و گزاره های ترکیبی پیشینی و گزاره های تحلیلی پیشینی توضیحاتی را آورد.**

**اما این در حالی است که در قرن بیستم هم، یک فیلسوف در یک مقاله ی کوتاهِ چند صفحه ای، یکی از همین چهار گزاره، که هنوز در زمان کانت، به موجودیت آن کاملاً پی نبرده بودند، را هم تعریف کرد، و به این ترتیب، هر چهار گزاره ای، که در بالا گفته شد موجود و به کار گرفتن و کامل شد. اما همین مقاله چند صفحه ای باعث شد، کلی از مسائل معرفت شناسی مورد بازبینی و بررسی قرار گیرد، و مقدار زیادی کتاب توسط فیلسوفان و فلسفه دان های دیگر، در مورد این مقاله چند صفحه ای نوشته شد.**

**اما این درحالی است، که هر چند در زمان کانت، سه تا از چهار نوع گزاره ای، که در بالا گفته شد، معمول بود، و به موجود بودن و صادق بودن، و به کارگیری آن ها رسیده بودند، اما باز هم، از زمان قبل از کانت، مثلاً در زمان هیوم و قبل از هیوم، حتی از این سه گزاره ای که در زمان کانت بود، یک گزاره را موجود و صادق و موجه نمی دانستند، و به موجودیت و صادق و موجه بودنِ دو گزاره پی برده بودند و باور صادقِ موجه، که در معرفت شناسی موجود است داشتند.**

**اما در معرفت شناسی، گاهی هم، باور صادر موجه، که باوری است، که صادق باشد، و موجه هم باشد، موجود است، و برای موضوعاتِ معرفت شناسی، به کار گرفته می شود، تا به معرفت و شناخت برسند.**

**دلیل آوردن، برای درست بودنِ یک موضوع، در شناخت هم، جزوِ باورِ صادقِ موجه، که گاهی، در معرفت شناسی، به کار می رود می باشد.**

**به هر حال، گاهی، درست بودنِ یک باور و باورِ صارق هم، نیاز به دلیل دارد.**

**اما با این حال، یک باور، برای صادق بودن هم، نیاز به دلیل دارد.**

**باور، باید در ذهن خودِ فرد هم، با آوردنِ دلایلی، موجه شود.**

**اما از طرفی، ربط دادن های چیزها و امور و موضوعات و تصوراتِ گوناگون، به یکدیگر، که مفهوم ها و معنی ها و شناخت ها و موضوعات و غیره را شکل می دهد، چه ربط و ربط هایی، به ربط دادن و ربط دادن ها دارد، که بعد فقط برخی ربط دادن ها، توسط فرد و افراد انجام می شود، ولی ربط دادن های دیگر، توسط این فرد و افراد انجام نمی شود.**

**اما ممکن است، ربط دادن هایی، که در الان و توسط اکثریتِ افراد صورت می گیرد، و مثلاً این ربط دادن های تصورات و موضوعات و امور و چیزها و مسائل، که مفاهیم و معانی و دانستن ها و زبان و حرف ها را شکل می دهد، ربط دادن هایی درست و بی خطا نباشد، و مثلاً ممکن است، اگر ربط دادن های دیگر و متفاوتی صورت می گرفت، آن گاه معانی و مفاهیم و دانستن ها و زبان و حرف هایی متفاوت، موجود بود یا موجود می شد.**

**پس ممکن است، مرز درست بودن یا نادرست بودن هایِ ربط دادن ها مشخص نباشد.**

**ممکن است، اگر مرزهای ربط دادن ها، توسط فرد یا فردی خاص، یا حتی گاهی افراد، تغییر کند، آنگاه معانی و مفاهیم و دانستن ها و حرف هایی جدید و متفاوت موجود شود( اما ممکن است این موضوع، و تغییر کردن هایِ ربط دادن ها در برخی چیزها و امور و موضوعات، در آینده ی دور، مثلاً دویست هزار سال دیگر در بین افراد موجود شود و وجود داشته باشد).**

**اما ممکن هم است گفته شود: ساختارِ زبان و ساختار ربط دادن ها، در بین افراد ثابت، و مشترک است، و امکان این که مفاهیم و معانی و حرف هایی متفاوت با الان موجود باشد، نیست.**

**حتی ممکن است گفته شود: در فرد زبان خصوصی و زبانی که تنها آن فرد دریابد و بفهمد موجود نیست.**

**اما اگر ساختار زبانی، را در نظر بگیریم، که به فرض ثابت باشد، آیا ساختار و چگونگیِ این ساختار هم، ثابت و همین طور مشترک است؟**

**ممکن است ساختارِ ساختار زبان، در بین افراد یکسان و همانند و مشترک نباشد، زیرا ممکن است، ساختار و فرضِ ثابت و مشترک بودن و همانند بودن های زبان، در بین افراد را، افراد با همانند کردن های خود با دیگران، و یا همانند در نظر گرفتنِ خود با دیگران، و یا این خواست و ضعف، که همانند دیگران، در امور و موضوعات و کارها باشند، تا بعد مورد انتقاد و مورد قبول نبودن، توسط دیگران نباشند، به طور ساختگی، ساختند، و یا به طور ساختگی، خودشان را در این مسیر و این باور و این خیال قرار دادند، اما در اصل این موضوع، و این تسلیم شدن ها، که در برابر دیگران، در بین افراد و موضوعات و امور و اعمال آن ها موجود است، ضعف و حقارتی است، که برای مخفی کردن ها و نادیده گرفتن ها و باور نکردن ها و فراموش کردن هایِ ضعف هایی، که در خودِ فرد فردِ، افراد، موجود است، موجود و ساخته شده و به کار می رود و در اصل، افراد برای انکارِ ضعف ها و ترس ها و حقارت هایِ خودشان، این ضعف ها و حقارت های اصلی را، ساختند، ولی این موضوع را نمی دانند و نمی فهمند و نمی خواهند بدانند و نمی خواهند بفهمند.**

**اما می توان گفت، در اصل اگر این ضعف ها و حقارت ها، که در بین افراد موجود است، را کنار گذاریم، در اصل هر فرد ساختارِ زبان، و چگونگیِ زبانی را دارد، که به طورِ ولو اندک و غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، با ساختارِ زبان و چگونگی زبان، و ساختارِ ربط دادن ها و ساختارِ مفاهیم، و ساختارِ معانی و ساختارِ دانستن های افراد و فرد دیگر، متفاوت است، اما چون افراد به علت ضعف هایی، در پی همانند کردنِ امور و کارها و موضوعاتِ خودشان با دیگران هستند، تا دچار امنیت و ندیدن های، ضعف ها و حقارت های خود شوند، ممکن است این افراد، این موضوع را هم، خیال کنند و بسازند، که ساختار و چگونگی ربط دادن ها و زبان و مفاهیم و معانی و دانستن ها، در بین افراد مشترک و یکسان و همانند است.**

**اما در اینجا حرف با زبان فرق دارد و دارای یک تعریف نیستند و متفاوت هستند.**

 **اگر دقت کنیم، هر فرد دارای صدای متفاوت و صدای حرف های متفاوت با دیگران است، آن گاه این تفاوت، این را هم می رساند، که هر فرد به انواعِ گوناگونِ ولو کم و غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، دارای ساختار و چگونگیِ زبان و ساختار و چگونگیِ ربط دادن ها، و ساختار و چگونگیِ مفاهیم، و ساختار و چگونگیِ دانستن ها، و ساختار و مفاهیمِ دریافتن ها، و ساختار و مفاهیمِ معانی گرفتن های، متفاوت با فرد و افراد دیگر است.**

**حتی ممکن است، یک فرد در زمینه علمی خاص، استعداد داشته باشد، که این استعداد در آن زمینه علمی، را فرد دیگری ندارد، و این استعدادهای متفاوت و غیرِ یک اندازه، نشان دهنده ی این است، که هر فرد، در زمینه ی فهمیدن ها و معنی گرفتن ها و دریافتن ها و ربط دادن ها و بعد یاد گرفتن ها، متفاوت با دیگران است، که مثلاً در زمینه ی رشته ی علمی خاص، استعدادی غیر یک اندازه، با دیگران دارد، زیرا اگر رشته های علمی، را هم بررسی کنیم، هر رشته ی علمی، دارای ربط دادن ها و مفاهیم و معانی و دانستن ها، و یادگیری های متفاوت، با رشته ی علمی دیگر است، اما از طرفی چون هر فرد دارای استعداد متفاوت با دیگران، مثلاً استعداد داشتن، در رشته های علمی متفاوت با دیگران است، آن گاه این موضوع و این تفاوت ها، این را می رساند، که در اصل هر فرد دارای دریافت ها و مفهوم گرفتن ها و معنی گرفتن ها و دانستن ها و ربط دادن های متفاوت با دیگران است، همین طور هم طبق این موضوع می توان گفت: در اصل هر فرد، دارای ساختار و چگونگی زبان، و ساختار و چگونگیِ مفهوم گرفتن، و ساختار و چگونگی معنی گرفتن، و ساختار و چگونگیِ ربط دادن های متفاوت با دیگران می باشد.**

**اما ممکن است گفته شود: گاهی تعدادی افراد موجود هستند، که همگی دارای استعداد در یک رشته ی علمی هستند.**

**اما می توان گفت: ممکن است تعداد زیادی از افراد، در یک رشته ی علمی دارای استعداد باشند، اما به طورِ ولو کم و غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، این افراد دارای یک اندازه ی یکسان و یک اندازه، استعداد در آن یک رشته علمی نیستند و هر کدام از این افراد، به طور ولو اندک، دارای استعدادِ کمتر یا بیشتر، نسبت به دیگران هستند، و همین مقدار و اندازه ی غیریکسان و غیر یک اندازه استعداد هم، نشانی از این است، که باز هم، هر فرد دارای مقدار غیریکسان و غیر یک اندازه، برای مفهوم گرفتن و ربط دادن و معنی گرفتن و دانستن، با افراد و فرد دیگر است، و این اندازه و مقدارِ غیرِ یک اندازه و غیر یکسان نیز، نشانی از این است، که هر فرد دارای ساختار و چگونگیِ غیر یک اندازه و غیر یکسانِ معنی گرفتن ها و مفهوم گرفتن ها و ربط دادن ها و زبان و دانستن ها، نسبت به فرد و افراد دیگر است، و ساختارِ زبان، و ساختار ربط دادن ها، و ساختارِ معنی گرفتن ها، و ساختارِ مفهوم گیری، در بین افراد یکسان و ثابت نیست.**

**پس حال که طبق آنچه گفته شد، ساختار زبان، و ساختارِ ربط دادن ها و ساختارِ مفهوم گیری، و ساختارِ معنی گرفتن، و ساختار دانستن، در بین افراد متفاوت است، پس باز هم می توان گفت: ممکن است، این ساختارها، در بین افرادی که در آینده ی دور، مثلاً دویست هزار سال دیگر می آیند هم، با افرادی که، در الان زندگی می کنند، متفاوت است، و ممکن است مثلاً، در دویست هزار سال دیگر، افراد به این نتیجه برسند، و این را دریابند، و بفهمند، و بدانند، و ربط دهند، و معنی بگیرند، که 7=3+2**

**می باشد.**

**اگر مفهوم گرفتن ها و معنی گرفتن ها و دانستن ها و دریافتن ها و ربط دادن ها، در بین تمام افراد مشترک و یکسان بود، آن گاه دیگر افراد دارای یادگیری و استعدادِ یک اندازه و یکسان، در رشته های علمی بودند، چون اگر همه دارایِ یک استعداد و یادگیری یکسان و یک اندازه بودند، رشته های متعدد و زیاد و گوناگون و متفاوتِ علمی، که در الان موجود است، موجود نبود، زیرا چون اگر تمام افراد دارایِ یک اندازه استعداد بودند و استعداد یکسان داشتند، آن گاه تنها این افراد، در چند رشته یکسان علمی می توانستند کار کنند، آن گاه فقط همان چند رشته علمی که تعداد اندکی داشتند موجود بود و وجود داشت، و رشته های علمی متعدد و زیاد و متفاوت، که در الان موجود است و وجود دارد، موجود نبود و وجود نداشت.**

**لازمه ی موجود بودن و وجود داشتنِ رشته های زیادِ علمیِ متفاوت، که در الان موجود است، و وجود دارد، این بود، که افراد دارای تعداد بیشمار و متفاوت و غیر یک اندازه استعداد و یادگیری، در رشته های زیاد و بیشمار و متفاوت و غیر یک اندازه ی علمی باشند.**

**پس باز هم، به متفاوت بودن دریافت ها و برداشت ها و فهمیدن ها و دانستن ها و معنی گرفتن ها و ربط دادن های یک موضوع یا یک امر یا یک چیز، در بین افراد گوناگون و متفاوت هم می رسیم، اما چون ممکن است بعضی مواقع، این تفاوت، در معنی گرفتن و فهمیدن و ربط دادن و دانستن و دریافتن، در بین افرادِ گوناگون اندک است، گاهی خیال می شود که همه افراد، یک برداشت و یک فهمیدن و یک دریافتن و یک ربط دادن ها و یک دانستن، را در مورد یک موضوع یا یک امر یا یک چیز دارند.**

**مثلاً در اصل هر فرد، دارای مفهوم گیری و معنی گیری و دانستن و دریافتن و ربط دادن های متفاوت با فرد و افراد دیگر، درباره ی مفهوم گربه است، اما چون بعضی مواقع و موارد، مقدار و اندازه ی این تفاوت ها اندک است، گاهی خیال می شود، افراد دارای یک مفهوم گیری و یک معنی گیری ویک ربط دادن و یک دانستن و یک زبانِ یکسان هستند.-**

**--------------------**

**نتیجه فصل دوازدهم**

**اما از طرفی رفتارگرایی و ذهن و ذهنیات و جسم و گزاره‌ها و غیره، و چگونه بودن‌های آنها، وجودهای فرضی ای، برای مشغولیت‌های، بی‌تأثیر و بی کاربرد، در بین برخی فیلسوفان شده است.**

**حرف‌ها و واژه‌ها و گزاره ها و رفتارها و مفاهیم و مفهوم گرفتن ها از چیزها و ربط دادن‌های ذهنیات و ربط دادن‌های تصورات و افکار و واژه ها و گزاره ها و رفتارها، با همدیگر، و از فرضاً فردی به فرد دیگر، متفاوت است، و شاید اگر این تفاوت‌ها نبود، دیگر رفتارها و مفاهیم و ربط دادن‌ها و ذهنیات و گزاره‌ها و زبان و واژه‌ها و غیره موجود نمی‌شد.**

**ولی آیا ربط دادن‌ها، ربطی، به ربط دادن‌ها دارد، تا ربط و ربط باشد؟**

**اما در رفتارگرایی، رفتارها، تحتِ چه رفتارهایی، رفتاری می‌شوند؟**

**اما در رفتارگرایی، رفتارها، تحت چه رفتارهایی، رفتار و رفتاری هستند؟**

**اما ربط دادن های ذهنیات و تصورات و افکار و گزاره ها و واژه ها، با چه ربط دادن هایی، ربط داشتنی شده اند؟**

**پس آیا نتیجه گیری، تحت نتیجه گیری، در نتیجه، است؟**

**-----------------**

**-----------**

**-------------------**

**---------------**

**نتیجه کل کتاب**

**----------**

**-پس سرچشمه ها و دلایلِ گوناگونی، موجود است و وجود دارد، که به موجود بودن ها و موجود شدن ها و موجود کردن های ذهنیات و گزاره ها می رسد و عملی می شود.**

**اما از طرفی دیگر هم اگر این سرچشمه ها ضعیف شود و یا موجود نباشد و یا شکست بخورد، ممکن است ذهنیات و گزاره ها، موجود بودن ها در موجود نبودن ها، و موجود کردن ها در موجود نکردن ها، و موجود شدن ها درموجود شدن ها شود.**

 **در موجود نشدن ها در امور و موضوعات و اعمال، از طرفی، بین موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن ها، و از طرفی دیگر، موجود کردن های موجود نکردنی ها و موجود شدن های موجود نشدن ها و موجود بودن های موجود نبودن ها، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، ستیزه و ضدیت ها و خشونت رانی های گوناگون است، که این موضوع درباره ی ذهنیات و گزاره های گوناگون هم رخ می دهد و اجرا می شود و یا اجرا شده است.**

**سرچشمه ها و دلایلی که با موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها همراه است، باید به انواعِ گوناگونِ ولو غیرمستقیم و پنهان و ناخودآگاهانه، دارای ستیزها و خشونت رانی ها و ضدیت های پیروز شونده و شکست دهنده و قوی تری باشد، تا با موجود شدن ها و موجود کردن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره های گوناگون همراه شوند، وگرنه از موجود کردن های موجود نکردن ها و موجود شدن های موجود نشدن ها و موجود بودن های موجود نبودن ها، شکست می خورند و موجود نیستند و موجود نمی شوند.**

**موجود کردن ها و موجود شدن های ذهنیات و یا گزاره ها، در ضدیت ها و خشونت رانی ها و ستیزها، با چیزها و موارد و امور و موضوعاتی است، که با ضدیت ها و خشونت رانی ها و ستیزه هایی، جلو موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و یا گزاره ها را می گیرد، و همین طور برعکس، و این موضوع هم در ذهنیات و گزاره ها و درباره ی ذهنیات و گزاره ها رخ می دهد و صدق می کند.**

**سرچشمه های موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها، به انواعِ گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، در سرچشمگی، برای موجود بودن ها و موجود شدن های سرچشمه ای، برای موجودیت و موجود کردن ها و موجود شدن های ذهنیات و گزاره ها هم می باشند.**

**ذهنیات و گزاره ها، سرچشمه گیرنده، از حرکت هایی در جهت ها و جهت دهنده ای قوی تر و خشن ترِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، و پیروزی آن ها، در موجود کردن ها و موجود کردن های، ذهنیات و گزاره های گوناگون است.**

**سرچشمه های موجود شدن های ذهنیات و یا گزاره ها، سرچشمه هایی با حرکت و جهت و خشونت رانی ها و قدرتمندی های پیروز شونده، بر ضعف های موجود نکردن ها و موجود نشدن ها و نبودن های ذهنیات و گزاره ها است.**

**دلایل و سرچشمه هایی هم، در این سرچشمه بودن ها و دلیل بودن ها، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و یا گزاره ها، در فرد یا ذهن و یا «گزاره ها در گزاره ها» موجود است، که در پی پیروز شدن ها و پیروز بودن ها و پیروز کردن های خودشان، برعلیه عوامل و مقاومت های موجود شدن های موجود نشدن های ذهنیات و گزاره های گوناگون است، و این موضوع و موجودیت، به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، خشونت رانی های مختلف و حرکت و جهت آن است.**

**خشونت رانی های مختلف هم، خشونت رانی هایی برای موجود شدن ها و موجود بودن های خشونت رانی های مختلف، برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های امور و چیزها و موارد و اعمال و زنده بودن ها و زنده ماندن های چیزها و موضوعات و اعمال و زندگی ها و امور گوناگون است، و این موضوع و خشونت رانی ها و جهت وحرکت آن برای موجود کردن ها و موجود شدن ها و موجود بودن های ذهنیات و گزاره ها هم موجود است و موجود می شود و وجود دارد.**

**حتی به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه یا ناخودآگاهانه، در فرد یا ذهن و یا «گزاره ها در گزاره ها»، موجود شدن ها و موجود بودن های خشونت رانی های گوناگون هم، نیاز و یا همراه یا خشونت رانی های مختلف، برای موجود کردن ها و موجود شدن های خشونت رانی ها دارد، و یا با همدیگر موجودند.**

**به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم، موجودیتِ خشونت رانی های گوناگون، همراه با خشونت رانی های گوناگون است و موجودیت دارند و با همدیگر موجودند و موجودیت دارند. -**

**---------------**

**------------**

**----------------**